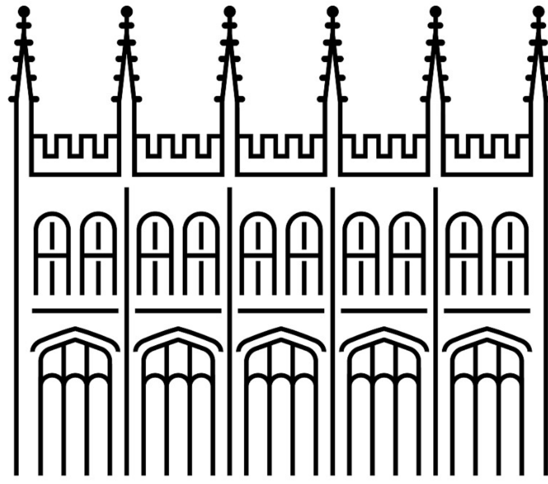


Summary

Title

جواهر التواريخ; حكايتها

Other Titles

Jawāhir al-tawārīkh

A collection of tales

Language

Persian

Date Statement

n.d.

Author

Salmān Qazvīnī

Hand

Nastaʻlīq.

Former Owner

Ouseley, William, 1767-1842

Extent

ff. 102.

Description

2 works by Salmān Qazvīnī on the subjects of Timurids, Mogul Empire, Tatars, and Tales.

Provenance

The collections of Sir William Ouseley, d. 1842. Purchased by the Bodleian Library in 1843.

Record Origin

Manuscript description based on: Beeston, A. F. L. (Alfred Felix Landon); Ethé, Hermann, 1844-1917; Sachau, Eduard,1845-1930; Catalogue of the Persian, Turkish, Hindûstânî, and Pushtû manuscripts in the Bodleian Library, Oxford; at the Clarendon Press 1889-1953.

Collection

Persian Manuscripts

Catalogue Identifier

Ethé 168, 477

Holding Institution

Bodleian Libraries, University of Oxford

Digitization Sponsor

The Tolkien Trust

Bodleian Library MS. Ouseley 189

Upper board



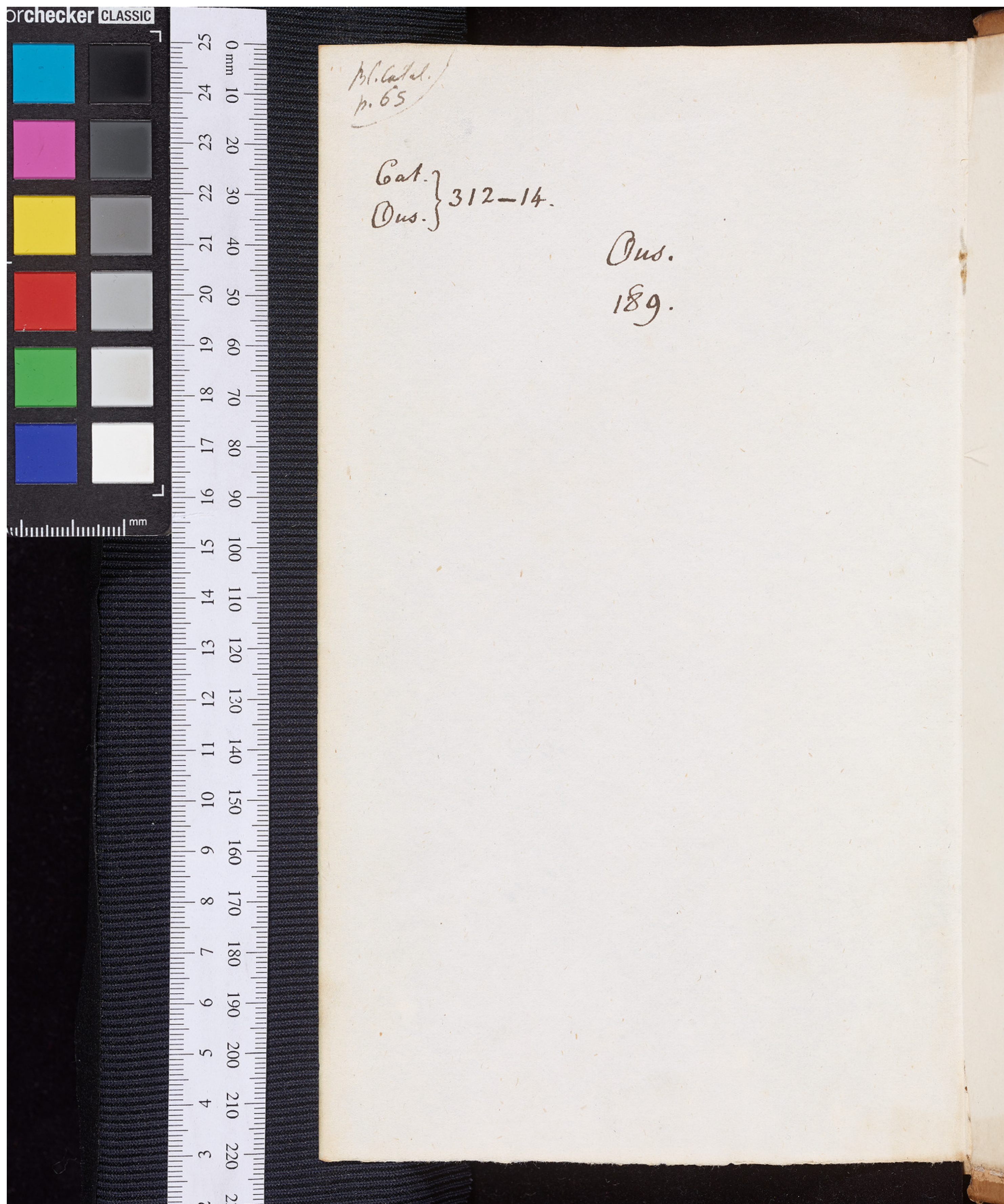
Bodleian Library MS. Ouseley 189

Inside upper board



Bodleian Library MS. Ouseley 189

1st upper flyleaf a



Bodleian Library MS. Ouseley 189

1st upper flyleaf b



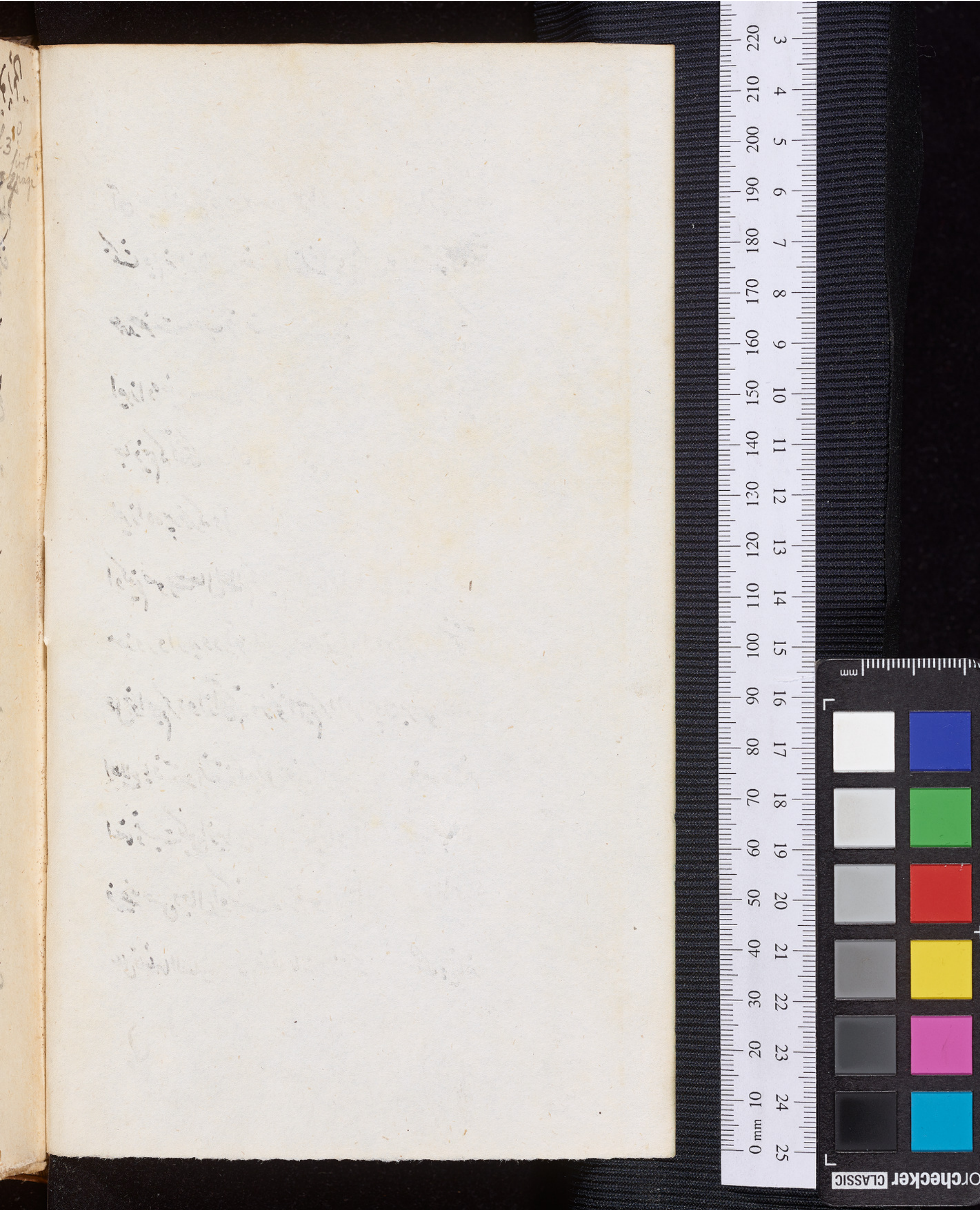
Bodleian Library MS. Ouseley 189

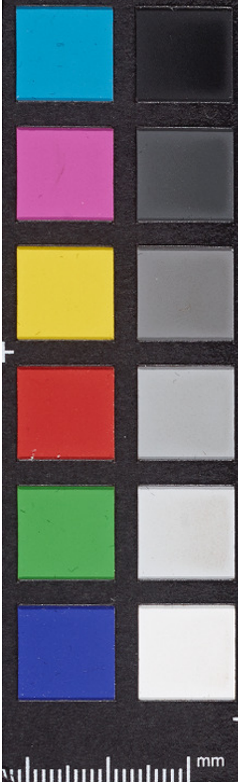
2nd upper flyleaf a



Bodleian Library MS. Ouseley 189

2nd upper flyleaf b





آن معهد از رفع تحیت و سلام آنکه ما دروازه شهر که از برای شما
نگشادیم نه از جهت عذر رو اندیشه یاغیگری بود مقصود ما رعایت
عهد حضرت صاحب قرانست که تغیر آن بهیچ حال روا نمیداریم و اگر
امیرزاده خلیل سلطان خواهد آمد با او همین طریق خواهیم سپرد و برا
جاذیم که گنجگاه را نگاه داشته بهیچ آفریده نسپاریم تا وقتی که
امیرزاده پیر محمد که ولی عهد آنحضرتست بیاید و بر حسب وصیت تسلیم
او کنیم صورت حال اعلام کردیم تا شما را دل ماندگی نباشد و ما را
معذور دارید و در آخر مکتوب سوگند یاد کرده که بموجب نوشته
عمل خواهیم کرد و از آن تجاوز نخواهیم کرد امرا چون بر مضمون کتابت
اطلاع یافتند دانستند که بر آن سخن اگرچه بقسم مؤکد فرموده اند
اعتماد نیست لیکن از برای مصلحت شاهزاده در آن مقام داشته خیال
فریفته حسن و جمال او گشت که از فرموده شاوِرُوهُنَّ وخالِفُوهُنَّ
علی قائلها الصلوة والسلام غافل ماند و از نکته نکوهی نماند

در آن خاندان که بانگ خروش آید از ماکیان ذلیل

زمام تصرف و اختیار بقبضه تسلط و اقتدار او داد بیت ز جام محبت چنان

مست شد که سررشته کارش از دست شد بنابر این اسباب

مجاری امور شاهزاده عالی قدر رفیع جناب در بستن ابواب از نهج

صواب منحرف بود و از جمله برطبق مقتضای حال که غلبه در حکم او می باشد

از هر دو برده ساز و وقت نواز بگوش جان مرسید و دست

باسراف اتلاف ذخایر برگشاده مجموع نقود و اجناس کنوز

و خزاین که بی مبالغه وهم از حزر و تخمین او عاجز بود باندک زمان

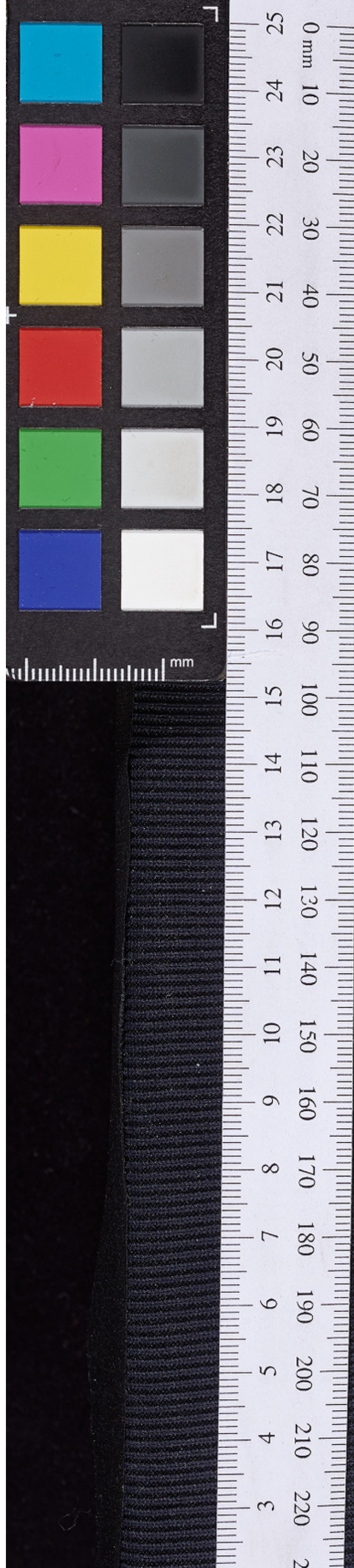
صرف کرد و بیشتر بر جمعی که در آخر خرابی ملکش از ایشان شد و با آنکه

دست همتش آن مقدار خواسته که تمام اموال حاتم با مجموع قبیله

طی صد یک زکوة آن نبوده باشد بکم مدتی بهر کس و ناکس داد

چون از فرموده وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا

مَحْسُورًا عدول جست سنت سنیه حکیم علیم جلت مدی جل



وعلا بقوله الکریم وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ
اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مرعی نداشت و از حد کرم که عبارت از چیزی دادن
که لایق باشد بکسی که سزاوار بود بدان مقدار که مناسب افتد تجاوز
نمود و بخششی چنان تبذیر و اسراف و بانفاق هفت خیال
کرد اسراف در صرف مال که امروز مردم بگاه مقال و چون معظم
مصارف آن وجوه مقتضیات رای و رضای همان بود که مبتلای
سودای او بود بموقع و غیر موقع بی دریغ صرف میشد بیت بر آن سرکه
خاک سیه بود دریغ برافشاند گوهر چون باران میغ قضیه
اتفاقیه بود شایسته دیناری قنطاری می برد و بس مستحق صنوف نوازش
بآرزوی عشر عشیر آن می بود مضمون این بقیة المصدر که بیت
بنید هر دست فلک نعمت اصحاب کمین بکسانی که ندانند
یکی را ز نعال و انکه آنرا زخری تو بره باید بر سر فلکش لعل بدلاله
همه زر تکوال بی اغراق و ایغال بظهور موست فسبحان

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 205b

مَنْ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَی وَلَا مُعْطِیَ لِمَا مَنَعَ وازآنجمله آنچه

ارباب دولرا اجتناب ازامثال آن واجبست وشاهزاده

احتراز ننمود آن بود که جمعی مردم بیگانه نسبت مایه را بمزید عنایت

وتربیت اختصاص بخشید وهریک را قارونی ساخته بمرتبهٔ امارت

وسروری رسانید وازآن معنی هم خاطر امرا و سران سپاه تغییر پذیرفت

وهم دماغ آن فرومایگان ازبخار پندار ودیطر مختبط گشت وبعضی فساد

ازان ناشی شد   یکی را چون خواهی که سازی تو مر بزرگیش

جز پایه پایه مده   وازفاسدان تدبیر که در طی مجازی تدبیر وقوع

یافت انکه چون مالک تصرف درمزاج صاحبملک نسبت بامخدرات

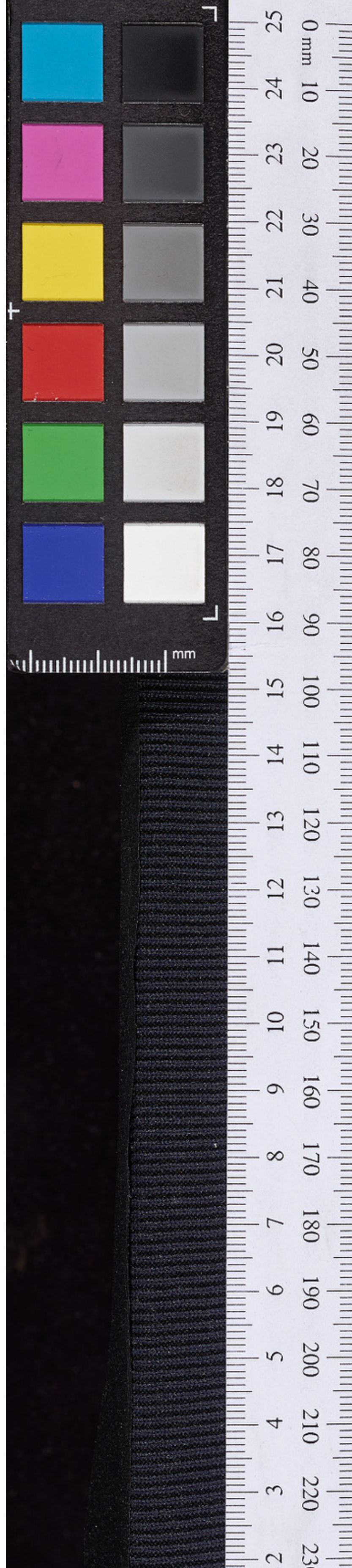
حرم سرای پادشاه سعید مرحوم الخطاطار تبه داشت وحشمت

ده روزه بنظر اعتبار ایشان درنمی آمد شاهزاده را بر نیفت

که خواتین وسرای آنحضرت راهریک با میری ویها دری می باید

داد تا از صمیم حال وجان مطیع وهواخواه کردند وآنجماعت

ومطاهر



و مظاهرت ایشان کار مملکت و جهانداری انتظام یابد و بکثرت

وسوسه بانجا رسانیدند که شاهزاده با کروه واجب التعظیم که نسبت

با او بمثابت مادر بودند طریقی سپرد که هیچ دانا نپسندد چه

ایشان را بتکلف و زور و بهر بکر اکبسی داد که آنکس جد خدمتکاری

آستان او نداشت حور پوشان را در دام کام اهرمن انداخت

و جای عنقا منش را در آشیان ازدواج جغت زغن ساخت

دردانه قیمتی را در سلک خزف کم بها کشید و یاقوت رمانی را

توام جزع یمانی گردانید ‌ ‌ ‌ چنین کار کرد و نشنید مسار نه

از روی خلق و نه از کردگار ‌ ‌ ‌ لاجرم از آن حرکات ناموجه طباع

کافه خلایق از رعایا و لشکری متنفر شد و خاطرها بکلی از نهمت

اخلاص او بگردید و امور مملکت و مصالح سلطنت بزودی از نسق

و نظام بیفتاد و بزوال انجامید ‌ ‌ ‌ یکباره چون دل بیکطرف

داد ملک آباد نماند ملک و نه شاه ملک ‌ ‌ ‌ حاصل این همه مفاسد

ومصاحبت نااهل وموانست ناجنس بود زبد نیک را

واجبست اجتناب که از بد شود کار نیکو خراب واز وقوع

این حوادث همکنانرا روشن کشت که ضمیر منیر حضرت صاحبقرانرا

که درباب قتل وافنای آن عورت مبالغه میفرمود بی سری نبود

ونه عجب که برخاطری که مورد الهامات ربانی ومهبط انوار

صمدانی باشد بکرات خطور نماید اللّهمّ کما جعلته فی الدّنیا

من اعاظم الملوک والسّلاطین فاحشره یوم البعث والنّشور

فی زمرة السّعدآء والشّهداء والصّدّیقین امین یا ربّ

العالمین ذکر تعداد اولاد اولاد صاحبقران والاثراد

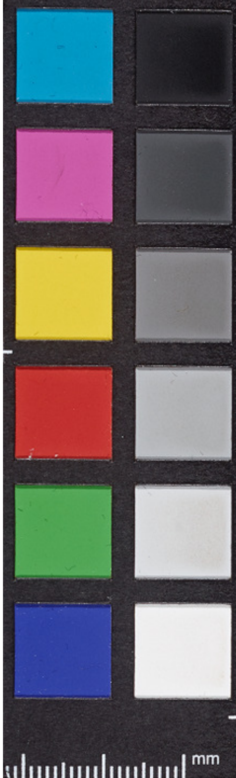
از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت

سی وشش نفر موجود بودند برینموجب از نسل میرزاده جهانگیر

یازده جه از واصل جوار غفار منان محمد سلطان سه پسر مانده بود

محمد جهانکیر در سن بیست ونه سالکی بر سریر سلطنت کابل وغزنین تمکن

دایر



داشت با هفت پسر قید و نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد و قاس

سنجر قنبر جهانگیر و از نسل مرزا عمر شیخ بها در نه پسر و پسرزاده در

حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ هفت ساله

رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان

علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هژده

ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده

ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره

داشت ابا بکر بیست و سه ساله با دو پسر ایلنکیز نه ساله عثمان چلبی

چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست

و یکساله ایجل ده ساله سیورغتمش و امیرزاده شاهرخ در سن

بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی میمود و هفت

پسر داشت الغ بیک و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی

اما الغ بیک نزدیک به پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنقر

fol. 207b

هشت ساله سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جان اوغلان

دو ساله یاروی یکساله و از بنات مکرمات صاحب قران مغفرت

سمات هفده مخدره در پرده عصمت و عفاف می غنودند صلبیه

آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمانشاه بسر

[illegible] از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از

محمد سلطان سه عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ

یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک

یکی و امیرزاده سلطان حسینی دختر زاده حضرت صاحبقران است

و مادرش آکه بیگی بود و پدرش محمد بیک بن امیر موسی العلم عند الله تقدس

گفتار در بیان [illegible] جلوس میرزا شاهرخ بر سریر

سلطنت خراسان و وقوع مصالحه با امیرزاده خلیل خاقان سعید

و سلطان صاحبقران تا پید فارس مضمار تفاخر معین السلطنة والدین

شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الدنیا والدین

امیر تیمور

غلط کرده

خدای عز و جل همان

[illegible]

fol. 208a

امیر تیمور بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع وثمانمائه
در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تخت سلطنت وجهانبانی را بوجود شریف
خود مشرف ساخت وتاج خلافت وکشورستانی بر سر نهاده پایهٔ
معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت وولاة ولایات
انقیاد مثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت وفرمان برداری
کردند وبپای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط
چاکری وخدمتکاری بجای آوردند وآنحضرت امرا وارکان دولت
را بعواطف خسروانه وعوارف پادشاهانه نوازش نموده دربارهٔ
همگنان مراسم انعام واحسان بتقدیم رسانید وبساط نصفت و
عدالت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا وتقویت امور ملت
بیضا قضاة وعلما را مامور گردانید در آن اثنا بسمع جلال پیوست
که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت
دولت ساخت ودست باسراف واتلاف خزاین ودفاین

دراز کرده حاصل بحر وکان ابر انداخت بنا بر آن ضمیر خورشید

نشان چنان اقتضا فرمود که پیش از آنکه اختلال با مور ملک ومال

راه یابد رایت ظفر مآل قرین دولت واقبال بصوب ما وراء النهر

شتابد وامیر مضراب جاکو وامیر حسن صوفی ترخان وامیر علیکه کوکلتاش

را بضبط خراسان تعیین نمود واعلام نصرت اعلام از دار

السلطنه هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت فرمود ودر منزل

دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بها در از سمرقند بخدمت رسید

بعز بساط بوس استسعاد یافت وکیفیت حال میرزا خلیل سلطان را

مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال

الدین فیروز شاه بن ارغونشاه را جهة تعمیر برج وباره هراة که از

ایام استیلاء امیر تیمور گورکان برابر آن تا آن زمان ویران بود

باز گردانید وامیر سید خواجه را بطوس فرستاد تا قلعهٔ آن بلده

را عمارت نماید وبنفس نفیس عازم سمرقند شده چون در لشکر شهزاده

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 209a

بامزید اتفاق نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان

با امرا اونونیان مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف

الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه

قنقورا برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام

داد که تو مرا بجای فرزند و برادر بلکه بجان گرامی برابری و هر چه تمنا

داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما کبر سن و تجارب ایام و معرفت

[illegible] ذیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد

اکرام السبب بعد مسافت و توهم مس آفت در غیبت ما انعامی

کرده اند کرده اند حالا باید که بقدم بصیرت پیش آیی و بدانچه

متضمن استقامت مملکت باشد با ما موافقت نمایی و رایات

ظفر آیات از اندخود گذشته بلب جیحون رسید و در آن

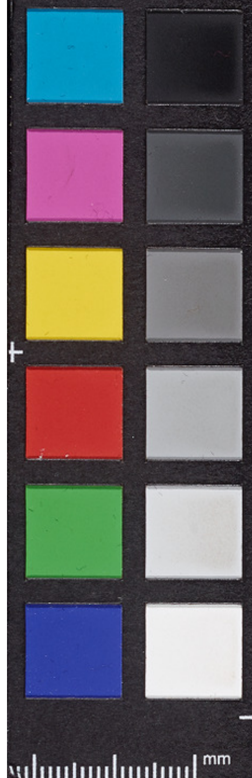
مرحله امیر شاه ملک از بلخ آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام

رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آن حال ایلچی

مرزا خلیل سلطان شرف بساطبوسی دریافته بوسیلهٔ امرا عظام
عرضه داشت نمود که چون اینمعنی معین است که آنحضرت خراسانرا
بمصلحت ضبط ماوراءالنهر باز گذاشته اند امید آنکه بسعادت
معاودت فرموده حکومت این مملکت را به بنده باز گذارند
تا بر نیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و مادام الحیوة
در مقام فرزندی و خدمتکاری باشم خاقان سعید این ملتمس را
اجابت فرموده امیر شاه ملک راجهة آوردن شاهزادگان بخارا
فرستاده عنان بکران بجانب دارالسلطنه هراة انعطاف داد
چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین بی موجبی فرار نموده
بدان طرف آب رفت و هم در آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل
سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کنار جیحون است لاجرم امرا
شهر باز گذاشته امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان را
بپایهٔ سریر اعلی آوردند و امیر شاه ملک بضبط کنار آب مأمور گشته

چون

fol. 210a



چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا

پیرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب

کامیاب امیر شیخ نورالدین را بدینجانب فرستند تا با ایشان سخن

گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و

ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نورالدین پیش میرزا خلیل سلطان

رود چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف باستان

سلطنت آشیان آمدند و ازینجانب امیر شیخ نورالدین بسمرقند

رفت و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر

شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران مغفرت

نشان نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و بسلطنت ماوراءالنهر

قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نورالدین باردوی ظفر قرین باز

آمد خاقان سعید عازم هراة گردید و در خلال آن احوال امیر اسکندر شاه

که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 210b

رستدار ور خصت طلبیده جهة اسایش در نواحی اندخود و شبرغان

اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و ششم ذی قعده

در دار السلطنة هراة نزول نمود ذکر شمه از کر فر امیرزاده سلطان

حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان جم جاه و یاغی

گری امیر رکن الدین سلیمان شاه میرزا سلطان حسین اگرچه بصفت

جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشاه جنون بهره تمام داشت

چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال

اقبال پادشاه مهر بر لوح خاطر می نگاشت بی جهتی از آنحضرت

گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان

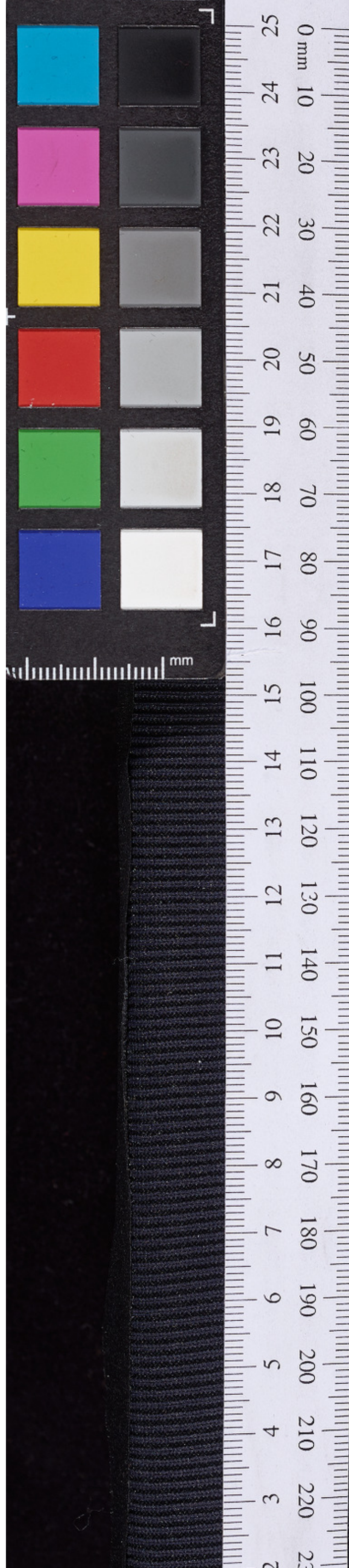
دولت آغاز مخالفت کرده لشکری را که با او بودند متفرق گردانید

و بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمیتواند

آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن

پادشاه جمجاه بنظر شفقت و عطوفت در وی نگریست بار دیگر

fol. 211a



چون او را بر آن داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون
فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سبز با میرزاده خلیل سلطان
ملحق گشت و میرزا خلیل او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر
الله داد و ارغونشاه و تیمور خواجه آقبوقا و خواجه یوسف و بعضی دیگر
از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزا پیر محمد جهانگیر
که در آن اوان از کابل به بلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار
آب خیال استقلال در دماغ میرزا سلطان حسین پیدا شده بهانه
کنکاش امرا و سرداران از الجوتی طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه
یوسف را بشربت شهادت چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر
الله داد و ارغونشاه و مبشر که آن حال مشاهده نمودند بتضرع و زاری
امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را بعهد و سوگند داد که از او
برنگردند و نایب خویش گردانید مقارن آن حال رقیه خانیکه
حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود بدان حدود

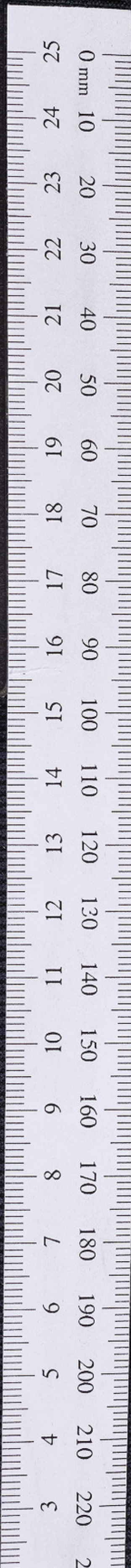


421

رسید و میرزا سلطان حسین اوراغا رنیده متوجه سمرقند کردید و میرزا
خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله
داد و ارغون شاه و دیگر امرا که بر سبیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین
میکردند از وی جدا شدند و نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنا
بران در هشتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه میرزا سلطان حسین
از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان با امیر
سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بتغلاظ ایمان
تاکید یافت و میرزا ابو بکر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمان شاه فرستاده
میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی با آن سخن ملتفت
نشد و غیرت پادشاهی میرزا ابو بکر محمد را بر آن داشت که بطریق
شبیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاره
منحصر در گریز دانستند و براه شتافته بکدام بارگاه شاهرخی پیوستند
آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کبکی و صد سر اسب

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 212a



قیمتی با میر سلیمانشاه عنایت فرمود و مرخص را سیورغال او کردانیده

حکم فرمود که با میر مضراب و امیر سید خواجه که در سبزوار بودند پیوندد

و از جانب میرزا میرانشاه که بکابلیوش آمده بود واقف باشد و چون

امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرا آنشاهرخی صلاح ملک در قتل

میرزا سلطان حسین دانسته نوشروان برلاس آن شاهزاده شجاعت

پیشه را در بیرون در بعراق کردن زد و چون این خبر بسمع امیر

سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان

سعید متوجه آن حدود شده امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین را که داماد

امیر سلیمانشاه بود بکلات روان فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام

مخالفت بگذراند و عبدالصمد با امیر مشارالیه ملاقات کرده و سخنان

دولتخواهانه گفت بی حصول مقصود باز گشت آنگاه خاقان عالیجاه

بموجب استدعاء امیر سلیمانشاه امیر جهانملک ملکت را نزد او فرستاد

و چون جهانملک نیز مانند عبدالصمد باز گردید رایات ظفر آیات بر جناح

استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمانشاه بعد از تحقق

آن خبر بطرف سمرقند و خان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم

جمادی الاول سنه ۸۱۵ میرزا الغ بیک و امیر شاهملک را بضبط اندخود

و شبرغان مامور کردانید و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر سلطان

بدیع آثار بهار عازم کوه و صحرا گشت خاقان سعادت انتما جهة

مصلحت ماوراءالنهر به ییلاق بادغیس خرامید و در منزل قزل رباط

خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بتواتر انجامید

ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی وقایع خراسان

در آن اوان که امیرزاده الغ بیک و امیر

شاهملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی

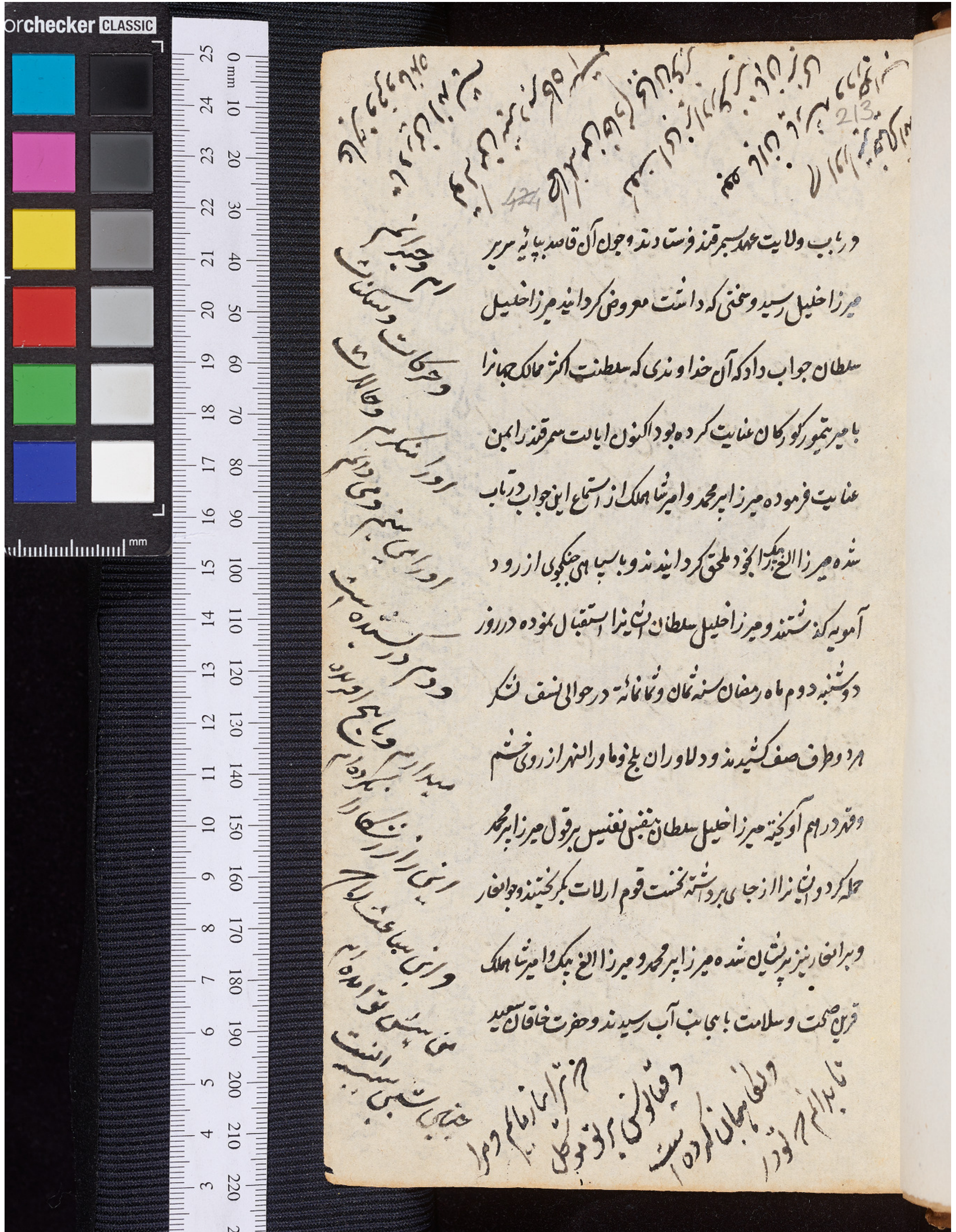
فرستاده امیر شاهملک را طلب داشت و آنجناب ببلخ رفته در

مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق نمود

و ایلچی سخندان جهة گفت و شنید و صیت حضرت صاحبقران

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 213a



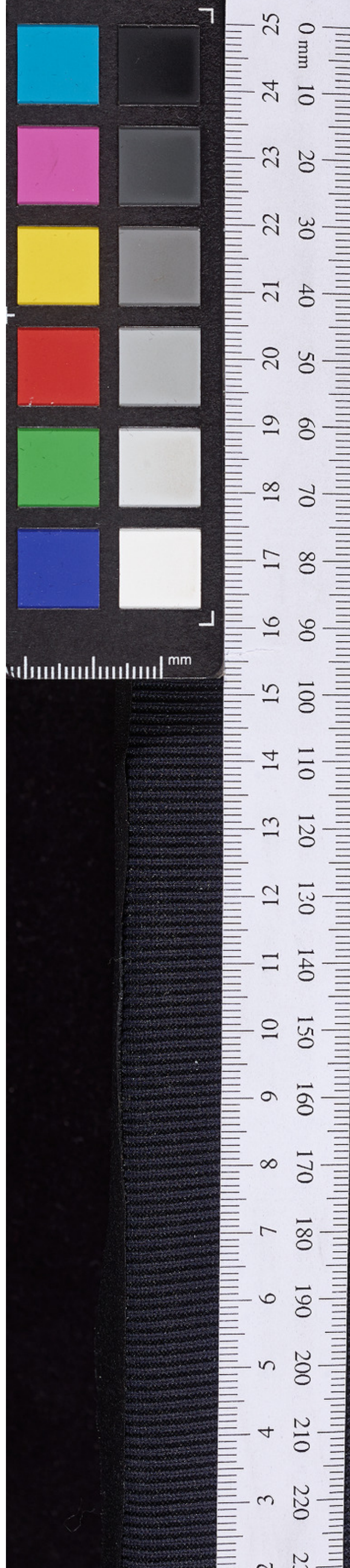
در باب ولایت عهد سمرقند فرستادند و چون آن قاصد بپایهٔ سریر
میرزا خلیل رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل
سلطان جواب داد که آن خداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را
با میر تیمور گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن
عنایت فرموده میرزا ابو بکر محمد و امیر شاه ملک از استماع این جواب در تاب
شده میرزا الغ بیک را بخود ملحق گردانیدند و با سپاهی جنگجوی از رود
آمویه گذشتند و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز
دوشنبه دوم ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نسف لشکر
هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از روی خشم
و قهر در هم آویخته میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا ابو بکر محمد
حمله کرد و ایشان را از جای برداشته نخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار
و برانغار نیز پریشان شده میرزا ابو بکر محمد و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک
قرین صحت و سلامت بجانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 213b



در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا
الغ بیگ و امیرشاه ملک در اثناء راه شرف ملازمت دریافته
جناب امارت مآبی ببهانهٔ ضعف الاغان رخصت یافت
که مدت یکماه در بادغیس باشد و چون منزل ناری قشون مضرب
خیام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان
آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که ما بر همان عهد
و وفاییم که بستیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب
گذشته متعرض حدود سمرقند گشت ضرورة پای در میدان
ممانعت نهاده دفع او کردیم حضرت خاقانی مزید جوانی و بابا
را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدانصوب ارسال داشته
پیغام داد که ما نیز بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود لیکن
تا کنار آب خواهیم آمد باید که آنفرزند نیز بدانجا آید تا سخنی
که باشد بگوییم و قواعد عهد و پیمان را مجدد و تشیید گردانیم و اگر خود
ننماید



باید بعضی از مردم معتمد خود را بفرستد و چند روز موکب نصرت
شعار در ییلاق بورقان وایلا رتوقف نموده در آن یورت
فرید باز آمد و دولتخواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان
همراه آورد و او از زبان شاهزاده معروض داشت که آنحضرت
هر کرا مصلحت داند بکنار آب فرستند و چند روز موکب نصرت
شعار در ییلاق بورقان وایلا رتوقف نموده در آن یورت فرید
باز آمد و دولتخواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه
آورد و او از زبان شاهزاده معروض داشت که آنحضرت
هر کرا مصلحت دانند بکنار آب فرستند که با امیر الله داد و ارغون شاه
را نامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب
شریعت پناه قاضی عبدالله را جهة تمشیت آن مهم ارسال
فرمود در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاه ملک بواسطه کمال
اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت

درتاب است و بدانکه ضعف الاغا نرا بهانه ساخته از یورش

تکلف نموده است بنابراین خاقان نصرت نشان بای سنقر تواجی را

بپیش امیرشاه والیه فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون

طلب یکماه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق کرد و حالا

چندروز از موعد گذشت باید که فی الحال بدینجا بشتابد

والا در این مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار

السلطنه هراة گشته امیرشاه هملک از راه یکه النک بلخ رفت

وچون خاقان سعید قرین دولت واقبال مستقر سریر جاه

وجلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرایی

واستقلال در حل وعقد امور ملک ومال خیال فتنه وفساد کرده جمعی

از امرا که از مثل سیف الدین عبدالصمد وطاهر وفاضل وشمس

الدین وشیخ علی پیران اوج قرا بهادر وتیمور ملک ذولدای

را با خود متفق ساخت ونماز شام غره ذی حجه سنه ثمان وثمانمائه

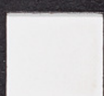













از چرغ النک سوار شده علم عزیمت بصوب جام برافراخت
و همان لحظه خاقان سعید از آن حرکت تا همینجا خبر یافته در نیم
شب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب
کرکینکان روان شد و علی الصباح در صحرای تو برک بدیشان
رسیده فرمود که بچه جهة خیال مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع
از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت شاهرخی نهاد
و بجریمه خویشتن معترف کشته در رکاب نصرت انتساب متوجه
هراة گردید بعد از وصول سپهسالار خاقان کامکار شیرتمنق
عز وجلال فرا امید و بعضی از موافقان سید خواجه با وی گفتند
که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمه تو درگذرد بی شبهه فردا هر یک
از ما را بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد و بار دیگر
هم متفق شده بعدم خلافت عازم طوس گشتند و خاقان سعید
امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد

تا او را نصیحت کرده باز گردانند و آن دو امیر صاحب تدبیر

بسید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد

و کردن کلبقه موافقت در آورد اما فایده بر آن مترتب نگشت

و مقارن آن احوال توکل بهمور تواجی از پیش امیر مضراب و قاضی

عبدالله آمده معروض داشت که تا غایت در کنار آب انتظار

کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس

نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که متعاقب ایشان باز گردند و رایات

نصرت آیات حضرت خاقانی در هشت و بیستم ذی حجه سنه مذکوره

از عقب سید خواجه نهضت نموده روزی چند مرغزار مشرو

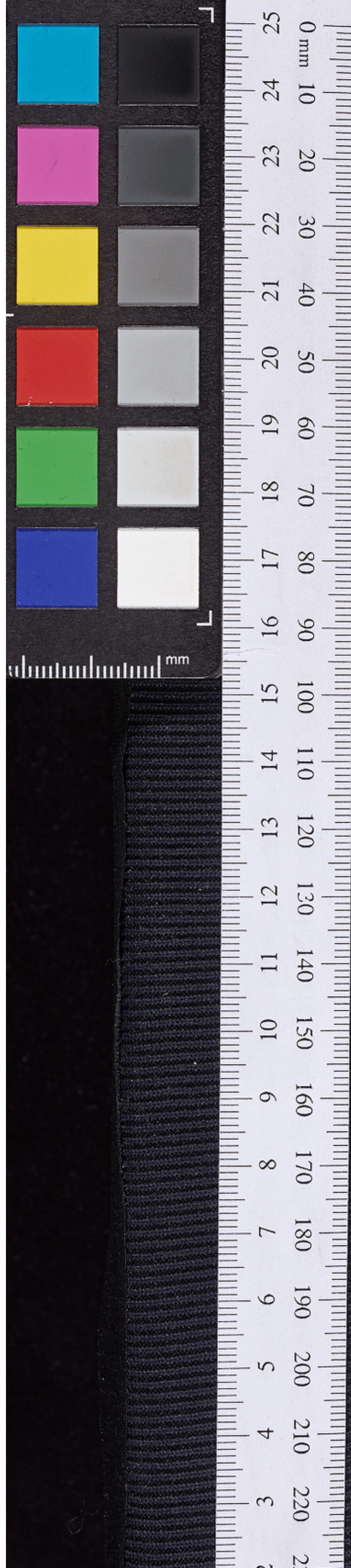
مقر بخیام عساکر ظفر انجام گشت و در آن مقام امیر مضراب

از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن

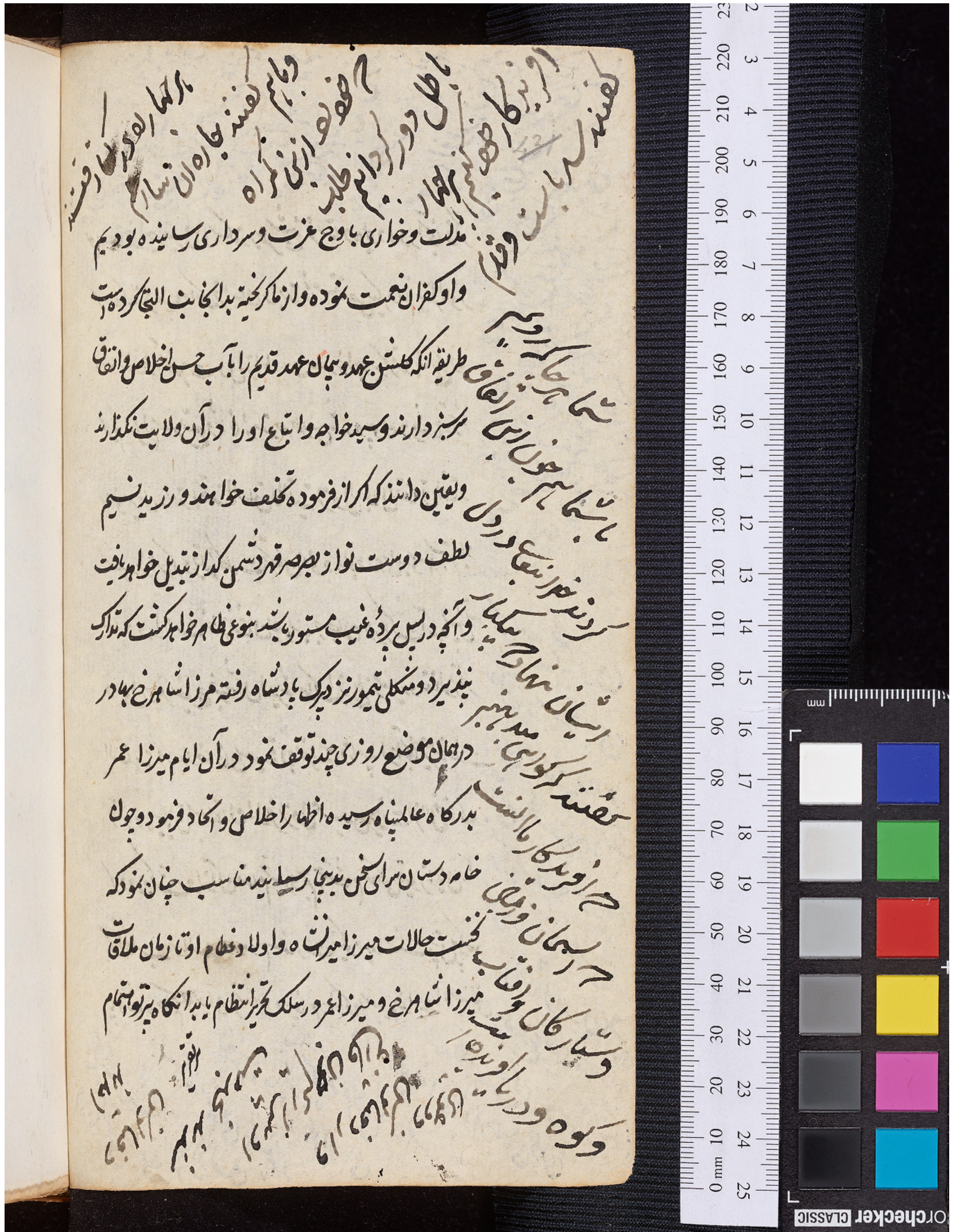
آن حال از جانب طبس نوکر امیر یوسف جلیل که داروغه

آنجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب ملازم نزاد در خود

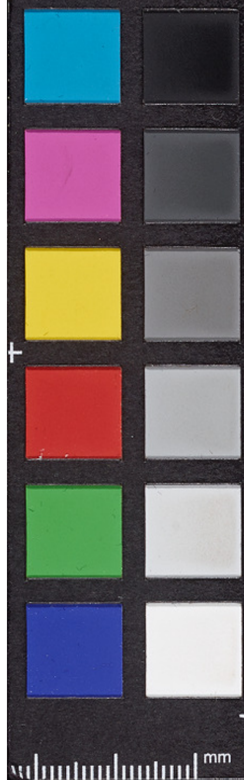
اولو



یوسف خواجه میرزا اسکندر عمر شیخ فرستاده بود و در آنجا ذکر
کرده که عنقریب ممالک خراسان را جهة شما مستخلص میکردانم بنظر انور
رسانیدند و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه بر کرفته بتاریخ غره
محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدسه
رضویه علی راقدها تحف الصلوة والتحیه نزول اجلال اتفاق افتاد
سید خواجه که در قلعهٔ کلات تحصن نموده بود روی بصوب استراباد
نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از
وصول بیلغر یغاج خبوشان امیر شاه ملک از بلخ رسید و منظور نظر
التفات کردید و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از آنجا نیز نهضت
فرموده ییلاق سلقان از فر نزول همایون عزت افزای فضای
کردون کشت و از آن مقام خسرو جم احتشام منکلی تیمور نایان را
که آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیرک
پادشاه حاکم جرجان فرستاد و پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض



مذلت و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده بودیم
و او کفران نعمت نموده و از ما کرخته بدانجانب التجا کرده است
طریقه آنکه کلشن عهد و پیمان عهد قدیم را با آب حسن اخلاص و اتفاق
سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت نگذارند
و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خواهند ورزید نسیم
لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت
و آنچه در پس پردهٔ غیب مستور باشد بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک
نپذیرد و منکلی تیمور نیز درک بادشاه رفته میرزا شاهرخ بهادر
در همان موضع روزی چند توقف نمود در آن ایام میرزا عمر
بدرکاه عالمپناه رسیده اظهار اخلاص و اتحاد فرمود و چون
خامه داستان سرای سخن بدینجا رسانید مناسب چنان نمود که
نخست حالات میرزا میرانشاه و اولاد و غلام او تا زمان ملاقات
میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد آنکه پرتو اهتمام



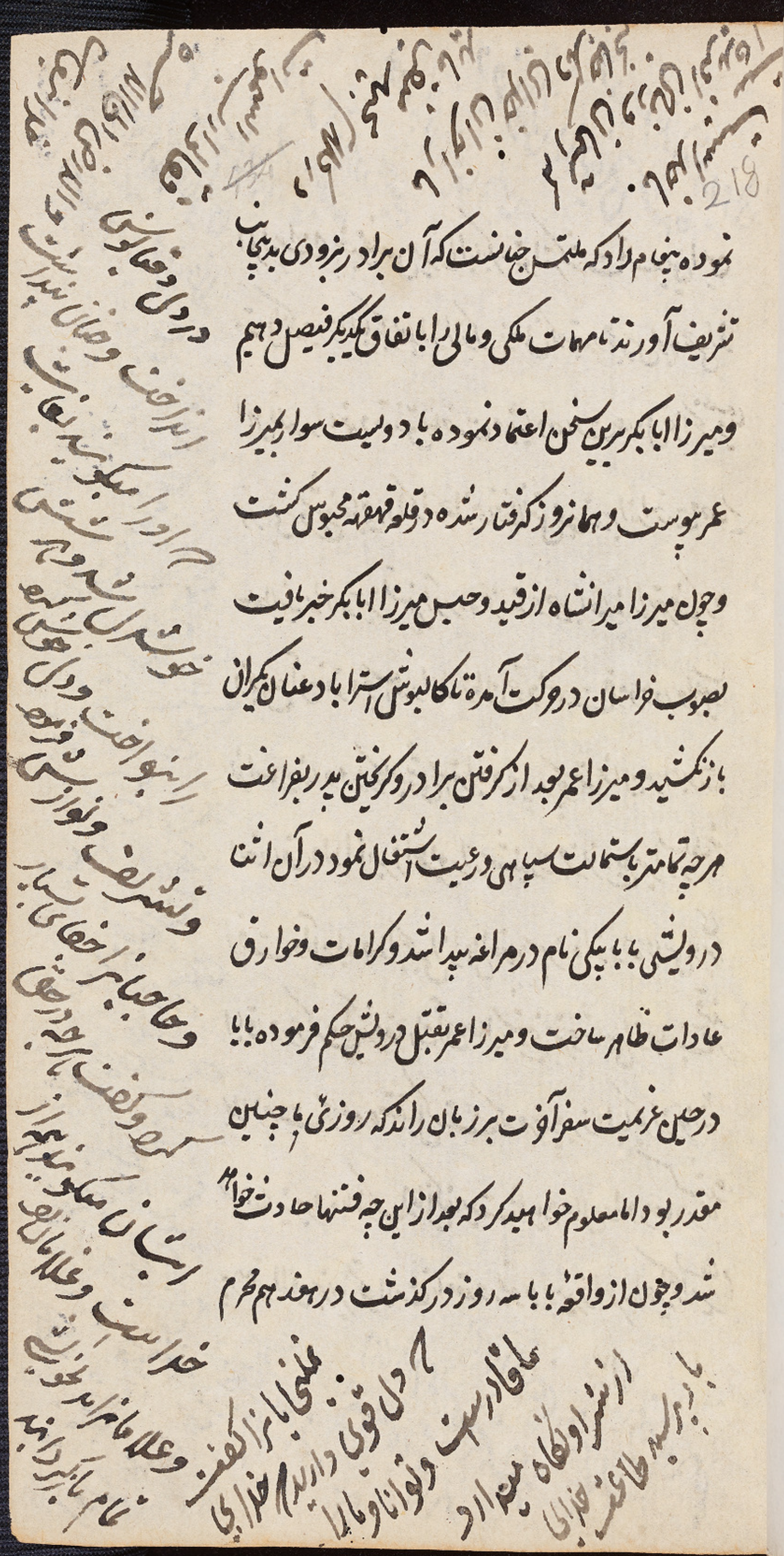
برتقریر فتح استراباد تابد

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان و امیرزاده میرانشاه و اولاد او را دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت نشان

صاحبقران والانژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکوخان را بامیرزاده عمر بن میرانشاه عنایت نمود و ولایت و ایالت دار السلام بغداد را ببرادر بزرگترش امیرزاده ابا بکر رجوع فرمود و مقرر ساخت که میرزا امیرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابا بکر بجای او بجای میرزا عمر حاضر گشته از استصواب او درنگذرد بنا بر آن چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حسابی برنگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامراء میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور گورکان باغواء جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا

عزم نمود و صباح روز بیست و دویم رمضان بآستان اقبال آشیان
رانده مولانا قطب الدین اوبهی و داراب قوشچی و شیخ محمد نوا[ترح]
و عبد الباقی ولد تیمور شکورچی را با بعضی دیگر از بی کناهان
معروض تیغ تیز گردانید و بخیال استقلال روی بسرا پرده پادشاهی
نهاد و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفهٔ از اینا قان و خانه
کیکان را مکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و لحظه فلحظه مردم
شاهزاده زیاده شده اتباع جناب امارت مآبی کمتر می گشتند
بنابران امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان با جمعی از
بهادران او را تعاقب نموده نماز دیگر همان روز بوی رسید
و فی الحال بقتلش رسانید و میرزا عمر بخلاف متصور عمر تا بانرا مقیّد
ساخته با زماندگان امیر جهانشاه را بنواخت مقارن این حال
میرزا ابا بکر از کرما و بغداد بتنگ آمده قصد ییلاق همدان کرد
و جهت استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد میرزا عمر فرستاده را نوازش

fol. 218a



نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر زود زودی بدین جانب
تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم
و میرزا ابابکر برین سخن اعتماد نموده با دویست سوار بمیرزا
عمر پیوست و همانروز گرفتار شده در قلعهٔ قهقهه محبوس گشت
و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت
بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالبوش استرا باد عنان یکران
باز کشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گریختن پدر بفراغت
هر چه تمامتر باستمالت سپاهی و رعیت اشتغال نمود در آن اثنا
درویشی بابا بیکی نام در مراغه پیدا شد و کرامات و خوارق
عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر بقتل درویش حکم فرموده بابا
در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین
مقدر بود اما معلوم خواهید کرد که بعد ازین چه فتنها حادث خواهد
شد و چون از واقعهٔ بابا سه روز درگذشت در هفدهم محرم

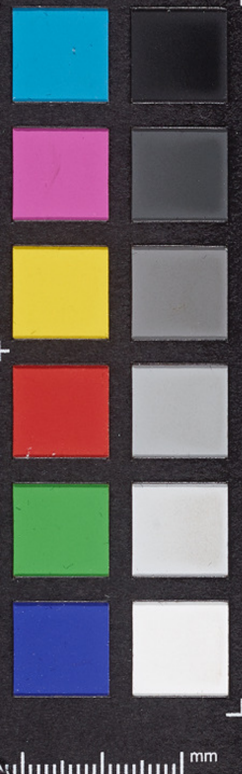
المرام سنهٔ خبر مخلص میرزا ابابکر متواتر گشت تبیین این
مقال آنکه میرزا ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از
اهل قلعه را با خود متفق ساخت و بنیاد حیات عادل خواجی و عیسی
قورجی و شیخ حاجی را که از جملهٔ محافظانش بودند بر انداخت و حصار
سلطانیه را در حیز تسخیر آورده خزانه و جیباخانه را تصرف کرد
و مجموع آن نقود و اسلحه را بملازمان خود قسمت فرموده روی بصوب
خراسان نهاد و در کالبوش استراباد بمیدر پیوسته عنان مراجعت
انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن خبر خروج برادر بسلطانیه
رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سرای
اباق در حرکت آمد مقارن آن حال شیخ خسروشاهی از جانب سمرقند
بملازمت رسیده متقبل گشت که هرچه میرزا ابابکر از خزانهٔ
سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده
بر متمولان بر نیز تحمیلات نامقدور نمود و میرزا عمر بداعیهٔ آنکه امیر سلطام

fol. 219a



جاکیر را که باوی در مقام نفاق زندکانی میکرد بدست آورد عزیمت
سراو فرمود و بسطام از راه قراباغ با امیر شیخ ابراهیم شروانی پیوسته
بنابر آن میان میرزا عمر و امیر شیخ ابراهیم نایرهٔ نزاع اشتعال یافت
وهریک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیکر منزل کزیدند
وپس از دفعه خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا امیرانشاه و میرزا
ابابکر بر قلعه سلطانیه استیلا یافته هر کس آنجا یافتند اسیر کرده و هر چیز
دیدند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرک آشتی کرده
طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل میانج کز مرو د
عمر تابان و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عبد الرزاق خداییداد و اوا
میان قوچین و شیخ خسرو شاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا
ابابکر و میرزا امیرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد او را
منظور نظر تربیت کردانیده شیخ ظالم را با سایر کرکیکان بیاسا
رسانید انکاه باستصواب بعضی از مصلحت اندیشان تختی زرین

ترتیب نموده میرزا میرانشاه را برآن نشاندند و اسم پادشاهی
بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت
و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کادر دم اغز رفته بمدد امیر جالق
ترکمان و سالق برلاس و جمعی از سلدوزیان مستظهر شد و بجانب تبریز
در حرکت آمده و علیکه بن جالق پیشتر بدان بلده شتافته آغاز ظلم
و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم نموده خواجه پیرعلی را که مبلغ صد هزار
دینار تحصیل داشت بقتل رسانیدند و تراکمه را از شهر بیرون کرده
دروازها مضبوط ساختند و میرزا عمر امراء ترکمان را اجازت
جواب داده در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق
پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله نداشت اعلام
عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و حاکم آن بلده میرزا رستم
برادرش استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید
و طوی پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی دقیقه نامرعی
نگذاشت



نکذاشت آنکاه آن دو پادشاه شیخت پناه بر سراغرق میرزا ابابکر
که در سوق طلاق غافل نشسته بودند ایلغار کردند و جهات و اموال
بسیار بدست آورده باصفهان بازکشتند و میرزا رستم در مقر عز
خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا ابر محمد باعزاز و احترام
تمام او را بشهر درآورده جشنهای خسروانه ترتیب داد و تحفهای
پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز به تنعم
و نازاوقات کذرانیده در اوایل فصل بهار بمرافقت میرزا
پیر محمد عازم اصفهان کشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت
آمده بدیشان پیوست از آنجانب میرزا ابابکر چون چند روزی
اسم پادشاهی بر وی اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفهٔ حالش کشیده
خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره
به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا فرود آمدند و تفرقه
بسیار بعجزه و ضعفا رسیدند و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 220b

با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود

و بعد از وصول بجرباذقان شنید که امیر بسطام جاکیر تبریز را تسخیر

کرده مهم آذربیجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت

معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر

شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان یکران بنکاشی

میرزا ابابکر تافتند و این خبر در قروق ارغون بمسامع میرزا ابابکر

رسیده لشکریان خود را استمال کردانید و بعزم رزم اعدا بازگردید

و در نواحی درکزین تلاقی آن سلاطین جلادت آیین دست داد

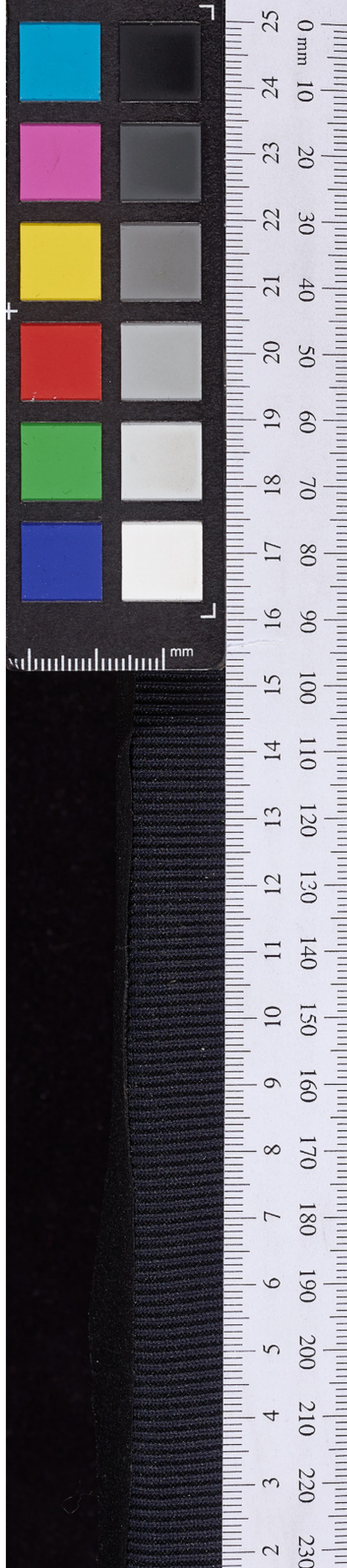
و از هر دو جانب مردان مرد و کردان صف نبرد در میدان

کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افنا یکدیگر پرداختند

و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین کشته

بهنگام شام هر یک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند

و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ



زرا مذود بمیان مواکب کواکب تاخت با زاز هر دو جانب
افغان وغریو کوس برخواست و نایرهٔ قتال التهاب یافته
میرزا مظفر الدین ابابکر با هفتصد سوار رجرا ر بر قلب لشکر مخالف
که محل قرار میرزا ابو محمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته
میمنه و میسره را نیز مجال توقف نمود نماند و اصفهانیان در شهر
متحصن شده میرزا ابابکر آغاز محاصره کرد و چون نزدیک بآن
رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنود که امیر شیخ ابراهیم
و امیر بسطام جاکیر بفراغت در تبریز نشسته اند و شیخ حاجی عراق
بمحاصرهٔ سلطانیه مشغول است بنا بر آن با اصفهانیان صلح کونه
در هم بسته عنان بصوب آذربیجان انعطاف داد و میرزا
عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا
ابابکر در نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالمپناه
حضرت خاقان سعید آورد و در غرهٔ ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه

دریلاق سملقان بموضع خواجه قبز سعادت دستبوس دریافته
منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع خدم و حشم او
بانعام خلع فاخره و اسبان تازی مفتخر و مباهی شدند و مقارن
آن حال منگلی تیمور که برسم رسالت نزد پیرک پادشاه
رفته بود باز آمده جواب بر وفق صواب نیاورد بنابر آن
خاقان عالیمکان بعزم فتح جرجان از ییلاق سملقان نهضت
نمود **ذکر محاربه خاقان سعید با پیرک پادشاه و انتقال نمودن**
حکومت استراباد بمیرزاده عمر بن میرانشاه
در اوایل فصل خریف که حریف برد در اطراف باغ و بستان
آغاز دست برد کرد و از اهتزاز صرصر لشکر خزانی حرارت
هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتایید
ملک مجید کجیکاد مازندران درآمد و چون موضع سیاه بلاد معسکر
فرمان فرمای بلاد و عباد گشت ناگاه پیرک پادشاه باتفاق سید



خواجه و عبد الصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین اوج قرا قلب و میمنه و میسره
آراسته مانند شیر ژیان از بیشهٔ مازندران بیرون آمده و لشکر
قیامت اثر در برابر اعدا صف آرای گشته میرزا الغ بیک و امیر
شاه ملک و امیر موسیکه در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر
و امیر یوسف جلیل و امیر جهانملک در جوانغار علم جلادت بر افراختند
و حضرت خاقانی با امرا ترخانی در قول قرار گرفته دو لشکر
چون دو دریای اخضر از صرصر حملهٔ یلان در آن غضنفر اثر
در تموج آمد و غبار معرکهٔ پیکار تصاعد نموده شمشیر آتش فعل آبدار
سرها گردن کشان بر خاک مذلت و هوان افکند   نظم
شد ز خون یلان لاله گون   بهر سو روان گشت دریای خون
ز شمشیر خونبار هر نامدار   بیفتاد سر از بدن بیشمار   آخر الامر
نسیم عنایت سبحانی از مهب وَمَا النَّصرُ اِلَّا مِن عِندِ الله بر پرچم
علم خاقان عالیجاه وزید و بر پادشاه با اتباع و اشیاع

fol. 222b



هم کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی
فرار نهاد و پیر پادشاه بخوارزم گریخته سید خواجه و عبد الصمد
راه دراز سیرا زیش گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام
خواهرزاده سید خواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده عنایت یافتند
و تمامی خطه جرجان بتحت تصرف خاقان ملکستان درآمده
سید عز الدین هزارجریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق باستان
معدلت آشیان فرستاد و خطبه بنام همیون خوانده التزام باج
و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته
ابواب اخلاص و طاعت گذاری بر روی روزگار خویش گشود
آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استراباد را بمیرزا اعظم
عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت
نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت در اثناء
راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلاه و ابیورد و نسا و بازر

وسبزوار ونیشابور را بمیرزا الغ بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی
الاولی در ضمان حمایت ایزد تعالی بمستقر دولت واقبال نزول
اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا پیر محمد جهانگیر سعید خلد قدره**
میرزا پیر محمد جهانگیر خسروی سلیم نفس کم آزار و پادشاهی کریم خلق
عدالت آثار بود و زمام امور ملک ومال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی
تاز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ واستماع نغمهٔ عود
وچنگ مشغولی میفرمود و آواز دلربای نای از انتقال سلطنتش
خبر میداد و او در خواب و آهنگ روح افزای رباب بمرثیهٔ او
میخواند و او بی شعور از شراب ناب   چون سلطان سرانداز
باشد زمی   فتد بیخبر از سرش تاج کی   لاجرم تمکن پیر علی سمت
ازدیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه
مبارک رمضان سنه تسع وثمانمائه که میرزا پیر محمد در خلوتخانهٔ باطنی
بچراغ انابت برافروخت واز فروغ نایرهٔ ندامت شمع مثال

می سوخت پیر علی تازنا پاک باجمعی بی باک بر گرد سراپرده پادشاهی
محیط اگردید و چهاردهم ماه مذکور آن شاهزاده سعید را شهید
گردانید میرزا سید احمد میرک در شبرغان از حدوث این واقعه
ترسان گشته با دوزان بجانب هراة شتافت و کیفیت
حرکات پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانیده از شنیدن آن
خبر اندوه انبوه بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن
صوفی ترخان و امیر نوشروان را همراه میرزا سید احمد میرک
کرده بصوب بلخ روان ساخت و میخواست که بنفس نفیس
نیز از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله
در اطراف دیار خراسان انداخت ذکر مخالفت میرزا
عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او باتفاق سلطانی چون میرزا
عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت فوجی از ابطال
رجال را بجانب ری فرستاد تا دو هزار خانه وار مغول را که در آن



ملک بااغرق میرزا ابابکر بودند کوجا نیده بمازندران آوردند وبدان
واسطه مکنت میرزا عمر سمت تضاعف گرفته خیال استقلال از
باطنش سر برزد مقارن آن حال شیخ حسن محیحی با جمعی از ملازمان
امیرشاهملک از خراسان گریخته بجرجان رفتند وگفتند که لشکر خراسان
از امیرشاهملک آزرده خاطرند هرگاه رایات ظفرپناه بدان جانب
نهضت نماید اکثر بملازمت می شتابند میرزا عمر این سخن باور
کرده دفتر حقوق تربیت حضرت خاقان سعید را بر طاق
نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استراباد عنان بکران
بجانب خراسان انعطاف داد میرزا شاهرخ بهادر چون این
خبر استماع فرمود در هیژدهم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال
نمود و روز دوشنبه نهم ذی قعده در حدود قریه بردویه جنود جانبین
وخراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف بتسویه صفوف پرداختند
درآن حین حکبه تواجی که از اعیان عمریان بود دیباچه دولت و اقبال

پشت بر میرزا عمر کردانیده روی بدرگاه خاقان والا کهر آورد

و سایر امرا و لشکریان که آن حال مشاهده نمودند گریزان شده

هر یک بطرفی رفتند و آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد

و میرزا عمر از دست برد خنجر قضا و قدر رکاب مروارود کرکیه

درکنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشت

و اورا زخمی بر سر و بندی بر پا در منزل امرودک باردوی اعلی

رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده تحفه عنایت نمود و طبیب

و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراة روان فرمود و میرزا عمر

در بیست و پنجم ذی قعده بمنزل تقوز رباط از این رباط دو در ازوی

بعالم دیگر آورد و در مقبره عمدة المتبحرین فخر الملة والدین الرازی

مدفون گشت و در غرهٔ ذی الحجه دار السلطنه هراة از وصول موکب

خاقانی طراوت جان جاودانی یافت و در منتصف همین

ماه پادشاه عالیجاه بییلاق بادغیس شتافت **گفتار در**

بیان بعضی از حوادث عراق و اذربایجان ومصر و ذکر خروج سلطان احمد جلایر وقرا یوسف ترکمان

چنانچه از ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحب قران مغفرت
نشان امیر تیمور کورکان مستفاد میگردد سلطان احمد جلایر وامیر
قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم روی بمصر آوردند
وچون در آنزمان ملک فرج نسبت بصاحب قران بلندمرتبت
دم از مودت ومحبت میزد آن دو سردار را گرفته هریک را در
برجی از بروج قلعه مقید گردانید امابنابر آنکه کسی از اختلاط بایکدیگر
مانع نمی آمد در آنگاه قرایوسف را پسری متولد گشت وسلطان
آن پسر را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد وپیش خود
نگاه داشت ودران ایام میان سلطان احمد

وامیر قرایوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از ان قید نجات یابند

هر یک بار دیگر بدولت واقبال رسند باهم اتفاق و متحد بوده بغداد

تعلق بسلطان احمد داشته باشد وامیر قرایوسف در تبریز حکومت

نماید بعد از آن قرایوسف شبی در واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتر سلطان

که در اصابع داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی درآورد

وصباح این رؤیا را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان

گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران متعلق بتو خواهد

شد القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه در محبس بسر بردند

خبر وفات امیر تیمور گورکان بمصر رسیده امیر ملک فرج ایشان را

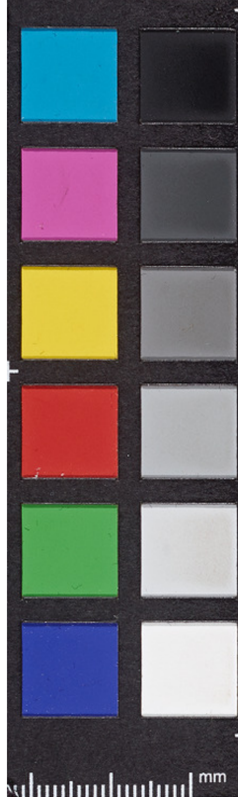
منظور نظر تربیت کردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر

نگاه دارند و محتاج هر کس از اسب و سلاح و زر نقد بدیشان

تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد جز بندگان و شاگرد

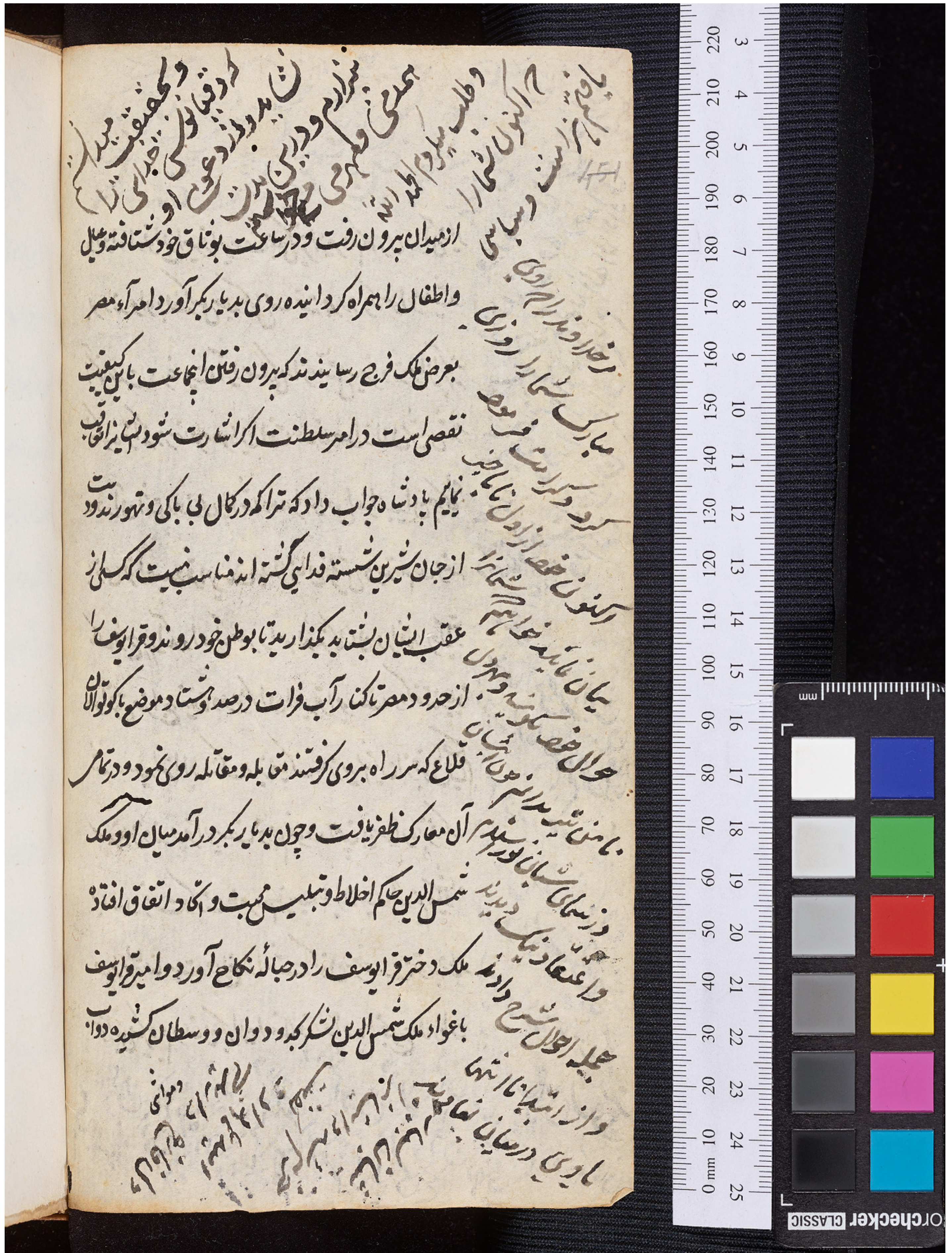
پیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصریان گرفت بایشان

۲۲۶

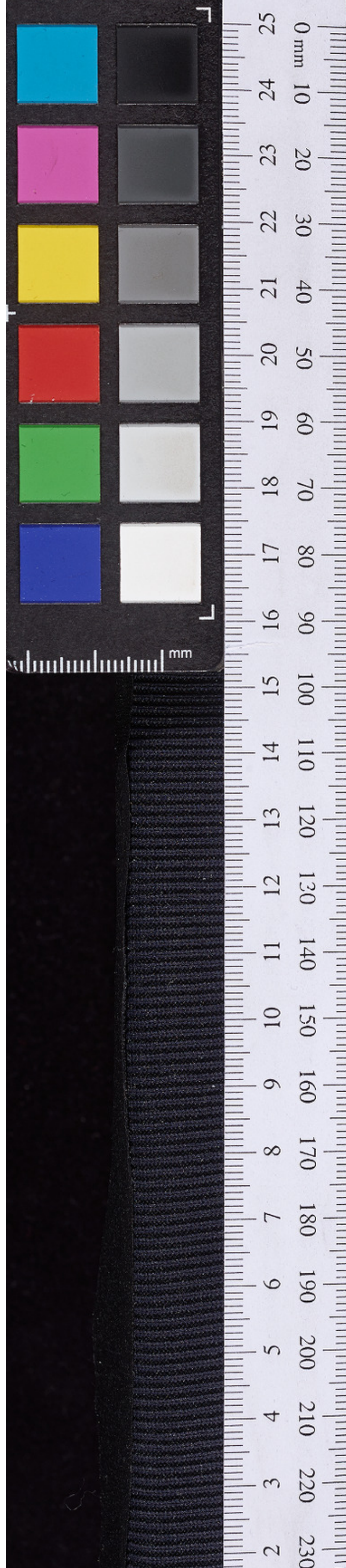


داد اما از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار
بودند و او پانصد کس جلد مکمل ساخته هر روز که سوار میشد
آنجماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و از آنجهة
شکوه تراکمه در خاطر مصریان افتاده قصد اذلال ایشان شدند
و در آن اثنا روزی پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان
بازی خرامید و قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه
ملک فرج درآمده امرای مصر را مبالغهٔ ترکمانان در اظهار جلادت
موافق مزاج نیفتاد و نوکران امیر قرا یوسف را گفتند پیاده
شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم
سر باز زدند و قرا یوسف توهم نموده همچنان سواره بنزدیک
سلطان رفت و گفت ما مردم غریب باین ولایت آمدیم و پادشاه
درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار
خویش میگردیم و عنان یکران انعطاف داده با مجموع ملازمان

fol. 226b



ازمیدان بیرون رفت و در ساعت بوناق خود شتافته و عیال
واطفال را همراه کردانیده روی بدیار بکر آورد امرا مصر
بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن اینجماعت باین کیفیت
نقصی است در امر سلطنت اکر اشارت شود بتیز از تعقیب
نمایم پادشاه جواب داد که تراکمه در کمال بی باکی و تهور زنده دست
از جان شیرین شسته فدایی کشته اند مناسب نیست که کسی از
عقب ایشان بشتابد بکذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف را
از حدود مصر تا کنار آب فرات در صد و هشتاد موضع با کوتوالان
قلاع که سر راه بروی کرفتند مقابله و مقاتله روی نمود و در تمامی
آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر درآمد میان او و ملک
شمس الدین حاکم اخلاط و تبلیس محبت و اتحاد اتفاق افتاده
ملک دختر قرا یوسف را در حبالهٔ نکاح آورد و امیر قرا یوسف
باغواد ملک شمس الدین لشکر کبد و دوان و وسطان کشیده دواب



ومواشی واموال وانتقال آن ولایات را بجاروب غارت

وتاراج پاک ساخت وتمامی ایل والوس ترکمان بوی پیوسته

قلعهٔ اونیک را بحیطهٔ تصرف درآورد اما سلطان احمد بعد از رفتن

قرایوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد وچون آنمقدار بر عراق

واستعداد نداشت که مانند قرایوسف ازان مملکت بیرون

رود کینک پوش گشته با معدودی از مغالیک روی توجه بشام

نهاد وازآنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بحله شتافت ودرکوفه

بنشست ومردم اوباش وفتنه جوی در خدمتش آغاز تک

وپوی کرده آوازهٔ وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع

یافت وچندان اراجیف در بغداد پیدا شد که حاکم آن موضع

دولتخواجه اینا ق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت

باز داشته روی باردوی میرزا عمر آورد وبعد از یک هفته

از رفتن دولتخواجه سلطان احمد بوطن مالوف شتافته بار دیگر

برسریر دولت نشست و در اواخر سنه ۸۰۸ که میرزا ابابکر

بمحاصره اصفهان اشتغال داشت وامیر شیخ ابراهیم شیروانی

بتبریز درآمد و همت بردفع شر اهل ظلم و تعدی گماشت سلطان

احمد گروهی انبوه ازاوباش کرد وادیرات واحشام تراکمه فراهم

آورده متوجه تبریز گشت واین خبر درماه محرم سنه ۸۰۹ بسمع

امیر شیخ ابراهیم رسیده برسبیل مشورت با امراء خود گفت

که آذربیجان سالها فرا وان تختگاه آبا واجداد سلطان احمد

بوده و ما نسبت باین خاندان پیوسته طریق مودت واتحاد

مسلوک میداشته ایم وبنابرانکه دست ظلم را ازدامان

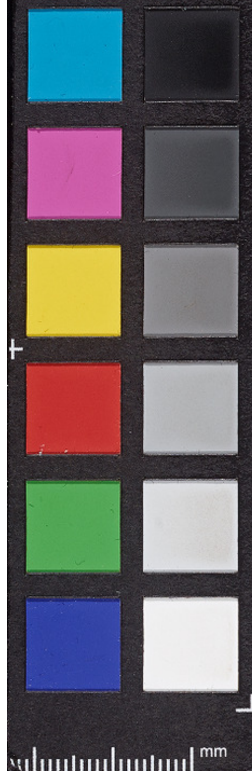
عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت

متوجه خانه خود شد مناسب آنست که مانیز بولایت خود رفته

اویم و خواطر برانجمله قرار یافته امیر شیخ ابراهیم روی بولایت

شیروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد در دار

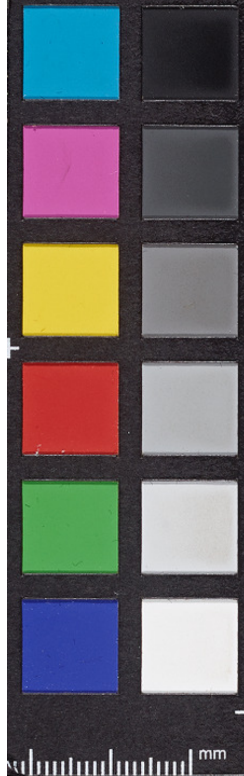
الملک



الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان شهر را آذین بسته اظهار فرح
و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت
کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی از افعال ناهنجار
کرده باشد و او خود اصلا تغییر باطوار خویش راه نداده بود
و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتربازی
و مصاحبت پسران ساده عذار قیام نمود لاجرم امرا و اعیان
ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شدند و هم در آن اوان میرزا
ابابکر با اصفهانیان صلح کرده مهم در هم بسته بعزم ستیز روی بتبریز
آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته و رعب و هراس
بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون در آن سال
نوایب فراوان بر تبریزیان رسیده بود و علت طاعون
نیز روی نموده مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در هشتم
ربیع الاول آن بلده درآمده هیچکس ندید لاجرم اظهار عدل



وداد کرده استمالت نامها باطراف واکناف ارسال داشت وحکم
فرمود که هیچ آفریده بهیچ وجه متعرض رعایا نگردد ودر آن اثنا
شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد وولای
انتزاع نموده وبسیاری از ترا که پیش او جمع آمده اند واموال
فراوان دارند وخاطر بروب قرا یوسف قرار داده متوجه
آنجانب شد وبعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانبین
مقابله ومقاتله روی نموده در روز سیم میرزا ابابکر بی سببی ظاهر
قدم در وادی فرار نهاد وتراکمه غنیمت بی نهایت گرفته
میرزا ابابکر تا مرند عنان باز نکشید وسپاه او هرچه آنجا
یافتند غارت کردند وبتبریز رفته آنجا نیز دست بتاراج برآوردند
وچون شب شد شیخ قصاب که با جمعی از تبارزه از شهر گریخته
بود فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند ومردم میرزا ابابکر
آتشها را دیده پنداشتند که تراکمه بتکامیشی ایشان آمده اند



بنا بر آن علی الصباح میرزا ابا بکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه
گشتند بعد از آن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سیدی
محمد کججی که خلاصهٔ خاندان مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از تبعیاتی
که در آن اوقات بتبریزیان رسیده بود شمهٔ بعرض رسانید و داروغه
و استمالت نامه ستانده مقتضی المرام مراجعت فرمود و امیر
قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی
الاخری سنه ۸۰۹ امیر بسطام جاکیر بخدمتش شتافت و منصب امیر
الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت
نمودند و او با همه کس بر وجه احسن معاش کرد و وضیع و شریف را
علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود **ذکر محاربهٔ میرزا ابا بکر**
با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین
میران شاه (اصل) چون امیرزاده ابا بکر تبریز را گذاشته بقلعهٔ سلطانیه
رفت از ولایت همدان و درگزین و قم و یک سپاهی جلادت آیین

درهم کشیده بعزم انتقام و ستیز متوجه حدود تبریز گشت و امیر قرا یوسف

باتفاق امیر بسطام جاکیر و جمعی کثیر از سرداران آذربیجان مستعد

مقابله و مقاتله شده بتاریخ بیست و چهارم ذی قعده سنه ۸۰۹ در منزل

سرد رود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار

و قول آراسته دلیران روزگار قدم در میدان پیکار نهادند

و نخست از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا

ابابکر تاخته دو کس را ناچیز ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین

خلیفه نیز جمعی را زخم زده گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت

دشمنان را مشاهده نمود مانند شیری دلیر که روی بصید آهو و نخچیر

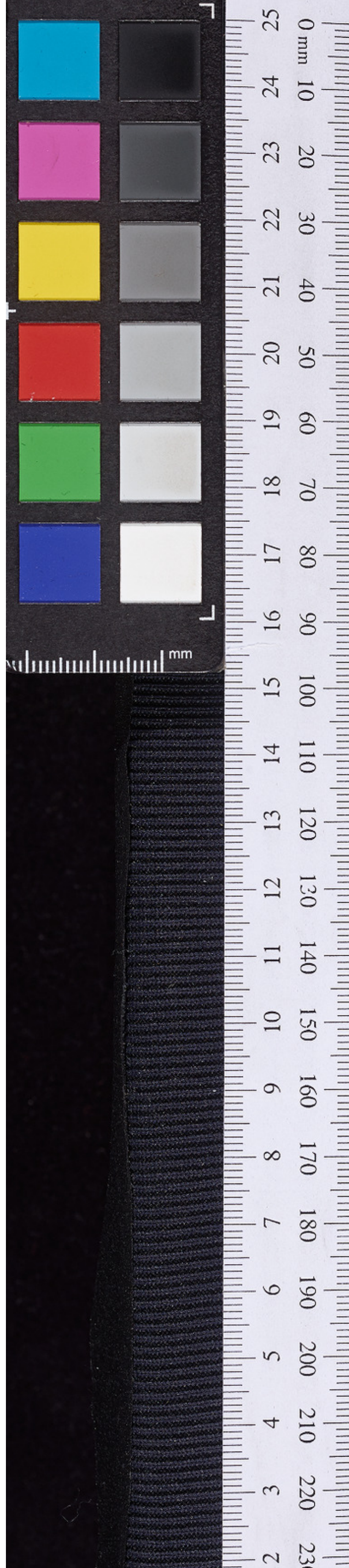
آورد بمیدان تاخت و جلال الدین دیزک را از پشت زین

بر زمین انداخته ترکمانرا که پیش آمده بودند منهزم ساخت و بهر

دو لشکر درهم آمیخته ز تبریز تا دامن سرد رود روان

گشت خون سپاهی چون رود و میرزا ابابکر تیزک و برادرش

یادگار



یادگار شاه را که در برابر قرا یوسف بودند از پیش برداشته
از عقب ایشان عنان باز نکشید تا وقتی که سر تیزک بر سر تیزه نکرد
اما در غیبت او ترا کمه قلب سپاه را که بوجود میرزا امیرانشاه
مضبوط بود در هم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا
میرانشاه زد و او را از اسب در انداخت و جامه و سلاحش
را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر
بعد از سه ساعت که رجوع از عقب تیزک باز گشته از سپاه خویش
متنفسی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار کردانید و امیر قرا یوسف
بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا امیرانشاه را حکم قصاص فرمود
و فرمود که اگر او را از نزد پیش من می آوردند بقدر امکان رعایت
میکردم و روی پوشان جسم میرزا ابابکر را که در دست ترکمانان
اسیر شده بود نزد خواتین خویش فرستاده با آیین سلاطین
در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین غوری

استخوان او را باورالنهر برده در قبهٔ الخضرا آکش مدفون کردانید

الحکم لله الحمید المجید ومنه العون والتاٴیید ذکر رفتن میرزا ابابکر

بدار الامان کرمان وبیان حال آن پادشاه سامان میرزا ابابکر

چون از دست برد سپاه امیر قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد

عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر

ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور کورکان مدتی مدید حکومت آن

مملکت تعلق باو میداشت وفات یافته بود و برادرش سلطان ویس

آنجا ایالت مینمود و چون سلطان ویس از قرب وصول میرزا ابابکر

واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر

بکرمان در آمده سلطان ویس را بادشاهی باستقلال یافت و نایرهٔ

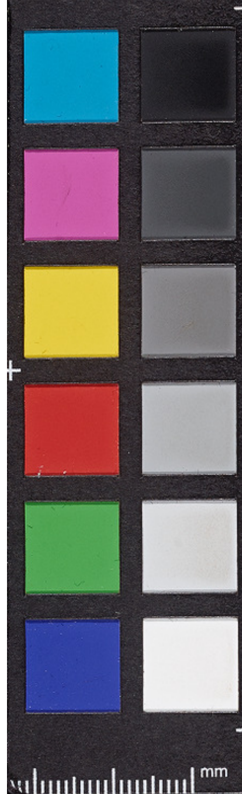
رشک در باطن او شعله زده قصد استیصال او نمود و سلطان

ویس نیز قید و حبس شاهزاده را با خود مخمر کردانید و در آن

روزی طبل جنک فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلی

درمیان

fol. 231a



درمیان افتاده بهم بران قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر
نکنند و او از شهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی نماید بمملکت دیگر شتابد
آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت ومیان او وحاکم آنجا
شاه قطب الدین طریقهٔ محبت ووداد پدید آمده اینمعنی موجب آن
شد که حضرت خاقانی سعید شاهرخ میرزا لشکر بفراه وسیستان
کشید و آن ولایت را مسخر گردانید ومیرزا ابابکر بار دیگر عنان
بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الاولی سنه ۸۱۱ خطهٔ بم مخیم او
شد وسلطان از این خبر در حیرت افتاده مقارن آن حال لشکری
که بجانب کرمسیر فرستاده بود در رسیدند لاجرم مستظهر گشته در
چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد ومیان او ومیرزا
ابابکر چند کرت محاربت دست داده گاهی میرزا ابابکر
بدیدن بیکر ظفر مسرور گشت واحیانا سلطان ویس را صورت
نصرت روی نمود ودر نوبت آخر شاهزاده شکستی فاحش یافته

زخمی کاری خورد و از این دار فانی رخت ببرای جاودانی برد

له الحکم والیه ترجعون گفتار در بیان احوال میرزا پیر محمد و میرزا

رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات حضرت صاحبقران

انار الله برهانه در حین فوت صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور

گورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز استیلا داشت

و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگر

میرزا اسکندر در همدان و چون آن خبر محنت اثر بفارس رسید

میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت

آغا بنت خضر اغلان در سلک خواتین حضرت خاقان سعید منتظم

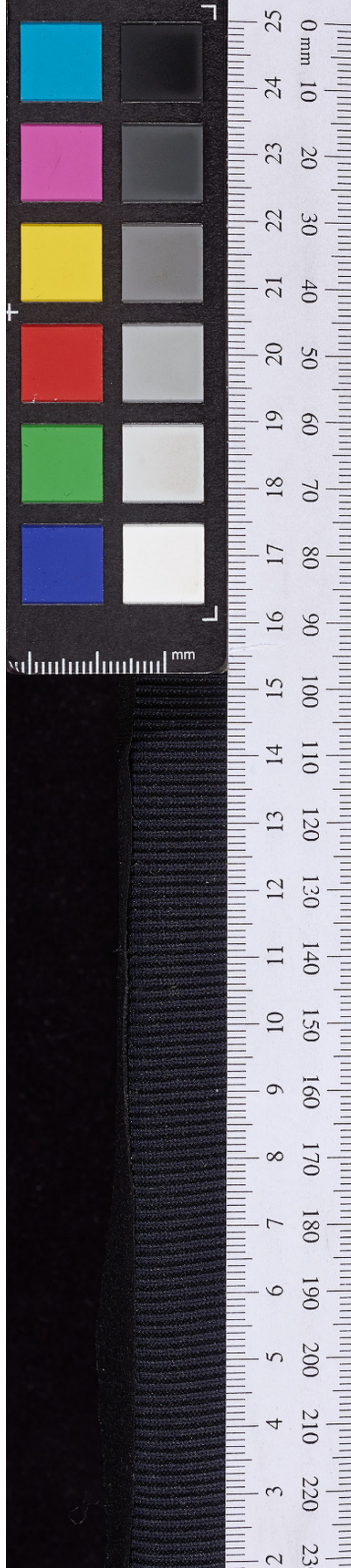
بود خطبه و سکه بنام میرزا شاهرخ مزین گردانید و جهة اعلام این نکو

خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج

ساخت که   من و رستم و اسکندر   همه بندگانیم شه پرست

و هر که هست حضرت خاقان سعید فرستاده را نوازش بسیار فرموده

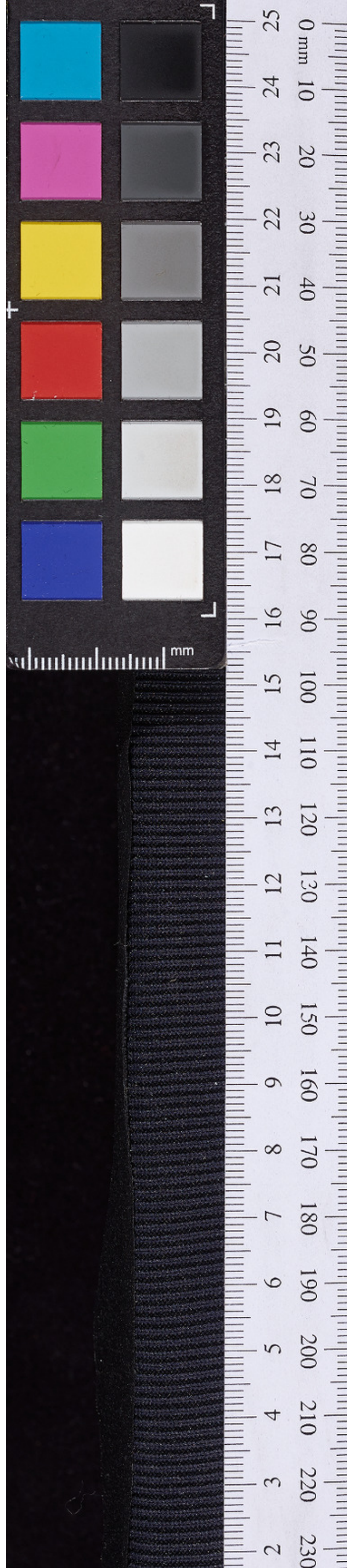
القر



رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را
بکشت و میرزا ابابکر را محبوس کرد میرزا اسکندر متوهم شده
از همدان بشیراز رفت میرزا پیر محمد عنایت فرموده حکومت
یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریق یکجهتی و اتحاد
مسلوک بود تا در سنه تسع و ثمانمایه بواسطه افساد مفسدان یکانگی
به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بندی
بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد
واو در چهارده طبس بند را شکسته و از محصلان جسته باصفهان
رفت میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته
هر دو برادر عازم شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بتقدیم ممانعت پیش
آمده جمعی از اعاظم امرا و تونبیانرا برسم منقلای روان ساخت
و تونبیانرا وصیت نمود که گذرهاء آبی را که بین الجانبین حایل
بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند

و محال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند
آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا
اسکندر از گذر مجهول بگذشت و محافظان گذرها از عبور او خبر
یافته عنان تمالک از دست دادند و روی بصوب شیراز آوردند
و بمیرزا ابو محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر
شیراز را در میان گرفته زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان
چون دانستند که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست گرمسیرات فارس را
غارتیده عنان بصوب اصفهان انعطاف دادند و در سنه
عشر و ثمانمائه میرزا ابو محمد لشکر باران عدد جمع ساخته بعزم رزم
میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود و در آن اوان میرزا
رستم جهت وبا از اصفهان بیرون رفته در گندمان نشسته بود و چون
خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بمصالحه
ترغیب کردند جواب داد که خاطر جمع دارید که قافلهٔ شیراز برای

تکار



تبرکات وتنسوقات می‌آورند وبعد از آنکه شیرازیان نزدیک

رسیدند از جانبین تعبیهٔ لشکر پرداخته نخست میرزا رستم

بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا ابر محمد با دلیران شیراز برد آن

حمله مشغول گشته هر دو سپاه در هم آویختند ونهایت کوشش

وکشش بتقدیم رسانیده آخر الامر شکست بر اصفهانیان

افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده

عازم خراسان شدند و میرزا ابر محمد بفتح وظفر اختصاص یافته

فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند

و همه کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این

مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا ابر محمد

آوردند وآن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چند

روز در مرغزار شهرک وکندمان نشست تا الاغان فربه

شدند آنگاه کاشان بر جرباذقان و سایر توابع اصفهان را بجت

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 233b

تصرف در آورده شهر در آمد و با آنکه در آن زمان آفتاب به سنبله

رفته بود غلهٔ اصفهان از ابو اسطهٔ وبا تا آن غایت بذر رویده

بودند و بیمن مقدم میرزا ابو بکر محمد طاعون تسکین یافته بار دیگر اصفهان

معمور گشت و ایالات آن مملکت تعلق بمیرزا ده عمر شیخ بن میرزا

ابو بکر محمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفر الدین نطنزی رجوع

شد و چون خاطر خطیر میرزا ابو بکر محمد از امثال این امور فراغت

یافت با مضافات قرین دولت و اقبال بصوب شیراز شتافت ۸۱۴

ذکر رفتن میرزا رستم باستان خاقان دولت نواز و مراجعت

نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز چون میرزا رستم

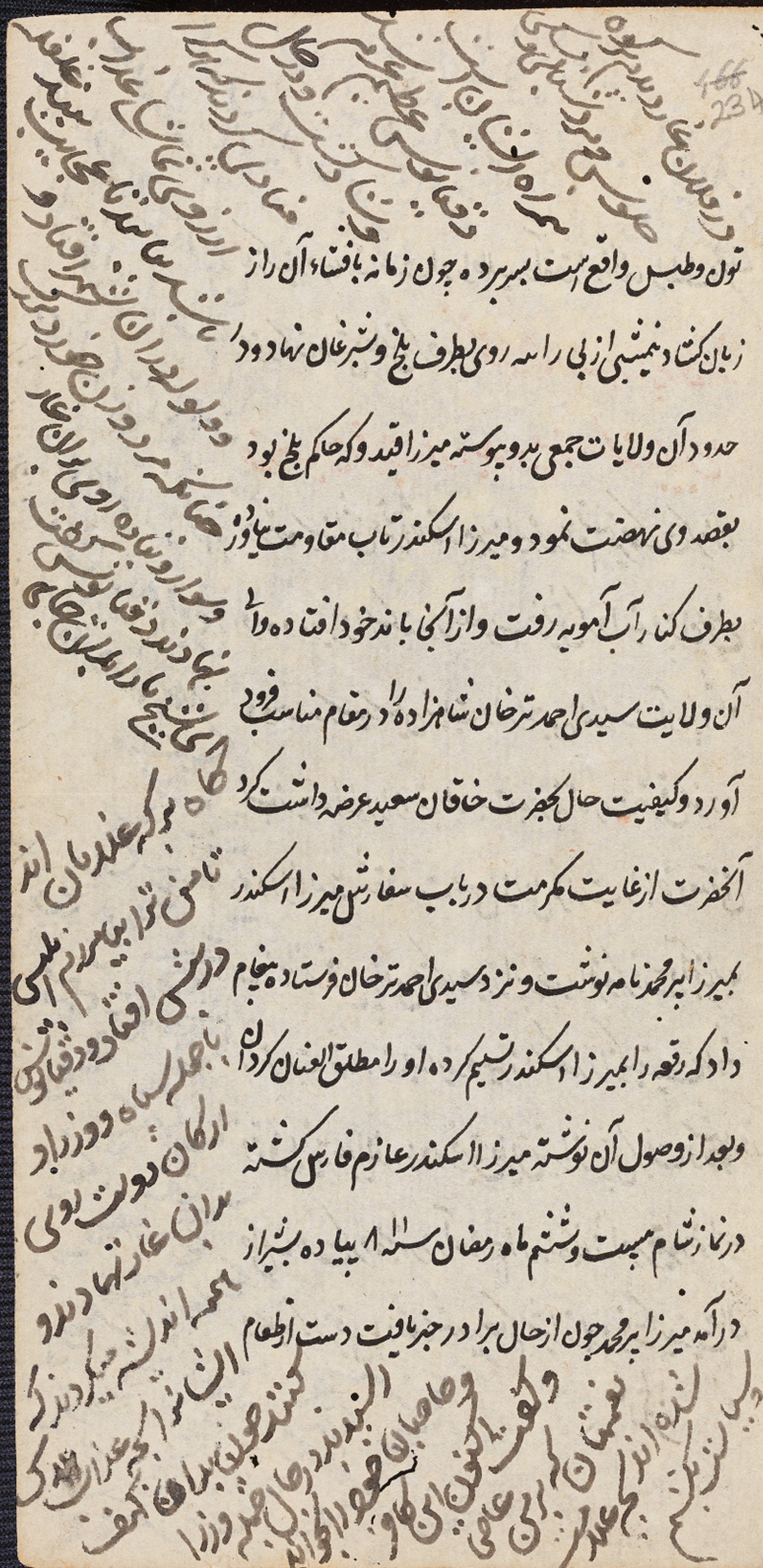
و میرزا اسکندر را از معرکه گردان عنان بصوب خراسان تافتند

میرزا رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار

السلطنه هراة خرامید و باصناف عوارف و عواطف مفتخر

و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریهٔ احمد که در میان

نمون



تون وطبس واقع است بسر برده چون زمانه بافشاء آن راز

زبان گشاد دنیمشیبی ازبکی را سه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در

حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا قیدو که حاکم بلخ بود

بقصد وی نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده

بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاده والی

آن ولایت سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود

آورد و کیفیت حال بحضرت خاقان سعید عرضه داشت کرد

آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر

بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام

داد که رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گرداند

و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته

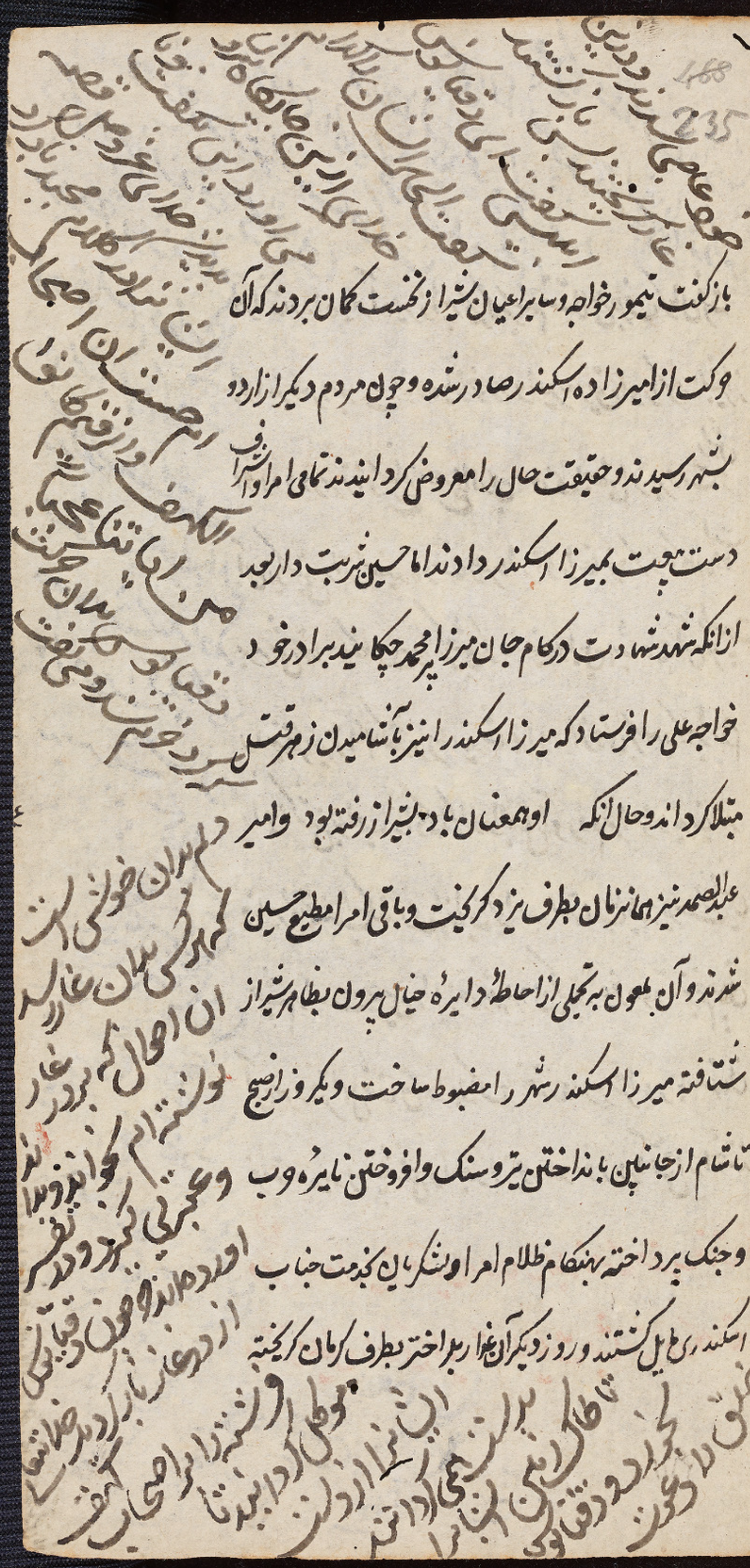
در نماز شام بیست و ششم ماه رمضان سنه ۸۱۱ بپیاده بشیراز

درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست اطعام

بازکشید و همان ساعت او را طلبید و آنمقدار اظهار لطف و مرحمت
نمود که خاطرش مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا ابر محمد بشمشیر
غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر

در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا ابر محمد عزم تسخیر مملکت کرمان
فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع
دوحانه رسید حسین شربت دار که بیمن التفات آن پادشاه
پسندیده اطوار از مرتبه طبابت بدرجه امارت ترقی نموده
بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق
ساخته نیمشبی پیرامن خرگاه میرزا ابر محمد را فرو گرفت و آنجناب
را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه
وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز
طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم از راه بخانه امیر تیمور خواجه
و سکیر که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال
باز گفت



بازگشت تیمور خواجه وسایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن
حرکت از امیرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از ارد و
بشهر رسیدند و حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف
دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد
ازانکه شهد شهادت درکام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود
خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز بآشامیدن زهر قتل
مبتلا گرداند و حال آنکه او همعنان باد شیراز رفته بود و امیر
عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین
شدند و آن ملعون بی تحملی از احاطه دایره خیال بیرون بظاهر شیراز
شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخت و یکروز از صبح
تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایره و ب
و جنگ پرداخته بهنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب
اسکندری مایل گشتند و روز دیگر آن غدار بیراختر بطرف کرمان گریخته

در اثنای راه با مرا امیرزاده محمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته
بودند و مراجعت نموده باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز
آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش
آن بدکیش را تراشیده رخسار مردار او را غازه کرده کلاه دولت
بر سرش نهاده گاوی را مرکب کردانید و باین هیات آن فرقه طبیعت
را بنظر میرزا اسکندر رسانید شاهزاده ازوی پرسید که برادرم
را چه کشتی جواب داد که اگر او را بقتل آوردم ترا خود دیدنی مد
و نایرهٔ غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش
چشم راست حسین را از حدقه بیرون کشید و فرمود تا بزخم چماق
آن سر دفتر اهل شقاق را هلاک ساختند و سر پر شر او را باصفهان
فرستاده بدن خبیثش را بعد از دو سه روز در آتش انداختند

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقانی فرخ
و تفویض یافتن ایالت ولایات بشاهزاده کان



میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خدایداد موکلان را با خود متفق ساخته

بطرف الان قلعه رفت و با امیر عبد الخالق ولد خدایداد که در آنحصار

بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیر شاهملک را با جمعی

دیگر از سرداران بدانصوب روان ساخت و بنفس نفیس رایت نصرت

آیت بطرف سمرقند برافراخت و امیر شاهملک بمقصد شتافته قلعه را محاصره

نمود و میرزا خلیل سلطان با و خبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا

از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم امیر شاهملک

مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی عالی شد در این اثنا

چنان بوضوح پیوست که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد و بنا

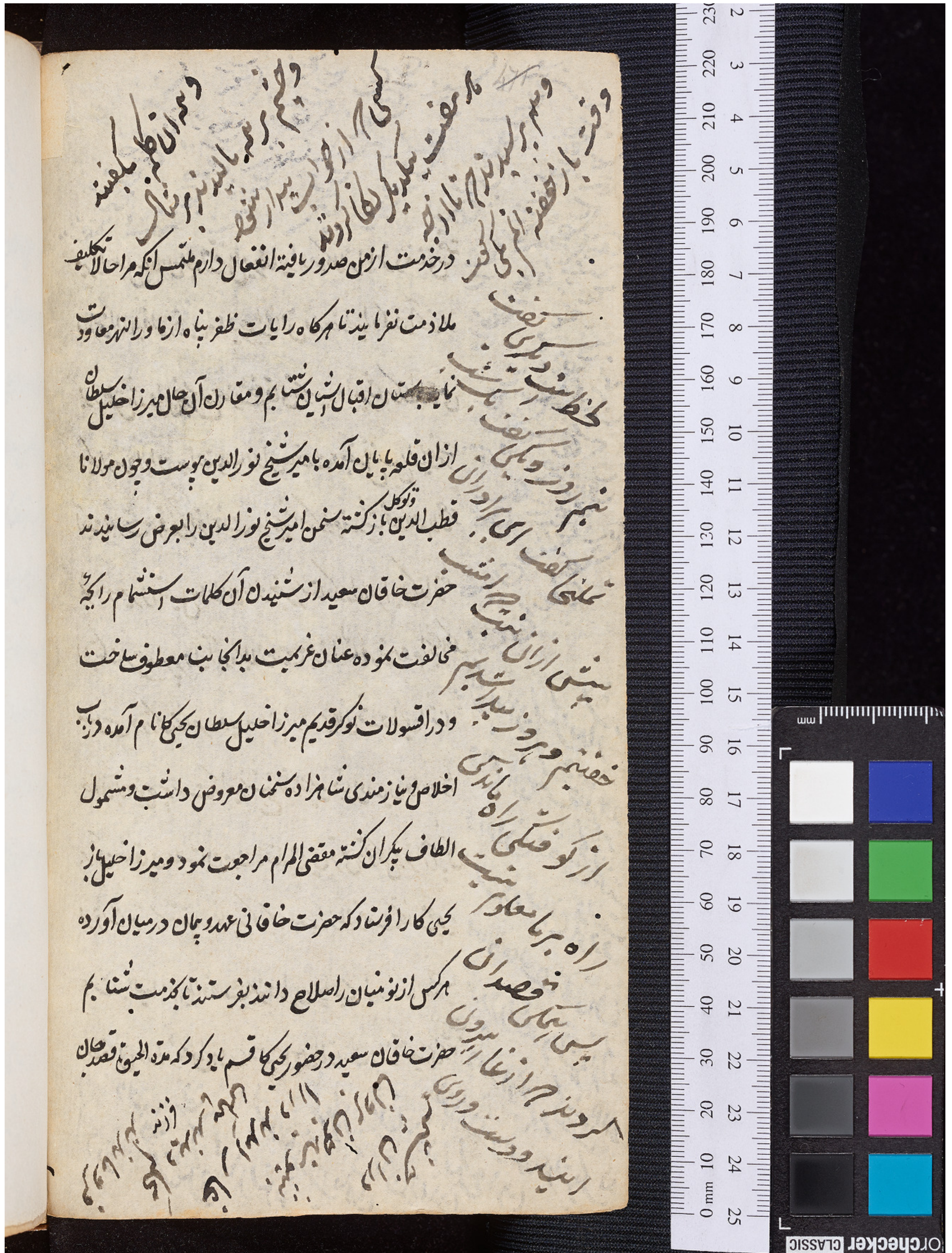
بر آن خاقان عالیشان مولانا قطب الدین قرمی و توکل قرقرا ایشیک

او فرستاد تا استفسار نمایند که بچه سبب از ملازمت تخلف میجوید

و مشار الیهما با وی ملاقات نموده این جواب شنودند که الطاف

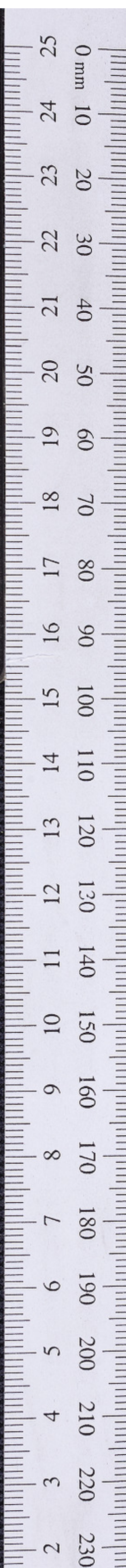
خاقانی در بارهٔ من بسیارست با وی ملاقات و از تقصیری که تا غایت

fol. 236b



در خدمت از من صدور یافته انفعال دارم ملتمس آنکه مرا حالا تکلیف
ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت
نماید بآستان اقبال آشیان شتابم و مقارن آن حال میرزا خلیل سلطان
ازان قلعه بپایان آمده بامیر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا
قطب الدین باز (وتوکل) گشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند
حضرت خاقان سعید از شنیدن آن کلمات استشمام رایحهٔ
مخالفت نموده عنان عزیمت بدانجانب معطوف ساخت
و در اقسولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کا نام آمده در باب
اخلاص و نیازمندی شاهزاده سخنان معروض داشت و مشمول
الطاف بیکران گشته مقضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل باز
یحیی کا را فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورده
هرکس از تومنیان را صلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم
حضرت خاقان سعید در حضور یحیی کا قسم یاد کرد که مدة الحیوة قصد جان

fol. 237a



فرزند خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن
صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کاروان ساخت
تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی آورند و چون امرا نزدیک بآنجا که مسکن
امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک
در کنار آب توقف کرده امیر حسن صوفی و امیر علیکه بآنجا رفتند
و امیرزاده خلیل سلطان را بنهایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته
در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب مراجعت نمودند و در موضع
اوزن اتا شاهزاده بتقبیل انامل فیض سرافراز گشته حریف مجلس انس
و جلیس بساط قرب شد آنگاه خاقان جم جاه عنان یکران بصوب
خراسان انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق
را بمیرزا الغ بیک گورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در
خدمتش باز داشت و ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد
جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون

از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابو الفتح ابراهیم
سلطان داد و میرزا قیدو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار
فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده
بتاریخ شانزدهم شعبان سنه ۸۱۲ کامیاب و کامران بمستقر
سریر دولت و اقبال رسید و بعد از چند روز اسباب سلطنت
میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتوقود بیک
پولاد و خضر اسبامی و صدر حسن و خواجکی را با قرب ده هزار
نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته
از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز
تسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هفتم ذی
قعده سنه مذکوره بدان جانب نهضت کرد میرزا خلیل سلطان چون
بمملکت ری رسید دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاد بتاریخ
شانزدهم رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 238a



ذکر بعضی از حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل بمحمد یزدی در آن اوان که میرزا اسکندر را از ضبط فارس
فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشهٔ تسخیر
ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب
اصفهان روان ساخت و ایشان بورزنه رفته قلعهٔ آنرا مضبوط
گردانیدند و میرزا رستم بظاهر آن حصار شتافته بمحاصره مشغول
شد و میرزا اسکندر را از این معنی خبر یافته امیر تولک و امیر یوسف
جلیل را با طایفهٔ از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا
رستم توجه شیرازیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت
آن جماعت چون طاقت مقاومت نداشتند پناه بقلعهٔ دستجرد
بردند در این اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده
میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر مرافقت
یکدیگر در گرد دستجرد نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر

بقصر زرد رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف

داده میرزا اسکندر در عقب او نهضت نمود و در سه فرسخی

شهر تلاقی آن دو پادشاه بدرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز

و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر

در منزل آتشگاه خیمه و خرگاه برافراشته میرزا رستم از میرزا خلیل

که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان

شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاد و از وی التماس

کرد که با برادر مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم از وی نومید گشته

ناگهان باصفهان درآمد و در آن اوقات میان شیرازیان و

و اصفهانیان می رابت قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا

درجه قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشت و علم عزیمت

بصوب اردوی امیر قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل

چند روزی بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر



کرد و تنول بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در
آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده بدار الملک خویش
بازگشت و در اصفهان بلا رجوع و عسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل
نیز از محافظت آن شهر سیر آمده بری مراجعت فرمود اما میرزا
رستم چون بنواحی تبریز نزول کرد امیر قرا یوسف قرب ده فرسخ
آنجناب را استقبال کرد و طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف
مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز
پیشکشهای لایق گذرانید و آن دو پادشاه در خلوات باهم
صحبتها داشته در باب تنظیم امور ملک سخنان در میان آوردند
و خاطر قرا یوسف مایل بدان بود که یکی از ولایات آذربیجان را
سیورغال میرزا رستم کرداند تا از آن ممر یراق بهم رسانیده فتح
شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم اینمعنی را
قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنا بر آن قرا یوسف

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 239b

اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکان در ملازمت میرزا رستم

باصفهان روند و آنجناب بدانجانب در حرکت آمده در اثناء

راه تراکمه باز گشتند و میرزا با خواص خویش بحدود اصفهان شتافته

احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نمود و آنجناب بشهر در آمده

مدت دو ماه بفراغ بال بگذرانید و چون خواجه احمد بخلاف رای

صوابنمایش مهمات آنجایی را بفیصل میرسانید معروض تیغ سیاست

گشت و از اینجهة اعیان اصفهان نقش محبت میرزا رستم

را از لوح دل محو کرده آنجناب مصلحت توقف ندید و مرافقت

میرزا بابقرا عازم خراسان گردید و در اواخر شهور سنه ۸۱۲ بسعادت

دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر تمامی ممالک

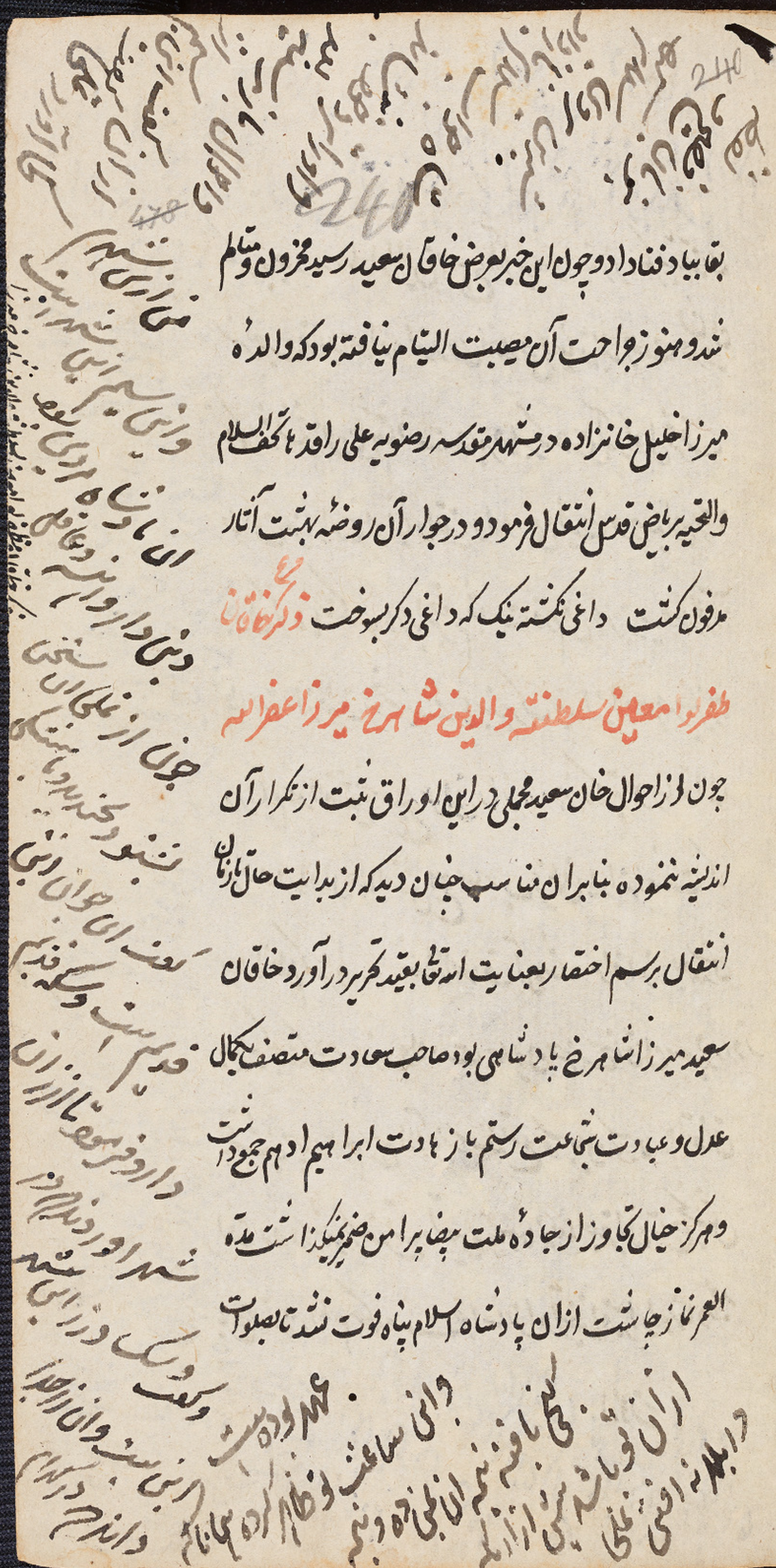
فارس و عراق عجم را در حیز تسخیر کشیده اصفهان را دار الملک گردانید

در این اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روز پهلو

بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم رجب سال مذکور رخت

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 240a



بقا بباد فنا داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متألم
شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والدهٔ
میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها آلاف السلام
والتحیه بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضهٔ بهشت آثار
مدفون گشت داغی نگشته نیک که داغی دگر بسوخت ذکر خاقان
طفر لوا معین السلطنة والدین شاهرخ میرزا اعفرالله
چون ذکر احوال خان سعید مجملی در این اوراق ثبت از تکرار آن
اندیشه نموده بنابران مناسب چنان دید که از بدایت حال تا زمان
انتقال برسم اختصار بعنایت الله تعالی بقید تحریر در آورد خاقان
سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف بکمال
عدل و عبادت شجاعت رستم با زهادت ابراهیم ادهم جمع داشت
و هرگز خیال تجاوز از جادهٔ ملت بیضا بر امن ضمیر منیر نگذاشت مدة
العمر نماز چاشت ازان پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا الصلوات

مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را ایذا زرد مگر بمقتضای
شریعت مؤید همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان
وگوشه نشینان می شتافت و بهر دیار که در می آمد اول شرف
طواف مزارات اولیا و اتقیا را در می یافت در میدان حرب
چون کوه باشکوه در برابر خصم ثبات قدم می ورزید و در محراب
طاعت از خوف و خشیت یا بند برگ بید از باد صرصر میلرزید
در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که تیز در نا توانی
نگرد و در اوان جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارا نداشت که
بساط ظلم گسترد شد از انصاف آن شاه سرافراز بعهدش
باز با کنجشک دمساز ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز
پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع وسبعین وسبعمائه اتفاق
افتاد و در شهور سنه تسع وتسعین وسبعمائه صاحبقران تاج بخش
تاج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضهٔ اقتدار او نهاد و بعد



ازفوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع وثمانمائه آن پادشاه
عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک ومال پرداخت
وخطبه وسکه باسم شریفش مزین گشته درسنه تسع وثمانمائه مازندرانرا
منخر ساخت در اواخر سنه احدی عشر وثمانمائه ماهچه رایت
نصرت آیتش بر تسخیر ولایت ماوراءالنهر تافت ودرسنه ۸۱۷
مملکت فارس در حوزه دیوان آنحضرت قرار یافت ودرسنه
تسع عشر وثمانمائه ولایت کرمان آن پادشاه عالیشانرا مسخر
گردید ودرسنه ثلث وعشرین وثمانمائه قرا یوسف وفات یافته
فتح آذربیجان بوقوع انجامید در اواخر رجب سنه مذکوره
میان آنحضرت و اسکندر بن قرایوسف محاربه اتفاق افتاد
ونسیم نصرت وفیروزی بر پرچم علم پادشاه فرخنده شیم
وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد در روز جمعه بیست وسیم
ربیع الآخر سنه ۸۳۰ بدبختی احمدلر نام در مسجد جامع هراه کاردی

ببدن آنحضرت رسانیدو همان لحظه احمد کشته کشته آنحضرت را
حکیم علی الاطلاق ازان زخم نجات بخشید و در سنه اثنی و ثلثین
وثمانمائه نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایت عراق و آذربیجان
گشته خاقان سعید بدانجانب شتافت و در صحرای سلماس
بین الجانبین قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت
بعد ازان ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ما وراء النهر و ترکستان
و زابلستان و سیستان و جرجان و مازندران و عراق
و فارس و آذربیجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار
گرفت و بیمن نصفت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار
معمور و آبادان گشته رفاهیت خلایق درجهٔ کمال پذیرفت
معمار همت بلند نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر
و ابواب البر مانند مساجد و خوانق و مدارس و اربطه بنا نمود
و قری و قصبات مرغوب و مستغلات نفاع بر ان بقاع وقف

فرمود

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 242a



فرمود و چون خاقان سعید مدت چهل و سه سال باستقلال تاج
سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری فی ذی الحجه سنه
خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد
اوقات حیاتش هفتاد و دو سال بود بنحوی که مذکور خواهد شد
و بعد از آن پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی
روزگار عالم و عالمیان برگشود **گفتار در بیان انتقال حضرت**
خاقان سعید بخلد برین ذکر بعضی وقایع اردوی ظفر قرین
حکم نافذ کل من علیها فان قضیه مبرم و قضیه کلیه کل
نفس ذائقة الموت حکمی است محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم
مسند جاه و جلال اوست   از بیم زوال رعشه دارست و سپهبد
بهرام که حصار نیلگون پنجم خانهٔ عزت و اقبال اوست   از او بیم وبال
بتوارسیت   خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد
همه روی زمین زیر نگین   هر روز کمالش بزوالست قرین

پیوسته چنین بود جهان را آیین تقریب این تشبیب آنکه در آن ولا
که بیمن دولت و حسن معدلت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معموره
ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد
متعال صورت علی الکمال جمال نموده خدنگ بلا از شست جفا
بکشود تبیین واقعه جانسوز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه
در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت
بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت میفرمود و در صباح
یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول روز
نوروز زهراب مخلصه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب آورد و عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک
نموده عنان گیران بدان طرف انعطاف داد و در اثنای سیر
استری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز
سرکشی کرد و قوت ماسکه با مساک عنان وفا ننمود بنا بر آن

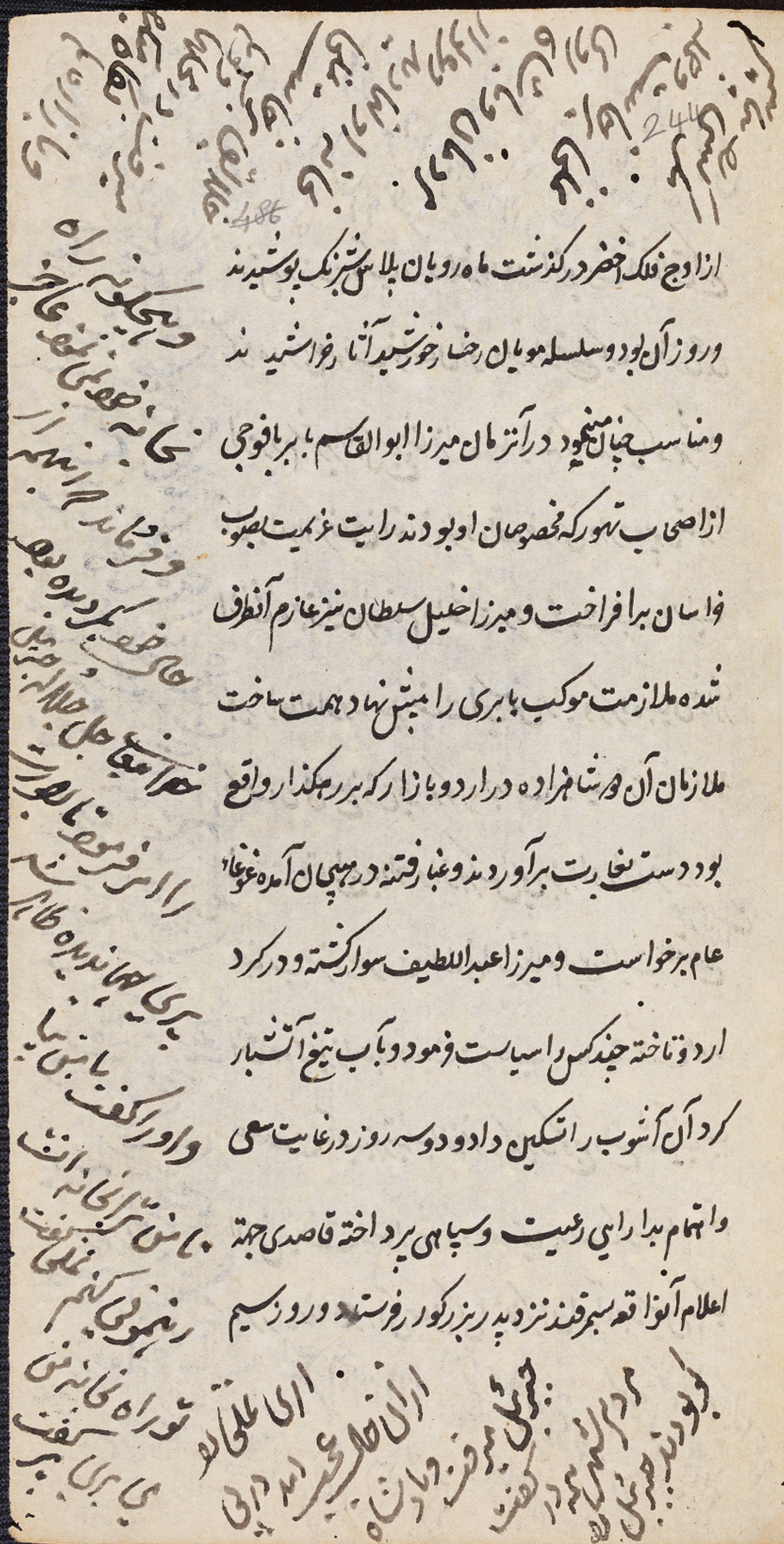


از استر فرود آمده در محفه نشست و همان لحظه در دمعه بمرتبه
متولی ذات فایضة البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر
وکبیر و برنا و پیر درگذشت بر طبق آیهٔ کریمه اذا جاء اجلهم
لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع
مسکون قبل از وصول بپارگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید
و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی
شده در حظایر قدس و ریاض انس ماوی گزید   دلا نیست
دایم بقا و حیات   که عالم ندارد قرار و ثبات   رسد بخت تخت
ار باوج کمال چو خورشید تابنده یابد زوال   بیا تا بگویم بآواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی   و در آن روز محنت اندوز از شاهزادگان
گیتی فروز غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنقر و میرزا
عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا
محمد جهانگیر نبیرهٔ دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون

نبود و از امرا اعظام نیز بجز پیر لقمان برلاس کسی تشریف نداشت
زیرا که سایر یونسیان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه
آن روز و آن شب حقیقت آن واقعه بر تعب مخفی مانده
مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک
معتمدی نزد میرزا عبداللطیف فرستاد و پیغام داد که فرمان فرمای
بلاد و عباد از میان رفت و ایل والوس را سروری نماند مناسب
آنکه تو خلایق را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی با حوال
اردوی ظفرمال راه یابد و میرزا عبداللطیف ملتمس مبذول داشته
از هرات رپای توق ظفر متوق رشتافت صباح روز دیگر
که از هول آن واقعه محنت اثر خسرو خاور گریبان افق چاک
زد و جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون کردون در
برافکنده   افغان ز جهانیان برآمد   صبحه صبح محشر و فزع
اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 244a



ازاوج فلک خضر درگذشت ماه رویان پلاس تیزرنگ پوشیدند
وروز آن بود وسلسله مویان رخسار خورشید آسا رخراشیدند
ومناسب چنان مینمود در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر بافوجی
از اصحاب تهور که مخصوصان او بودند رایت عزیمت بصوب
خراسان برافراخت ومیرزا خلیل سلطان نیز عازم آنطرف
شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت
ملازمان آن دو شاهزاده در اردوبازار که بر رهگذار واقع
بود دست بغارت برآوردند وغبار فتنه در میان آمده غوغاء
عام برخاست ومیرزا عبد اللطیف سوار گشته ودرگرد
اردو تاخته چندکس را سیاست فرمود وبآب تیغ آتش نثار
کرد آن آشوب را تسکین داد ودو سه روز در غایت سعی
واهتمام بتدارک رعیت وسپاهی پرداخته قاصدی جهت
اعلام آنواقعه بسمرقند نزدیک پدر بزرگوار فرستاد ودر روز سیم

نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ
کرده روی بصوب خراسان آورد بعد از قطع یک دو منزل جمعی
از مردم شریر جاهل بسمع شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد
آغا با امرا ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده
از نشاء جنون بهرهٔ تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت
بمیرزا علاء الدوله میدانست این سخن را باور کرده بمیان خوار ری
و سمنان فی سلخ ذی حجه مذکوره جهات مهد علیا و ترخانیان را باد
غارت و تاراج برداد و از هرکس امین نبود او را بند فرمود از
جناب مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع
افتاده که میرزا عبد اللطیف در نهب اسباب حشمت مهد
عصمت مآب بمرتبهٔ مبالغه نمود که چون کوچ واقع شد آنجناب
الاغی نیافت که سوار شود و عصایی بدست گرفته پیاده قدم
در راه نهاد در آن حال یکی از نوکران امرا برلاس بدانجا

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 245a



رسیده اسب خویشتن پیش کشید تا مهد عفت شعار سوار شد و چون
میرزا عبد اللطیف بدامغان رسید داروغه آنجا در شهر تحصن
جسته اظهار مخالفت نمود و شهزاده بعد از محاصره و محار
به قهرا شهر را گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا
عبد اللطیف از دامغان به بسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا
بابر باستدعاء امیر هندوکه بجرجان شتافته و بر سریر پادشاهی تمکن
یافته لاجرم عازم آنصوب شد و باز فسخ عزیمت نموده اردوی
نصرت شعار بطرف سبزوار در حرکت آمد و در اثناء راه خبر رسید
که امیر سلطانشاه برلاس با دیگر امرا که با اردوی میرزا سلطان محمد
رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت اند مگر امیر شیخ ابو الفضل
که هم آنجا توقف فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که
از راه ترشیز بهراة شتافته روز دیگر امیر سلطانشاه بموکب عالی
پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار به نیشابور خرامیده



در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر
وافر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده اند
و شاهزاده از غایت غرور بدان خبر التفات نفرمود و در نهایت
غفلت سلوک میکرد تا صورت گرفتاری او روی نمود تفصیل این
اجمال آنکه هم در آنروز که در مملکت ری واقعهٔ هایله حضرت خاقان سعید
اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهراة
فرستاد و کیفیت حال را اعلام داد میرزا علاء الدوله که در آن
بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فوارهٔ دیده جوی خون بر چهرهٔ
لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را در خلوتی
طلبیده قرعهٔ مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر
بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مبلغی کلی بسمرقند
ارسال نماید و بوسیلهٔ فرستادن تحف گرامی استرضاء خاطر شریف
عم بزرگوار فرماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید

که

که میرزا عبد اللطیف نسبت بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوهٔ بی حرمتی

و رزید میرزا علاء الدوله بر آشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نموده

بقلعهٔ اختیار الدین خرامیده ابواب خزاین بر گشود چندان زر

و جوهر بلشکر بخشید که بیش از آن در کان امکان نمیگنجید انگاه میرزا

صالح ولد میرزا ابو محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان

و جمعی از مشاهیر شجعان بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود و

میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر بی سامانی اردوی شاهزاده

را بتواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته بصوب نیشابور ایلغار

کردند و صبح شنبه سیزدهم ماه صفر ناگاه در قیتول میرزا عبد

اللطیف تاخته مهد علیا و امرا ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند

و در موضعی مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد

پیکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون فلک رسانیدند میرزا

عبد اللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب بود و چون

صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت

برخاست و اظهار تجلد کرده صف قتال بیاراست بنفس نفیس

بر صف اعدا تاخته حملهای پیاپی کرد و سر گردنکشان را چون گوی

در پای اسب چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد درین

اثنا شبدیز تیز رفتارش بسر در آمد و از پشت زین بر روی زمین

افتاده مراد خان لنگان برآمد جمعی از سپاهیان خراسان اورا

گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند گردانیده

قتول شاهزاده را غارت کردند همی تا بگردانی انگشتری

جهان را دگرگون شود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان

در ملازمت نعش مغفرت انتما و مرافقت مهد علیا گوهرشاد

آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعداباد جام

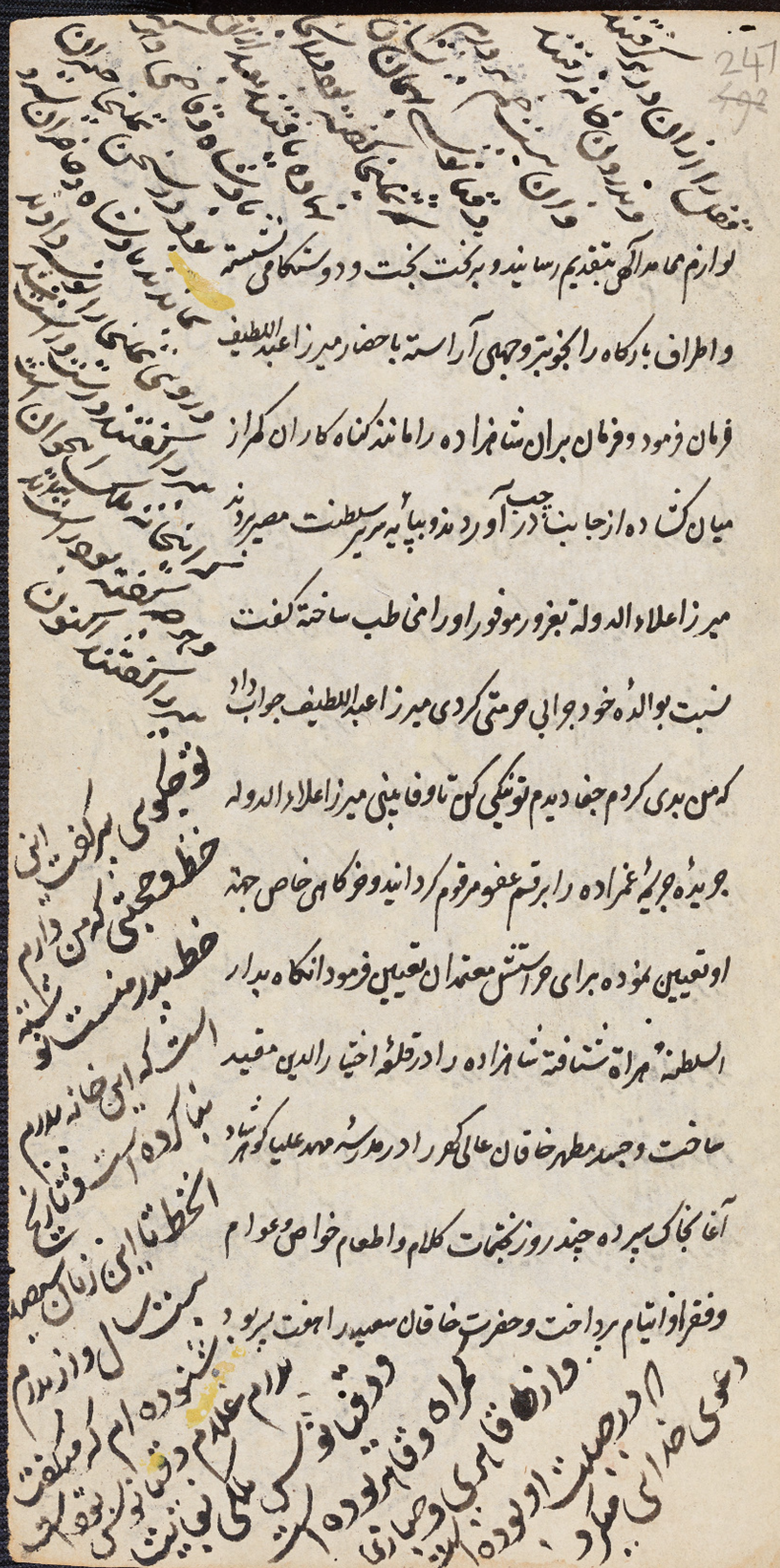
باستقبال آمده در آنمقام دیده بدیدار جده عفت دثار

روشن گردانید و بر مخلص الجناب و گرفتاری میرزا عبد اللطیف

لوازم

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 247a



لوازم محامد الهی بتقدیم رسانید و برکت بخت و دوستکامی نشسته
و اطراف بارگاه را بجوهر وجهی آراسته باحضار میرزا عبد اللطیف
فرمان فرمود و فرمان بران شاهزاده را مانند گناهکاران کمر از
میان گشاده از جانب چپ در آوردند و بپایهٔ سریر سلطنت مصیر بردند
میرزا علاء الدوله بغرور موفور او را مخاطب ساخته گفت
نسبت بوالدهٔ خود چرا بی حرمتی کردی میرزا عبد اللطیف جواب داد
که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله
جریدهٔ جرایم عمزاده را برقم عفو مرقوم گردانید و خرگاهی خاص جهة
او تعیین نموده برای حراستش معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدار
السلطنهٔ هراة شتافته شاهزاده را در قلعهٔ اختیار الدین مقید
ساخت و جسد مطهر خاقان عالی گهر را در مدرسهٔ مهد علیا گوهر شاد
آغا بخاک سپرده چند روز بخشمات کلام و اطعام خواص و عوام
و فقرا و ایتام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود

باین ترتیب میرزا الغ بیک گورکان میرزا ابراهیم سلطان میرزا
بایسنقر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اغلان یاروی
جان اغلن دیاروی درصغرسن روی بعالم آخرت آوردند و میرزا
ابراهیم سلطان و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنقر و میرزا محمد جوکی
نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم
سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام و شاهزاده در وقت
فوت جد بزرگوار در دنیا از حکومت مینمود و میرزا سیورغتمش
دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا اقاجار
و میرزا بایسنقر سه پسر داشت میرزا علاء الدوله و میرزا
سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا
محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر
بودند و یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد
سلطان پسر میرزا و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد

از میرزا الغ بیک

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 248a



248

گفتار در ذکر میرزا الغ بیگ گورکان

میرزا الغ بیگ که محمد ترغای نام
داشت پادشاهی بود بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر اولاد حضرت
خاقان سعید منفرد و بوفور عدالت و دادگستری از تمامی امثال و اقران
منفرد دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده و در سایر
فنون خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود
قرآن مجید را بقرائت سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت
و رعایت اهل فضل و کمال میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران
ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت با سعادت آن پادشاه
حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ۷۹۶ در قلعهٔ
سلطانیه روی نمود و چون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت
صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال فرمود و جناب الغ بیگ در ظل
تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنه ۸۱۳ بایالت ولایات
ماوراءالنهر سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری باندک زمانی

آن مملکت را در معموری بمرتبه رسانید که بر تبت اوسپهر برین در گذشت

ودرسنه ۸۲۳ آن خسرو بی مانند در وسط بلده فاخره سمرقند

مدرسه رفیع وخانقاهی منیع بنا فرموده باتمام رسانید وبسیاری از

مزارع وقری ومستغلات فواید انتما بران بقاع نفاع وقف کردانید

وهمچنین فرمان داد که استادان کاردان در ظاهر آن بلده فردوس نشان

رصدی بنیاد نهادند وبطلیموس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید

وجامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن

بنا داد سعی واهتمام دادند واز نتایج آن رصد زیجی مرتب کشت

که آنرا زیج جدید کورکانی کویند واکنون اکثر تقاویم را ازان

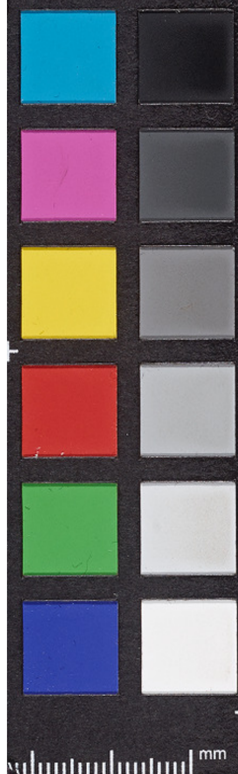
زیج استخراج نمایند ومیرزا الغ بیک کورکان در ایام دولت پدر

بزرکوار در کمال اقبال واقتدار روزکار فرخنده آثار میکذرانید

وبعد از استماع خبر فوت آنحضرت باستقلال متصدی امر جهانبانی

کشته لوا جهانکشا بصوب خراسان برافراشت واکر چه بر میرزا

علاء



علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت

وچون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیگی بنهایت انجامید

پسرش میرزا عبداللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت

گردانید و برآنجناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت

و میرزا الغ بیگ در سنه ۸۵۳ بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت

چشیده بریاض عقبی شتافت **ذکر شمه از حال میرزا ابوالقاسم بابر**

ولد کهتر غیاث السلطنه میرزا بایسنقر میرزا بابر پادشاهی

بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط نجابت

مشعوف از غایت تواضع و کسر نفس در مدت سلطنت بر تخت

ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز سخنی

درشت خاطر هیچکس را نخست در میدان رزم هژبری بود

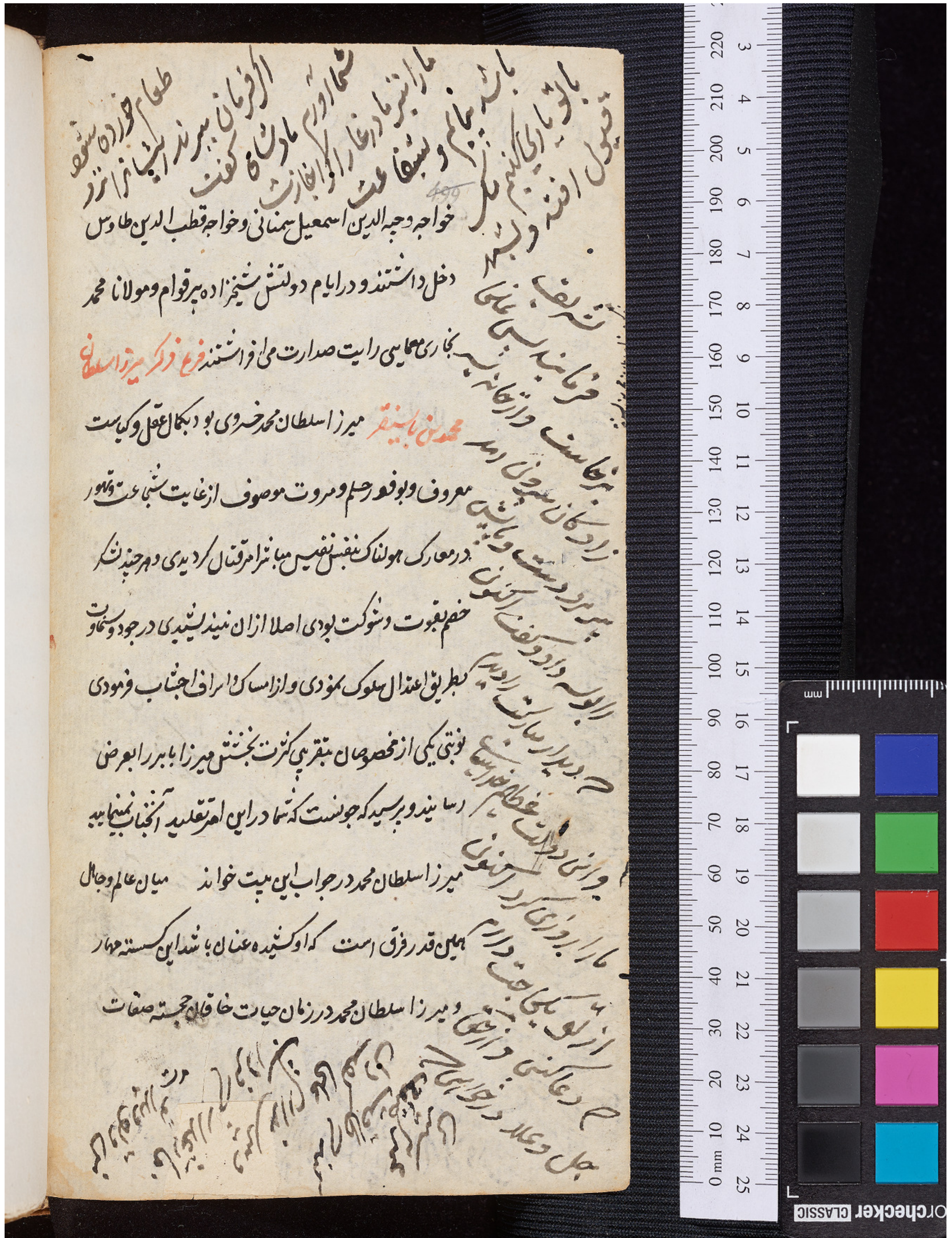
خنجر گذار و در مجلس بزم ابری گوهر نثار از وفور سخاوت زر تمام

عیار و گوهر بی مقدار در نظر همتش یکسان بود و بواسطه علو همت حاصل

بحر و کان بخشش بکروزه او وفائی نمود   دید دریا بخشش
موسن او   زد کف خجلت بروی از دست او   با کفش گوهر
در دعوی مسیح   زانکه نبود در کفش جز باد هیچ   و میرزا ابو القاسم
بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت ببرادران خویش
میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بمجرد
مواجبی که جهة او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده بر جفای
ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست
تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب بهمراهی میرزا خلیل
سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد
و چون به بسطام رسید قاصدان امیر هندوکه آن سال بموجب
فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف
ملاقات شاهزاده فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران
نوید داده بدانجانب بردند و امیر هندوکه لوازم استقبال

بجای

بجای آورده خیمه وخرگاه وسراپرده وبارگاه وباقی اسباب پادشاهی
پیشکش کرد ومستحسن ومقبول افتاده آن مملکت در قبضهٔ اقتدار
میرزا بابر قرار یافت ودر سنه ۸۵۳ میرزا بابر خراسانرا
نیز مفتوح ساخته ماهچهٔ رایت دولتش بر وجنات احوال
متوطنان دار السلطنه هراة تافت ودر سنه ۸۵۵ در موضع
جناران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده اورا اسیر
ساخت ومهر اخوت را از لوح دل آب خشم شسته بنیاد
حیاتش بر انداخت انگاه بعراق عجم وفارس رفته آن ولایات را
نیز در حیز تسخیر کشید وحکام نصب کرده بخراسان بازگردید
وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست وپنجم
ربیع الآخر سنه ستین وثمانمائه در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها
تحف السلام والتحیه روی نمود از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام
زندگانی ده سال بود در امر وزارت میرزا ابوالقسم بابر



خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس

دخل داشتند و در ایام دولتش شیخزاده میر قوام و مولانا محمد

بخاری معایبی رایت صدارت می افراشتند **فرع ذکر میرزا سلطان**

محمد بن بایسنقر میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست

معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور

در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هر چند لشکر

خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت

بطریق اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی

نوبتی یکی از مخصوصان بتقریب کثرت بخشش میرزا بابر را بعرض

رسانید و پرسید که چونست که شما در این امر تقلید آنجناب نمینمایید

میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند میان عالم و جاهل

همین قدر فرق است که او کشیده عنان باشد این گسسته مهار

و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات



مدت پنج سال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آن
وقت که آنحضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آنشاهزاده
صاحب تایید از خرم اباد لرستان بری شتافت و در یورت جد
بزرگوار فرود آمده از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلده جنت
نشان عنان یکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبدالله بقدم مقابله
و مقاتله از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجانبین حربی در غایت
صعوبت دست داد و میرزا عبدالله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر
برد و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا محمد مقرون
بفیروزی بشیراز درآمد و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین
احمد را بنابر استدعاء میرزا عبدالله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی
بعد از وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد
مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا
محمد او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود که در شهر تهران از بلاد عراق

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 251b



خواهد توطن نماید والا بخراسان رود و میرزا عبدالله بامید مصاهرت

میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز

در ظل عنایت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در روز واقعهٔ ترناب

چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب

میرزا الغ بیک گورکان آورد و میرزا سلطان محمد در فارس

و عراق متمکن گشته سر گردن کشان آفاق بر اطاعت بر خط فرمان

او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف

کرده سلطانیه و قزوین را بتحت تصرف در آورد و میرزا سلطان

محمد از طغیان پادشاه ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت

و نشان همیون بوصول حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه

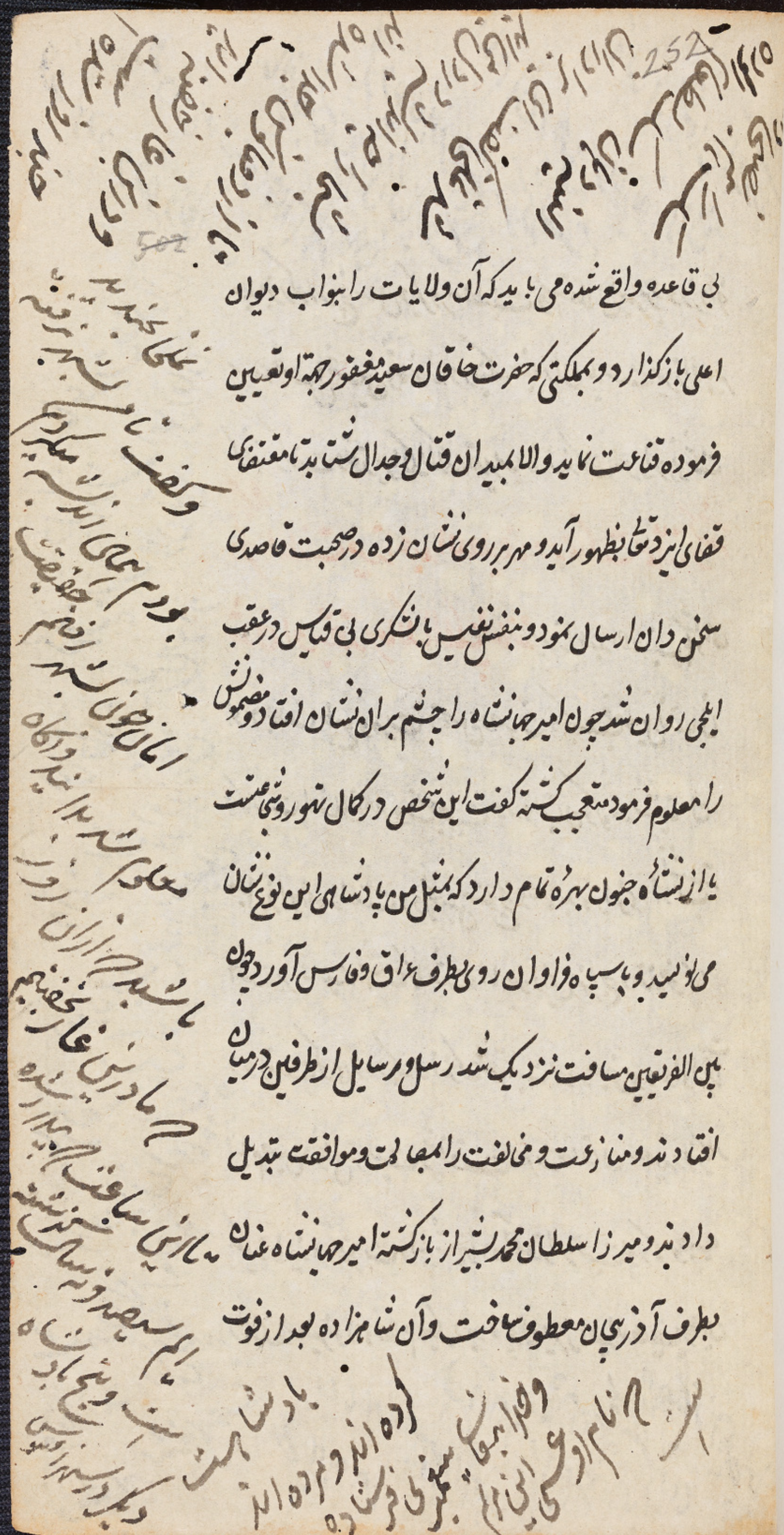
در قلم آورد برین منوال که شهر یار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه

مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که کماشتگان او بخلاف

حکم همیون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این صورت

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 252a

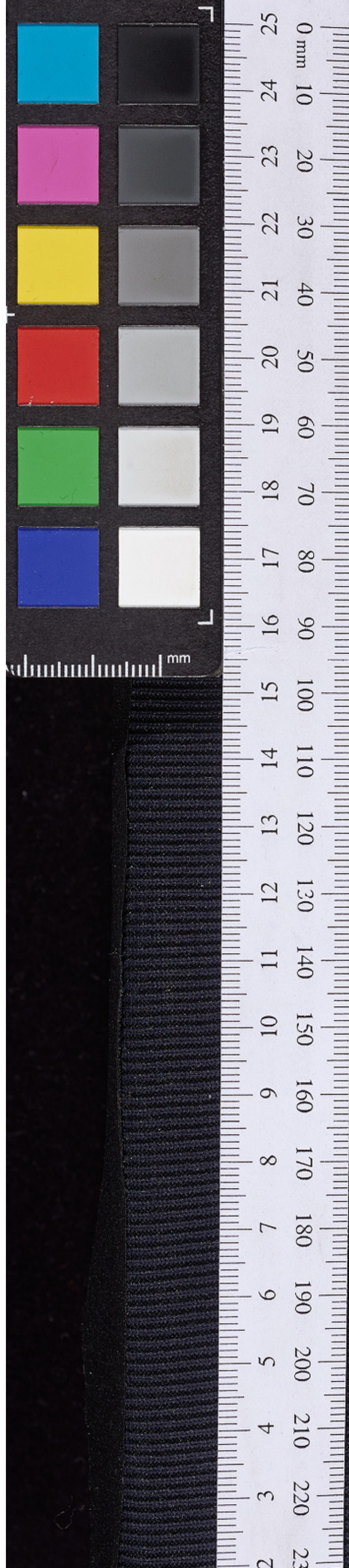


بی قاعده واقع شده می باید که آن ولایات را بنواب دیوان
اعلی باز گذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور رحمه او تعیین
فرموده قناعت نماید و الا میدان قتال و جدال نشست بدتا مقتضای
قضای ایزد تعالی بظهور آید و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدی
سخن دان ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکری بی قیاس در عقب
ایلچی روان شد چون امیر جهانشاه را چشم بران نشان افتاد و مضمونش
را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و [illegible]
یا از نشاه جنون بهره تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان
می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف عراق و فارس آورد چون
بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان
افتادند و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل
دادند و میرزا سلطان محمد بشیراز بازگشته امیر جهانشاه عنان
بطرف آذربیجان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت

جد بزرگوار پنج سال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برد و در اواخر
سنه خمس وخمسین وثمانمائه در جنک خباران بدست میرزا بابر
گرفتار گشت وتقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او را درنوشت

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند وکشته
شدن او بتقدیر مالک الملک مانند میرزا عبد اللطیف پادشاهی

بود بلطف طبع وحدت ذهن موصوف وبکسب فضایل نفسانی
وکمالات انسانی معروف بصحبت درویشان وکوشه نشینان
میل فراوان داشت ودر مجلس مشایخ وعلما بدو زانوی ادب نشستی
همت بررعایت ایشان کماشت اما سوداوی مزاج وتندخوی
ودرشت کوی بود وبکناه اندک عقوبت بسیار میفرمود واو از ابتدای
ایام صبی در ظل تربیت وشفقت حضرت خاقان سعید روزکار
میکذرانید وآنحضرت را با شاهزاده آنمقدار محبت بود که موجب
رشک سایر اولاد عظام میکردید وچون میرزا عبد اللطیف بر وجهی



که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را شربت شهادت چشانیده بریاض
بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت
واقبال ارتفاع داد و تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس خویش بقرات
خطبه وامامت نمازی پرداخت و در رعایت رعیت نزا بیطا
اهتمام مرعی داشته بساط عدل وانصاف ممهد ساخت اما جمعی
از برلاسان و ترخانیان را مثل امیر محمود دیانوق و سلطان جنید و
سلطان یوسف وامیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جانبازیها
کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز
فرار میرزا الغ بیک بجماعت امیر سلطان شاه برلاس و برندق امیر جلال
الدین محمد را که بملازمت میرزا عبداللطیف می‌آمدند کشته بودند القصه
بنابر قتل امراء برلاس و ترخان سایر نوئینان از ملازمت میرزا
عبداللطیف متنفر شدند و دران ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا
عبدالعزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان

آوردند و یحیدهم چه کامتر هم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم

ربیع الاول سنه ۸۵۴ در کمینگاه عدد نشسته در وقتی که آن شهریار

دیوانه سار از باغ جنار بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند

و آن تیر بر هدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال

اسب زد و فریاد برآورد که تیر رسید لاوم جمعی که ملازم رکاب سلطنت

مآب بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن

جدا کردند و از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی

میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این

بیت را تکراری نمود که   پدرکش پادشاهی را نشاید   دگر

شاید بجز شش مه نپاید   از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف

بدست باباحسین نامی کشته گشت و بر طبق تاریخ قتل پدر بیتی

کلک قضا تاریخ کشته شدنش را باباحسین نوشت   باباحسین

کشت شب جمعه اش تیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 254a



و چون میرزا عبداللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا اوکا بر میرزا

عبدالله شیرازی علم سلطنت مجازی مرتفع گردانیدند ذکر خروج میرزا

علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع

در آن اوان که دیده ستمدیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ

ماند بلطایف الجمیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدس

رساند و از آنجا راه میمنه و فاریاب پیش گرفت بعد از وصول بآن

ولایت امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهر او در حرم

آن پادشاه عالی گهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن

داشتند بموکب عالی پیوستند و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده

کمر خدمتکاری بر میان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد آن جماعت

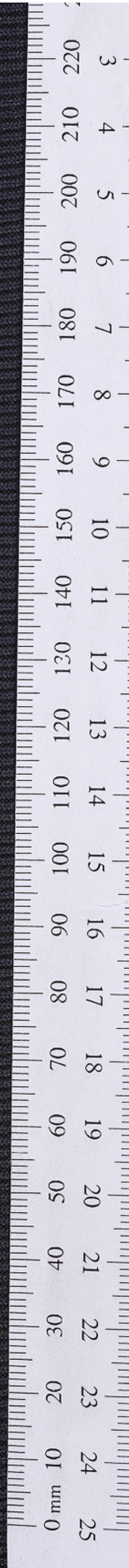
مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر بیردرویش

و امیر علی لشکر طغارستان در برابر ارلاتیان آمده بین الجانبین

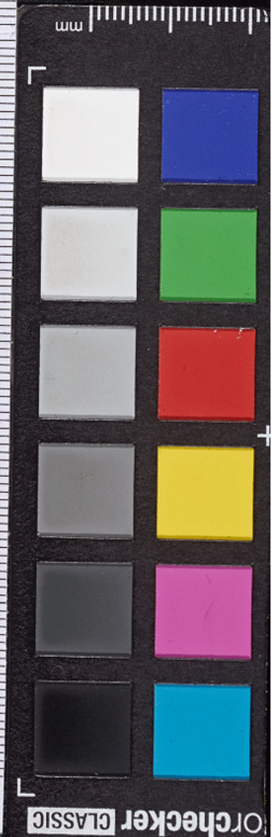
حربی صعب دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای درافتاده

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 254b



میرزا علاءالدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاد و از راه بکر
مقدسه غنائیه متوجه دارالسلطنه هراة گشته غبار ریز فتنه و آشوب
در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امراء میرزا بابر از بلاد
خراسان عازم دفع میرزا علاءالدوله شده پیشتر از همه میر بیر
درویش در نواحی هرات رود بدان شهریار بی طالع رسیده یک
حمله سلک جمعیتش را متفرق گردانید و میرزا علاءالدوله از هراة
رو به سیستان گریخته از آنجا برکشتافت و میرزا جهانشاه
قشلاق نکرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش
یافت و چون میرزا بابر بدارالسلطنه رسید و دانست که حال
میرزا علاءالدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر از روی فراغت
مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره
جبین و مه پیکران خورشید ترین جامهای راح ریحانی و اقداح
شراب زعفرانی بیاشامید اما شهریار آذربیجان امیر جهانشاه
ترکمان

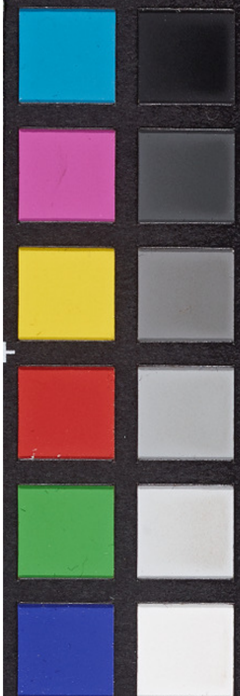




ترکمان چو از مراجعت میرزا ابو القسم بابر خبر یافت عنان
بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام
و گماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه والا حشمت
عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور سنه سبع و خمسین
و ثمانمائه میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغگان
آن بلدان بپایهٔ سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند.
و هم در این سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنا بر رنجشی که
از وی در خاطر داشت مؤاخذ گردانید و بزجر و تعذیب مبلغ
دویست تومان کپکی از وی گرفته دیگر چیزی میطلبید تا آنجناب
بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را
بدرود کرده روی بمنتزهات آن جهانی آورد و در عمارت سر مزار
شیخ زین الدین خوافی که بنا کردهٔ معمار همتش بود مدفون گشت کل شیء
هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ذکر پادشاه صاحب تایید

سلطان ابوسعید

سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت و سمو
منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین
دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت
و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری آنقدر
مبالغه میفرمود که هیچکس زیاده بر آن مرتبه تصور نمینمود فروغ
رای جهان گشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت و ماهچه
چتر گردون سایش نور ماه و خورشید را مفقود و نابود میداشت
در فیصل قضایا از جادهٔ شریعت نبوی هرگز تجاوز نمیکرد و در تربیت
سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام
بجای می آورد در ایام دولتش ولایات ترکستان و ما وراء النهر
و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان
و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش خلایق
چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان ولوای انعام و احسان
امخارق



برمفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان ممدود و مبسوط
گردید معدلتش نسبت بنیروی خویش کردن ده گرگ بکموی میش
و میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه
ارسطو فطنت میرزا الغ بیک گورکان مینمود و بواسطهٔ رفعت
همت از ابتدا وزیدن صبا صبی و افتتاح اشتعال نایرهٔ
نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفهٔ ضمیر می نگاشت
و منتهز فرصت بوده خود را از ابنای زمان بتکفل امور کشورستانی
سزاوارتر می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب
درخشش اصحاب تیقظ و انتباه استمداد همت مینمود و بزبان حال
و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال را از باطن فرخنده میامن
ایشان استدعا مینمود و چنانچه سابقا مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین
و ثمانمائه که میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب

fol. 256b

آمویه بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته بودند وانجناب
باستظهار ارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود وچون میرزا
الغ بیک این خبر شنود واز برابر برخاسته روی بطرف سمرقند آورد
میرزا سلطان ابو سعید ازظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون رفت وروزی
چند پای در دامان شکیبایی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید وپس
از انکه میرزا عبد اللطیف پدر را کشته برسریر پادشاهی نشست کس
فرستاده آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد ومیرزا سلطان ابو سعید
از محبس گریخته بخارا شتافت وبسبب اتفاق در همان شب که
میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید ومیرزا عبد الله شیرازی
پادشاه گردید میرزا سلطان ابو سعید که بعد ازاین در اکثر اوقات
ازوی به سلطان سعید تعبیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نمود
وداروغه بخارا آنجناب را گرفته در مضیق تنگتر از حوصله بخیلان
بازداشت وروز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بدان دیار رسیده

امرا

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 257a



257

امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان

باستغفار گشاده آنجناب را از محبس بیرون آوردند و بر مسند

سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم نثار برافشاندند

عزیز مصر برغم برادران غیور   ز قعر چاه برآمد باوج جاه رسید

و از آنجا که غایت علو همت آنخسرو عالی منزلت بود با وجود

بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت

ولایت بخارا اغماض ننمود و کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر ولایت

سمرقند افکند و میرزا عبدالله از خیال استقلال آن مرکز دایرهٔ عز

و جلال آگاه شده بمراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال

و جدال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب

ترکستان منعطف گردانید و شهر سبز را بتحت تصرف درآورده

که روزی چند در آن بلده بفراغت بگذراند میرزا عبدالله

چون برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرا شتافت

fol. 257b

سپاه بدانجانب فرستد و آن طایفه در قلب زمستان عازم سیفی گشته

سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه

کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود در ایطریق

نهانی از شهر بیرون فرستاد تا از دور سپاهی بمخالفان نموده آوازه

در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زد

بنابر آن تنزل بارکان ثبات و قرار لشکریان میرزا عبدالله راه

یافته مرخویش گرفتند و طریق سمرقند در پیش و ربما دران سپاه سلطان

سعید و شمنانرا تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول

و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون کرختیکان بدار السلطنه سمرقند

رسیدند میرزا عبدالله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان

داد و عزم رزم نموده ترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات

مقاتله اشارت نمود از آنجا سلطان سعید معتمدی نزد ابوالخیر

خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده مدد طلبید

و ابوالخیر

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 258a



وابوالخیرخان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان
درنواحی یسی بمیرزا سلطان ابوسعید پیوست وآن دو پادشاه صاحب
تایید بعنایت ملک بخش بی‌تحاشیانه واثق بوده روی بدار السلطنه
سمرقند نهادند و میرزا عبدالله از اتفاق اعدا آگاه شد با لشکری بعدد
قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سپاهی
سپاه ابوالخیرخان و سلطان سعید ظاهر گشت وآن دو پادشاه عالی
گوهر صفوف قتال راست ساخته از طرفین مردان دلاور مانند
امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تمام قوت در جگر توانایی داشتند
داد پردلی و پهلوانی دادند زمین از خون کشتگان رنگ شفق گرفت
و فضای هوا از صعود غبار معرکه هیئت سمت تضایق پذیرفت آخر الامر
تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد و میرزا عبدالله عنان بصوب
فرار منعطف گردانیده در اثنای راه بارگیر او در لای فرو
رفت و شاهزاده میر سر پنجه تقدیر گشته در شب شنبه بیست و دوم

Bodleian Library MS. Ouseley 189

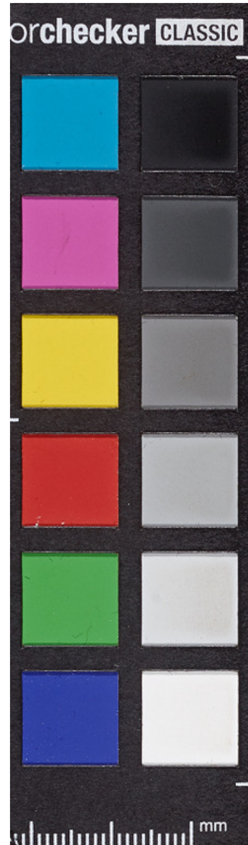
fol. 258b



جمادی الاولی سنه خمس وستین و ثمانمایه بحکم میرزا سلطان ابو سعید
جام شهادت درکشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار
بلوازم حمد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت
برافراشت و بنابرانکه معلوم است که اکر اوزبکان بسمرقند درآیند
ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد خواهند کشود دفع ایشانرا
منش نهاد همت ساخت و چون نزدیک شهر رسید امرا ابو الخیر
خان را که مصوب موکب اعلی بودند غافل کردانیده یکسواره
بر در دروازه تاخت و مستحفظان را بطلبیده کفت منم سلطان
ابو سعید دروازه بکشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید
آن مردم علی الفور بموجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند
درآمده بر تخت جهانبانی متمکن کشت و برج و باره شهر را
مضبوط کردانیده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد ابو الخیر خان
و امرا و مقربان او فرستاد و پیغام داد که چون بیمن امداد حضرت
خاقان

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 259a



خاقان دار السلطنه آبا و اجداد بتحت تصرف اینجانب درآمد مناسب
چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت
نمایند و دیگر در این دیار اقامت نفرمایند که فایده بران ترتب نخواهد
یافت ابو الخیر خان چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است
بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت
و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته کما ینبغی
برفع الویه عدل و انصاف و خفض ابنیه جور و اعتساف قیام نمود و رقاب
و نواصی اوانی و اقاصی را در ربقهٔ اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبد اللطیف
را سیاست فرمود و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار عدالتش
بر اطراف دیار ماوراء النهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد
عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت
و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود آذربیجان در حیز
تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات

بجایی رسید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش

بر حد زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه ۸۷۲ روی بجانب عراق

و آذربیجان آورد و در حدود قراباغ از ان ویران شده در ماه رجب

سنه ۸۷۳ امیر سرپنجه تقدیر گشت و دو سه روزی مقید بوده دست

سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشت چنانکه تفصیل این حکایات

~~عنقریب سمت تحریر خواهد یافت~~ دریغا که آن شاه عالی نژاد

که در عدل مثلش زگیتی نزاد ۰ بتیغ ستم نقد جان برفشاند از او

عزافسانه چیزی نماند بجز خاک خوبان در این دشت نیست

بجز خون شاهان در این طشت نیست جهان باهم زینت و زیب او

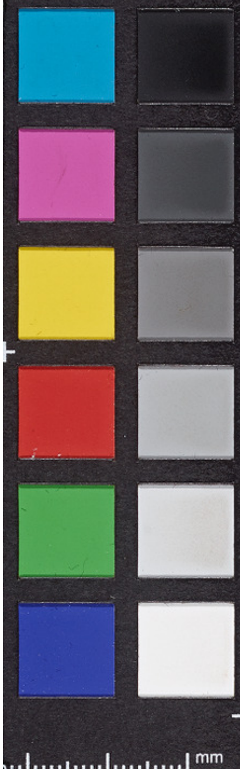
نیرزد بدین رنج و آسیب او **ذکر احوال و اولاد و احفاد**

سلطان سعید حصار بر سبیل ایجاز در وقتی که منشی دیوان القضا

بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود او را یازده پسر

نیک اختر بود باین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان

محمود



محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا عمر

شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل

میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازاین یازده شاهزاده

چهار نفر بمرتبهٔ سلطنت و فرمان فرمائی رسیدند و اسامی ایشانست

میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ

میرزا سلطان احمد اکبر اولاد ابو سعید بود و در زمان

آنحضرت بحکومت سمرقند قیام مینمود بصفت نصفت و رافت

اتصاف داشت و در زمان ایالت رایت نیک نامی برافراشت

چون خبر واقعه سلطان سعید را شنید بعزم تسخیر هراة از آب آمو به

عبور نمود اما در حدود اندخود کیفیت استیلاء میرزا سلطان حسین

را استماع کرده بمقتضای کلمهٔ العود احمد معاودت نمود تا آخر ایام حیات

سلطنت سمرقند و بخارا تعلق بان پادشاه سعادت انتما داشت

و در غره ذی قعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه باجل طبیعی درگذشته ملک موروث را

برادر خود باز گذاشت میرزا سلطان محمود ارشد اولاد امجاد

سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بود و بمکارم اخلاق و محاسن

آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انهدام قواعد ظلم

و اعتساف سرآمد سلاطین میبود تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع

نهال اقبال اعدای دین و دولت و سنان خونریزش در میدان

پیکار رافع لوای اولیاء ملک و ملت تیر رای عالم آرایش خورشید

صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صواب نمایش چون

ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع باریکش دراک

حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف

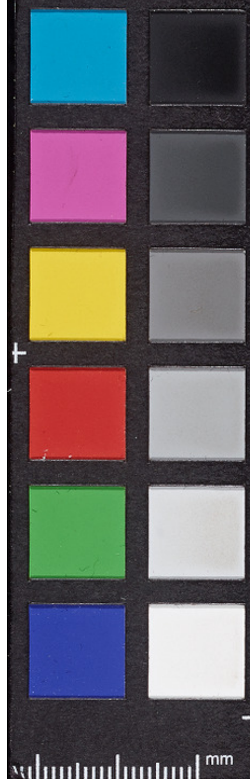
با دانش کافل مصالح افاضل و عام انعامش شامل ترایف اماثل

کشته ملک از عدالتش معمور ظلم شد از سیاستش مستور دست

او بود ابر گوهر بار جوهر طبع او نکو آثار ذات او بود زیب تخت

و سریر نور رایش چو مهر کشور گیر وآن شاهزاده صافی ضمیر

در روز



در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب

خراسان نهضت فرمود و قرین صحت و عافیت روز پنجشنبه دوم

ماه رمضان سنه ۸۷۳ بدار السلطنه هراة رسیده بدارائی سپاهی

و رعیت اشتغال نمود و روز جمعه سیم در مسجد جامع آن بلده فاخره

خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابو سعید

و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه

خبر واقعه جان سوز سلطان سعید بتحقیق پیوسته طوایف انام از خواص

و عوام صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند

بگردید عالم ز آیین خویش که آمد عجب مشکلی صعب پیش و صباح

شنبه چهارم کوتوال قلعه اختیار الدین یاغی گشت و مردم جوق

جوق شعار هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از خبر

تدبیر در گذشت بنا بر آن در وقت استواء سلطان محمود میرزا

باتفاق امیر یار علی مغول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق

یکی دیگر از راه دروازهٔ خویش روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد
از وصول بدان بلدهٔ فردوس مانند میرزا سلطان احمد ابواب
لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چند گاهی میان برادران
طریق موافقت مسلوک بود و آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی
ببهانهٔ شکار از شهر بیرون رفت و باتفاق جمعی از امرا و خواص
راه حصار شادمان پیش گرفت و در آن ولایت بر تخت سلطنت
متمکن شده باندک زمانی ولایات ختلان و بدخشان و قندز
و بغلان و ترمد و چغانیان را با توابع و لواحق در حیز تسخیر کشید
و آن ممالک را از غایت عدالت و رعیت پروری معمور و آبادان
گردانید چندین نوبت سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان
برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورده لاجرم ملقب
بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت
و میرزا سلطان محمود را در ایام فرمان فرمائی بحضرت کیوان شان کا

سلطان حسین میرزا چند نوبت جنگ و صلح افتاد چنانچه در اثناء

بیان وقایع آنحضرت قلم دو زبان بتقریر آن حالات زبان خواهد گشاد

و چون در ذی قعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا سلطان احمد در سمرقند

وفات یافت کوکب اقبال میرزا سلطان محمود بدرجه کمال رسیده

بدان مملکت شتافت بعد از وصول بنواحی آن بلده اکابر و اعیان شرایط

استقبال بجای آوردند و مفاتیح شهر و قلعه و خزاین تسلیم خدام آستان سلطنت

آشیان کردند و میرزا سلطان محمود در دار الملک حضرت صاحبقرانی بر مسند

کامرانی نشسته ابواب نصفت و رافت برگشود و متوطنان آن مکان

فردوس نشان را بعدل و احسان و لطف و امتنان نوید داد اما چند

دو ماه برین قضیه نگذشت در شهر محرم سنه تسعمائه آن پادشاه عالیجاه

نیز عازم ریاض جنت گشت و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر

اوقات برای صواب‌نمای والد مسود اوراق خواجه همام الدین محمد

بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض

fol. 262b

بود و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت پناهی مولانا عصام

الدین داود خوافی قیام مینمود و از میرزا سلطان محمود چهار پسر

ماند بدین ترتیب میرزا سلطان مسعود میرزا بایسنقر میرزا سلطان

فرع

میرزا الغ بیگ در زمان حیات والد نامدار خویش بسلطنت مملکت

کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سرافراز بود و ایام

دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کابل عدالت و رعیت پروری

نموده در آن ولایت بایالت مشغولی کرد و چون سنین تاریخ

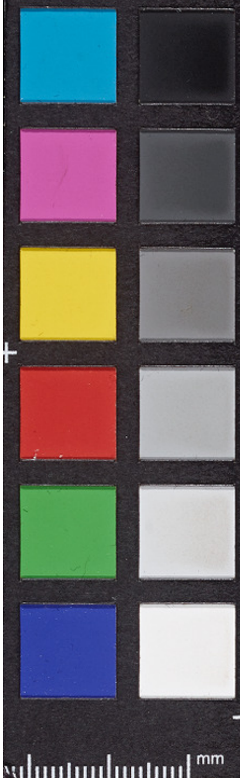
هجری از نهصد در گذشت آن خسرو نصفت آیین متوجه ریاض

جنت گشت و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر بر تخت

سلطنت نشست و بنابر صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان

دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

مقیم ولد امیر شجاع الدین ذو النون ارغون از قندهار لشکر بکابل



اصل میرزا عمر شیخ

کشیدند و شاهزاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه
خویش گردانید بالاخره ظهیر السلطنة والخلافه بابر میرزا ولد میرزا
عمر شیخ بهادر بن سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید همعنان اقبال
و تأیید بجانب کابل شتافت و آن خطه را بصلح از میرزا مقیم
گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف ولایات سلطان محمود غزنوی
تافت   ملک محمود غزنوی بنوی   شد ز عدلش چو زیب بنوی
بوفور شجاعت و تهور اتصاف داشت و در
زمان حیات و بعد از ممات پدر در اندجان رایت سلطنت
بر افراشت و بیمن معدلت و حسن تدبیر آن خسرو مشتری ضمیر حدود
آن ولایت بمرتبه محفوظ و مضبوط بود که یونس خان و خواقین مغولستان
راهوای تسخیر آن بر خاطر خطور نمی نمود و میرزا عمر شیخ در شعبان سنه
تسع و تسعین و ثمانمائه از بام کبوترخانه در افتاد و طایر روح شریفش
از قفص قالب پرواز نموده روی بحظایر قدس نهاد از آنحضرت

سپر ماند میرزا ظهیر الدین محمد بابر که سابقا ذکر استعلاد لواد دولتش

در اوراق سابق گذشت و میرزا معز الدین جهانگیر و میرزا سلطان

ناصر که پیوسته تابع برادر مهتر بودند

مشاطهٔ رخسار ابکار سخن و پیرایه بند

حکایات نو و کهن جواهر مآثر خاقان منصور را بر اینمنوال بر منصه

ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتاییدات

الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا   چو خورشید

تابنده واز عطا   و در آسمان مهر و وفا   چو بدر درخشنده روشن

لقا   بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام سلطنتش

مانند هنگام خرمی دور از غم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن

مملکت همچون بهشت از فیض سلسبیل ناضر و بارور و از نسمات

گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات آب کوثر

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 264a



264

سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاق آنش دماغ امانی عطرسای
و از نسایم محاسن اوصافش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه
شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را
خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز
و خونریز بنیاد حیات شجعان اسفندیار توان برانداختی از سهم
گرز گران سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان
تیر خدنگش چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش
در دریای هیجا همه وقت بگرد دل خصم میرسید و شعلهٔ سنان خونبارش
در صحرای وغا مدام خرمن زندگانی اعدا محترق میگردانید بزم عیش
و نشاطش بهشت وش بجوانان حور اعذار آراسته و مجلس عشرت
و انبساطش همچون گلستان ارم از نقار رخار آنزار پیراسته طبع نقادش
در صفا وحدت غیرت فزای آب و آتش و نتایج ذهن وقادش
از حسن بلاغت لسان مانند سخنان سحبان مطبوع و دلکش

چنین طبع با کش آب افسرده   چنین فهم تیز تش آتش مرده   در وقت

تمکن بر تخت سلطنت وجهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده

نقش وجود اهل تکبر وتعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی بستردی

وبهنگام تواضع وفروتنی اقتدا بسنت سید خیر البریه نموده بر طبق

انما انا بشر مثلکم خود را باملازمان آستان خلافت آشیان یکسان

شمردی در تقویت ارکان شریعت غرا وتمشیت مهام ملت بیضا

نقد را لکان لوازم سعی واهتمام مرعی داشتی وهمواره همت عالی

نهمت بر انهدام قواعد بدعت واستیصال اهل ظلم وضلالت

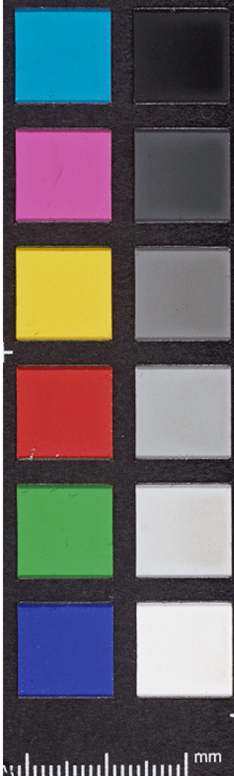
کماشتی در رعایت جانب سادات عظام وعلماء اسلام وفضلاء

روزکار وشعراء بلاغت شعار هرگز تغافل واهمال ننمودی ودر

انجاح ملتمسات ووصول سیورغالات وانعامات این زمره

کرام همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفته دو نوبت

روز دوشنبه وپنجشنبه قضاة وعلما را بمجلس اشرف اعلی طلبیده فرمهمی



که روی نمودی بمقتضای فتوای ائمهٔ دین بتفصیل رسانیدی بصحبت درویشان

و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ

اسلام و وعاظ شیرین کلام بر ذمهٔ همت عالی نهمت واجب ولازم

شمردی بر بنای بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و اربطه بغایت

مایل و راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص

اموال خویش خریده وقف نمودی در تعمیر قصور دلکشای و عمارات

فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین

و نضارت اشجار و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد

بجای آوردی از اوایل تشمم نسیم صباء صبی و مبادی احوال

نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از

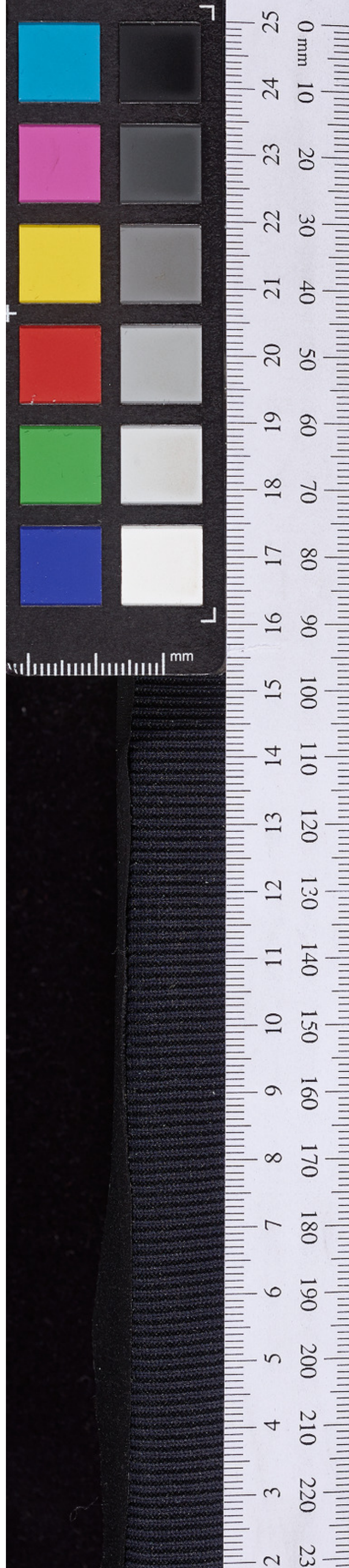
غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذو شوکت و خواقین

صاحب حشمت را نابود و معدوم انگاشتی بناء علی هذا در شهور

سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان



نافذ فرمان بودند در بلدهٔ مرو برزین ملک ستانی نشسته خروج کرد
و روزی چند آن بلدهٔ فاخره را ضبط نموده بواسطهٔ بیوفائی بعضی
امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجهٔ سنه اثنی وستین
وثمانمائه دار الفتح استراباد را از حسین سعدلو که خویش میرزا جهانشاه
بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت مصلحت
در مقابله و مقاتله ندیده بصوب اداق توجه فرمود و در سنه ثلث
وسبعین وثمانمائه که واقعهٔ شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید
همعنان ظفر و تایید بدار السلطنه هراة شتافته تسخیر آن بلدهٔ فاخره
ملازمانش را با سهل وجهی میسر گردید در روز جمعه عاشر ماه رمضان
سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب
و زینت گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت
نایرهٔ فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود
صفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع وسبعین میان خاقان



منصور ظفرقرین و میرزا یادکار محمد در موضع جناران مقابله و مقاتله

بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده

میرزا یادکار محمد از صدمه حملهٔ بهادران موکب همیون در هم شکست

اما در اواخر همین سال میرزا یادکار محمد بمدد امیر حسین بیک مستظهر

شده روی بدار السلطنه هراة نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین

بران بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه

و فاریاب انعطاف داد بعد از انقضاء چهل روز بار دیگر

بمرافقت فتح و ظفر مستقر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب

بیست و سیم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده

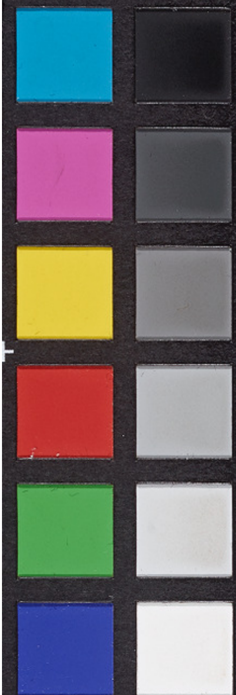
میرزا یادکار محمد را بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر

همین سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود

میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال

آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد

پس ازان از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف
خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنه ۹۰۳ در غایت دولت
واقبال ونهایت جاه وجلال اوقات خجسته ساعات
بعیش ونشاط مصروف داشت ودر خلال آن اوقات
بجهة عارضه مفاصل عام با بپای پادشاه کردون غلام از رفتار
بازمانده هر یک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح
خاطر نگاشت ودر شعبان سال مذکور در منزل بلچراغ
میان آن جنم وچراغ دودمان صاحب قرانی وپسر بزرگترش
میرزا بدیع الزمان ثایره قتال التهاب یافت وسلطان بدیع
الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده ومنهزم شده بجانب
قندز شتافت وبرین قیاس چند کرت دیگر میان پدر وپسر
کرو وفر اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح نمود وبدیع الزمان
میرزا بر حکومت مملکت بلخ وتوابع تا کنار مرغاب قانع گشته





بعد از آن طریق مخالفت نه پیمود و در سنه احدی عشر و تسعمایه خاقان
منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا
یافته بود از دار السلطنه هراة نهضت فرمود و بعد از وصول
بمنزل بابا اللهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر
پادشاهی گشته و آخر روز یازدهم ذی حجه سنه مذکوره بریاض جنان
انتقال نمود و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال در دار الملک اقامت
داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طبرستان و قندهار و سیستان
و مازندران سی و شش سال رایت دولت و اقبال بر افراشت
خواجه عبدالله اخطبی و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین
علی الصانعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرانش خواجه
غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام
الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی
و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 267b

جمال الدین عطاء الله وخواجه جلال الدین قاسم فرکودی وخواجه نعمة الله

برخ وسید زین العابدین علی در سلک وزراء خاقان منصور

مظفر لوا منتظم بودند وسید نظام الدین حمزه اندخودی الکی ومولانا

قطب الدین طوانی وخواجه کمال الدین حسین کیرمکی وسید شمس الدین

محمد اندجانی وخواجه غیاث الدین عادشاه کیلانی وخواجه شهاب

الدین عبدالله مروارید وقاضی برهان الدین محمد مروی ومیرک جلال

الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین وسید غیاث الدین محمد

مشهدی ومولانا غیاث الدین محمد جمشید جلالی وخواجه شهاب الدین

استقو خوافی وامیر کمال الدین حسین طبسی وامیر صدر الدین سلطان ابراهیم

امینی بدرجه صدارت آنحضرت صعود نمودند **تعداد اولاد**

خاقان منصور والانژاد بخشنده بی منت وواهب

المواهب بی ضنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة والخلافه

ابی الغازی میرزا سلطان حسین را چهارده پسر ویازده دختر کرامت

فرموده



فرموده بود بر بموجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا

بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطانم بیگم که در اوایل

حال منکوحهٔ سلطان ویس میرزا بود و در اواخر در حبالهٔ عبد الباقی

میرزا زندگانی مینمود از جولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد

نکاح آنحضرت درآمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک

ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم ارلات انتظام داشت

بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم

که پیش از وصول بحدود بلوغ فوت شد کیچیک بیگم که زوجه میرزا

بابر ولد محمد قاسم میرزا بود از ستر عظمی بانیذه سلطان بیگم بنت

میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا از مهد

علیا خدیجه بیکی آغا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود

بکبیک میرزا از لطیفه سلطان آغاجه که نسبتش بامراء چهار شنبهی

می پیوست فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 268b



ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم
سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت
سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان سلطان اسکندر میرزا بود منور
سلطان بیگم که شبستان یکی از نبایر میرزا الغ بیگ را که بشرف سیادت
مشرف بود از شمع جمال منور داشت از ستر عالیه پاپا آغاچه سید
عبدالله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا یادگار فرخ میرزا نشانی
بود از مهد علیا منگلی بی آغاچه که ترکیه بود مملوکه شهربانو بیگم بنت
سلطان ابوسعید میرزا و شهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج
خاقان منصور مشرف بود او را با آنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان
بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده
آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی
آنحضرت جهان فانی را وداع کردند و اسامی ایشان اینست فرخ
حسین میرزا شاه غریب میرزا حیدر محمد میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم

حسینی

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 269a



حسین میرزا محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث

نیز پنج مستوره در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب

تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم

آغا بیگم کیچک بیگم فاطمه سلطان بیگم و از ازواج طاهرات

آنحضرت بیکه سلطان بیگم و لطیفه سلطان آغاچه و زبیده آغا جلایر

و جوجی بیگم در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی

را وداع کردند و دیگران بعد از واقعه آنحضرت باندک زمانی هر یک

بکشوری افتاده اکثر در غربت روی بملک آخرت آوردند مگر

آق بیگم **گفتار در ذکر سلطنت سلطان بدیع الزمان میرزا**

و مظفر حسین میرزا در منصب سلطنت و جهانبانی

باتفاق ارکان دولت صاحبقرانی بر مرات ضمیر اولو العقلا و دانشور

حقیقت این سخن مصور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه

آنست که هرچه در کارخانه الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونه



ازان در سرکار سلطنت صورت وجودی گیرد پس همچنانکه ذات
بی مانند حضرت خداوند جل جناب جلاله از وصمت مشارکت
منزه و مبراست می باید که ذیل عصمت پادشاه نیز از عیب
مساهمت پاکیزه و معرا باشد تا سایه وجود فایض الجود سبحانی
تواند بود و کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند
نمود   سلطان یکی سزد چون خدای جهان یکیست   واگر
بخلاف اینمعنی دو کس پادشاه در یک شهر و کشور در دارای رعیت
و لشکر خواستند که شریک باشند هرآینه برطبق آیت کریمه لو کان
فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک
و مال اختلال یابد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق
عباد و اطراف بلاد تابد   غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی
کلمه مجمع لا یصلح سیفان فی غمد واحد موید این معنی است
و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 270a



بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما شاهد این دعوی شرح

واقعه انکه جون شاهزادکان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از

تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند بمشورت انکه میرزا

بدیع الزمان را استقلالا متصدی منصب سلطنت سازند با انکه

میرزا مظفر حسین را دراین امر با انحضرت شریک کردانند انجمنها ساختند

بعضی از عقلا که بمزید فراست وکیاست از امثال و اقران

امتیاز داشتند بعلم لطف تقریر بر خاطر لوح همکنان نکاشتند

که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد

اولاد امجاد خاقان منصورست وجبلت بی حیلتش بر تمهید اساس

مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و نسبت

بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت مسلوک داشته یکی

از ممالک خراسان را باو مسلم دارد تا سایر شاهزادکان که در اطراف

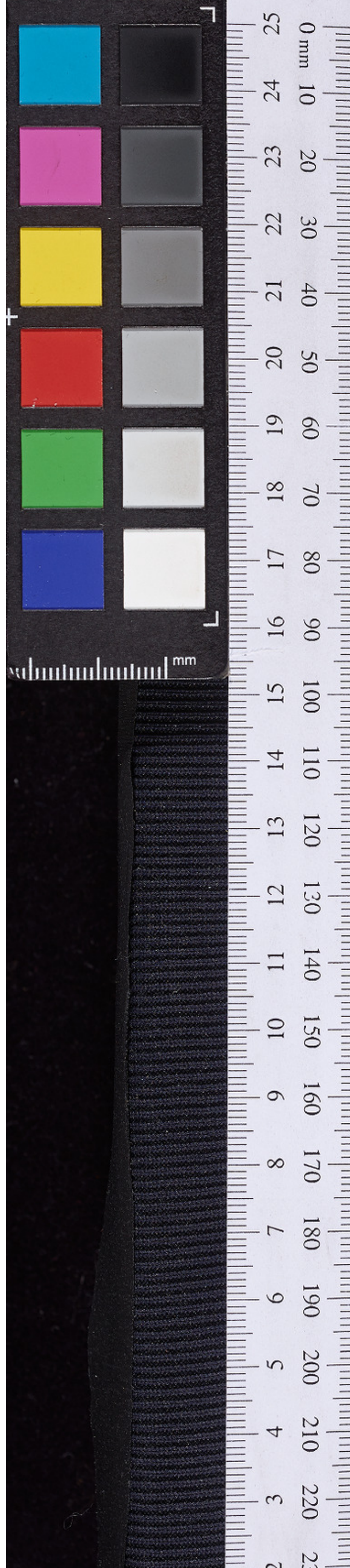
ولایات بحکومت اشتغال دارند بعدم اطاعت پیش آمده خیال

استقلال برامن خاطر نکذارند و زمره از مردم کونه نظر این رای را
نپسندیدند و جانب نقیض کرفته کفتند مناسب چنان مینماید
که هر دو برادر بموافقت یکدیکر متعهد امر سلطنت کردند و در خطبه
وسکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بسعایت
اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید وبیکانکانرا در مملکت
مجال مداخلت نماند آری باتفاق جهان می توان کرفت
و درین باب قال وقیل بسرحد تطویل انجامیده مهد علیا
خدیجه بیکی آغا که والده مظفر حسین میرزا بود واعتبار و اختیار
تمام داشت واولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصا
میرزا علی بیک اصلا باینمعنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا
استقلا متصدی امر پادشاهی باشد وچون در آن وقت اکثر
لشکر تابع مهد علیا مشار الیها و امراء برلاس بودند جانب شرکت
ترجیح یافته روز جمعه از جمعات اوایل ذی حجه سنه ۹۱۱ در مسجد جامع

دار السلطنة

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 271a



دار السلطنه هراة خطبه بنام هردو شاهزاده خوانده شد و ایضا در
یک سکه اسامی سامی ایشان را نقش کرده وجوه تنکجات بان مزین
گشت و بلوکات و محترفات آن بلده فاخره را الجنب جمع تقسیم
نموده نصفی تعلق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی
بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات
که در تحت تصرف داشتند بدینمنوال قسمت یافت و ضبط
نصفی از موقوفات ممالک محروسه در عهده صدور میرزا بدیع الزمان
میرزا شد و نصفی دیگر در حیطه تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد
منصب حکومت و داروغکی دار السلطنه هراة از قبل سلطان
بدیع الزمان میرزا با میر نظام الدین شیخ علی طغایی تعلق گرفت و امیر
یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی شرکت
جست و محمد لکور بنیابت امیر شیخ علی محمود مزنک باشارت
امیر یوسف علی با مهم شحنکی منصوب کشتند و امیر نظام الدین درویش

یک ترکمان که در سلک امرای میرزا بدیع الزمان انتظام داشت
کوتوال قلعه اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار زیره تو بفرمان
مظفر حسین کورکان در قبضه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت
و برین قیاس جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفرت انتما ملازم
سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور
مظفر حسین کورکان شتافتند و طایفه هر دو پادشاه را ملازمت
نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی
در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایوان
بخواجه معز الدین حسین و خواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت
بدیع الزمان میرزا بقاعده مستمره بمسود اوراق و مولانا غیاث
الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا
خواجه قوام الدین جیو منور گشت و منصب صدارت آن سرکار
با میر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد

خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد قاینی دخل کردند و جهت اشراف ایوان

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 272a



مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب و آیین آن دو پادشاه سعادت
قرین در دار السلطنه هراة بدارائی رعیت و سپاهی قیام نمودند
و بموافقت و مرافقت یکدیگر مهام سلطنت را فیصل داده ابواب
عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بسمع میرزایان
دیگر رسید بر زبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که
از جمیع حیثیات بر ما رتبهٔ تقدم دارد باستقلال متصدی منصب
پادشاهی می گشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی
چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا را در این امر با آنحضرت شریک
و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم از
استقلال زده در مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند
لاجرم باندک زمانی قواعد حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل
گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار ازبکان
در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی

گفتار در رفتن بدیع الزمان میرزا به ییلاق مرغ و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عز و علا

چون دوران استیلاء فصل شتا بنهایت
و اختتام رسید و سلطان بدیع آثار بهار سپاه ریاحین و ازهار
بفضای بساتین و صحرا کشید جنود برودت و سرما از هجوم لشکر فروردین
منهزم گشت و خاقان نیر فلک انتساب آفتاب بخانه بهرام را مستقر
ساخته رایت گوهر نشان از چرخ هفتم در گذشت
سلطان جهان نورد ایام زد خیمه بتختگاه بهرام
افراخت علم زلاله در دشت علم ز سپاه سبزه پر گشت
سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر شجاع
الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را در هراة
گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس بر افراخت
و روزی چند در منزل مرغ که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت
انداخت و در آن ولا مظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 273a

نموده از یورت قشلاق در حرکت آمد و در اوائل ذی حجه سنه اثنی
عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست
داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب
دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده
سخنان در میان آوردند و بنا بر آنکه متصور چنان بود که در آن
بهار محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب اموییه عبور نماید ایلچیان
سخن دانان نزد شاهزادگان و امراء عالیشان فرستاده بجمع آمدن
ایشان فرمان دادند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه
از مشرق دولت و احتشام طالع شده بر دریا خضر سپهر عبور فرمود
خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف خراسان متواتر
گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر
نظام الدین شیخ علی را با اردوی همیون طلبیده ایشان در روز
دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلده هراة بدرگاه خلایق پناه شتافتند



ور روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امرای عظام
بساط مشورت مبسوط گردانیدند و نپنداشتند که تیر تقدیر را سپر
تدبیر مندفع می‌توانند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب
را بمشت خاک و خاشاک باز می‌توانند داشت هیهات
هیهات دافع تیر قضا نبود سپر جز اراده مالک الملک
علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف
محمد خان درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور برآید
الحرام بر اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرای صایب رای صحیح فایده
مترتب نگشت و هم در آن اوان سپاه بدانجام ماوراء النهر
مثال سیل که از فراز رو بنشیب آرد از آب آمویه عبور نموده
خراسانیان را طوفان بلا از فرق سر درگذشت چون تقدیر
الهی بود زینسان که گردد منتقل ملک خراسان بیامد کار از
مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور شنیدم این سخن از کودک

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 274a



وبر که تقدیر الهی راجه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان
شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشرین و تسعمایه از دار الملک
سمرقند بر زین ملک ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بحدود
اندخود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا
بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت
دولت خانی واقف شد اقبال امثال بپایرکاه سلطنت و استقلال
ناامید و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات
گشت آنگاه خاقان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود
بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود بعد از وصول بمروجاق
کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه
منصور کرد و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور
مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه بصحت نه پیوسته
بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب



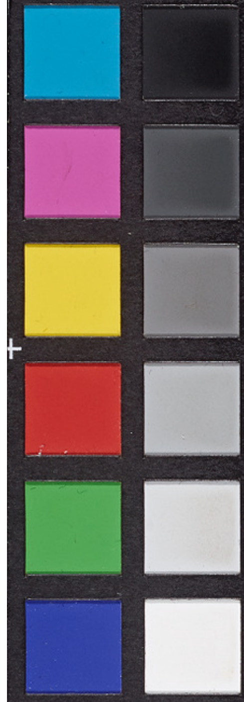
بناء بنهات سلاطین وامراء خراسان را منهدم ساخته غرق بحر
حیرت واندیشه گشتند وکرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته
امیر ذو النون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دیده وامیر
محمد برندق را تحصن در بلده فاخره هراة مصلحت نمود وقبل
ازانکه خواطر بریکی ازین دو صورت قرار دهند صباح روز پنجشنبه
هفتم محرم الحرام سنه ۹۱۳ اثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی
افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت ومغلای آن سپاه مظفر لوا
که سرکرده ایشان ولد محمد خان محمد تیمور سلطان وعبید الله خان بن
محمود سلطان بودند برانغار وجوانغار آراسته بمیدان قتال
رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا [illegible]
سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک
نمناکی انباشته گرداند و [illegible] بلا را بمشت خار وخاشاک
از قدر باز دارد [illegible] بمقاتله آمدند [illegible] لشکر

روبروصف برکشیدند بقصد یکدیگر خنجر کشیدند خروشیدن
بها دران تهمتن تن و آواز نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین
و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان
و جوشن بتفسیر آیت سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ظاهر
و مبین ساخت در گرد سپاه شعلهٔ تیغ بنمود بسان
برق در میغ عقاب تیر جهت طعمهٔ حیات برنا و پیر دهان باز
کرد و اژدهای سنان در طعن زمرهٔ صغیر و کبیر زبان دراز گردانید
در آن میدان سنان آتش انگیز زبهر طعن گردان
شد زبان تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار زخون پردلان روز پیکار
از جملهٔ امرا و لشکریان فراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون
و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی با فوجی از شیران بیشهٔ رزم آزمای
دوران روز معرکه ستیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و بضرب
شمشیر نهنگ آهنگ و زخم تیر مرگ تاثیر لجهٔ زندگانی جمعی از سالکان

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 275b

مسالک پهلوانی را در غرقات فنا انداختند اما چون عساکر
نصرت نیرنگ اوزبک باضعاف مضاعفه خراسانیان بودند
و نیز سپاه دریای پر موج فوج فوج از عقب بکومک میرسیدند
سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت
بوادی هزیمت تافتند و پریشان و بی سامان هر طایفه بطرفی
از اطراف ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون که زبان
حال و قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که . نه بیند
زمین دشمن بدگمان ‌‌ بجز روی شمشیر و پشت کمان ‌‌ مانند شیر
ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک
معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می آورد
آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب درآمده آن شهسوار
میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست
و گردن بسته نزد خان برند امیر ذو النون



تن بعجز در نداد و بدستور جنک میکرد تا شهید شد اما امیر شیخ علی
طغایی با جمعی دیکر از متعینان خراسان اسیر سرپنجهٔ تقدیر کشت و سپاه
قدر قدرت اوزبک تا حدود تغوز رباط نرکینکا از تعاقب
نموده آنمقدار غنیمت کرفتند که بنان بیان از احاطهٔ کمیت
آن عاجزست و قلم دو زبان از تعداد اندکی از آن قاصر
عاجزست از شرح آن اشیا قلم   والله تعالی بحقایق الامور اعلم

کفتار در بیان کیفیت تفرق و پریشانی حکام خراسان و وصول رایت محمد خان بالکهٔ قهستان

چون از مهب عنایت حق عز و جل در میان رباط امیر علیشیر و منزل
مرالنسیم فتح و ظفر بر شقهٔ علم محمد خان شیبانی وزید و سلطان بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای
کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم کردید سید
عبدالله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند

وعبدالباقی میرزا وامیر محمد برندق برلاس در حدود سبزوار با بن

حسین میرزا ملحق گشتند وسلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار

السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزید و لحظهٔ غنوده

سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه حدود

قندهار وزمین داور شد ومظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة

حضور آمده بباغ شهر خوامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد

التفتازانی وامیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرانی

وقاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان

استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر

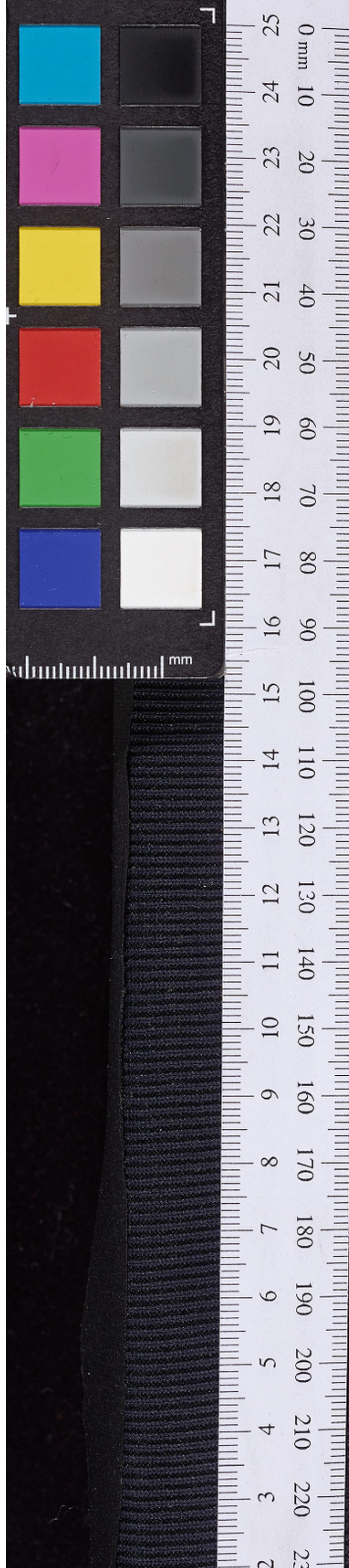
می شود و بر مجرد اتمام ما فایده مترتب نمیگردد مظفر حسین میرزا

فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر نیست بلده در بیابان مدند اکابر عرض

کردند که برین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنا

بر آن شاهزادهٔ عالیشان بصد هزار درد و داغ وداع ملک و مال

fol. 277a



ومادر وعیال کرده بعد از دمیدن صبح باجمعی از خواص ملازمان از دروازه
فیروزآباد بیرون رفت واز راه ترشیز روی توجه باسترآباد آورد

ذکر پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر و شهید شدن آن دو برادر بنابر اقتضاء مالک الملک اکبر

فریدون فر اسکندر تهور معین الدین ابوالمحسن بهادر پادشاهی
بود بصفت نصفت وانصاف موصوف ومشهور وازلوازم
جور واعتساف بغایت مجتنب ومهجور انوار عنایت
ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر وهویدا وآثار سعادت لم
یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن وهویدا رای مشکل کشایش در سرانجام
امور مملکت مقرون بصواب وتدابیر صواب نمایش در تمهید
قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب ز رای
روشنش گیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور وچون آن پادشاه
عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان

پرداخت بواسطهٔ وفور معدلت واحسان باندک زمانی

آن مملکت را معمور وآبادان ساخت ودر آن اوان که

ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایات ماوراء النهر را مسخر کردانید ابو المحسن میرزا

از کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ سرخس را بجال عمارت باز آورده

بعضی از ذخایر ونفایس اموال بدانجا رسانید ودر اوایل سنه ۹۱۳

که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اورق خود را

در آن حصار استوار مضبوط ساخته لوای توجه بصوب مشهد مقدسه

رضویه بر افراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرکتر را

باقدام تعظیم واجلال استقبال فرمود وبلوازم طوی وپیشکش پرداخته

به بسط بساط عیش وانبساط اشارت نمود واقداح ارغوانی از دست

ساقیان کلعذار دایر کشت ونوای مغنیان طرب ساز والحان

مطربان خوش آواز از عشر کی نه تا کذشت شکر لب

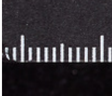
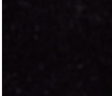
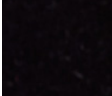
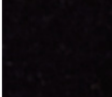
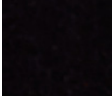
مطربان نغمه پرداز کهی از حسن ساز دکه ز آواز بهر مجلس نوایی

fol. 278a












می‌سرودند نشاط می‌پرستان میفزودند در آن اثنا کرکیکان
موکه مرل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت
واقعه را مشروح معروض گردانیدند میرزا ابو المحسن و کپک میرزا
بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت
بهادران صفدر مشغولی کردند و ایلچیان قم مسیر جهت آن مهم روی
باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایه
علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاهی جنگجوی درشت
خوی با یراق بسیار و سلاح بیشمار آماده جنگ و پیکار گردید چون
محمد خان شیبانی ازین معنی خبر یافت عنان یکران همت
بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان
باین خدمت مامور گشته با جنود نامحدود و عساکر نصرت مآثر

سپاهی همه پیر دل و کینه جوی — بمیدان مردانگی رزم جوی

اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدس حضرت امام علیه الصلوة والسلام

برافراختند و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل
را یکی ساختند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند
امراء عظام را طلبیده در باب مدافعهٔ آن حادثه مشورت نمودند
امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض
داشت که چنان معلوم می شود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک
پهلوانی را در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان بدینجانب
فرستاده و بنفس خویش با اندک مردمی در النک کهدستان ایستاده
بنا علی هذا مناسب چنان مینماید که ما با جمعی از اهل جلادت
و مردانگی از راه غیر جاده دو اسبه ایلغار نماییم و ناگهان بر سر
دشمنان تاخته بباد حملهٔ آتش جنگ برافروزیم و بتلاش آب روی
خود کرده خرمن جمعیت اوزبکان بسوزیم زمرهٔ دیگر بر زبان
آوردند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابو المحسن میرزا
با اوروق و طایفهٔ از سپاه بجانب کلاه رفته آن قلعه را مضبوط سازند

556

ومحمد محسن میرزا با بقیهٔ لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را .
معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بمدافعهٔ اعدا برداختند تا ببینیم
که از غیب چه سانح گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست
که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبهٔ سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال
اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال برگشائیم ابو المحسن میرزا و محمد
محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله
سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسرحد زوال
رسیده بود از موضع سنگ بست بی جهتی مراجعت فرمودند
و خاطر بران قرار دادند که در نفس مشهد توقف کرده در نواحی آن
منزل معترک بمحاربهٔ سپاه اوزبک پردازند از انجانب تیمور سلطان
و عبید الله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند خبر توجه شاهزادگان
عظام شنیدند و از سرعتی که در حرکت می نمودند باز ایستاده بتانی
آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده

بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند و در صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپک
میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از بادهٔ شبانه سرگران بر بستر
استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبهٔ خمار خیال مجلس دیگر بر لوح
ضمیر می‌نگاشتند مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین
ماوراءالنهر با لشکری بهرام قهر در طریق نزول اجلال فرمودند و ابوالمحسن میرزا
و محمد محسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت
نمودند بعد از اجتماع سپاه و تکمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه
نهاده عنان یکران بطرف طرق انعطاف دادند و در آن زمان محمد
تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آب طرق گذشته برابر فوج برنغار
و قول لشکر بنصرت شعار را بمردان روزگار و شیران بیشهٔ کارزار
آراسته بودند و متشمر جنگ و حرب و آمادهٔ طعن و ضرب گشته
انتظار می‌کشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو
طرف سورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان



رزمجوی اسب جلادت در میدان کین تاختند از وفور صعود
گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار
حایل گردانید و از شعاع قبهٔ سپرها زرنگار و لمعان سرنیزهای
شمع کردار ساحت میدان منور شده دیدهٔ مردان خیره
گردید   پیوست بچرخ گرد تنگ   بربست نقاب
مهر انور   از مهر سپری و تیک آتش‌فروز   شد قبه چون مهر عالم افروز
تیغ یمانی آغاز زرافشانی کرده مرغ روح انسانی را از تنگنای بیضهٔ
قفس بدن فانی بر پرانید و عقاب تیر تیزپر از آشیان فان
بر ناصیهٔ احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمرد پیکر از خون پردلان
برنگ یاقوت احمر بر آمده ریگ بیابان را گونهٔ لعل و مرجان کرامت
فرمود   از شعلهٔ شمع هر سنانی   شد سوخته قد پهلوانی   از عکس
زمین که غرق خون بود   فیروزه چرخ لعل گون بود   محمد محسن میرزا که از
وفور شجاعت و دلاوری داستان هفتخوان اسفندیار را معتبر نداشتی

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 280b



و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت
توانستی دران روز با طایفه از خواص خود که هر یک شیر بیشه دیمی
و نهنگ دریای دغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله مبارز
بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که آن خسرو پیلتن در وآویخت
اگر خود کوه آهن بود از هم فرو ریخت و هران صف که آن پادشاه
دشمن شکن متوجه آن گشت اگر همه سد سکندر بود اجزایش از یکدیگر
گسیخت   چون آن شیر دل سوی میدان رسید   بهر حمله پیلی بهم
بر درید   بهر صف که آن پیلتن رو نهاد   ز خون یلان خاک را
رنگ داد   اما چون مدت حیاتش برآمده بود و حیات مقدر
بنهایت انجامیده فایده بران کشش و کوشش مترتب نگشت و
شکست بسپاه خراسان افتاده مهم از حیز تدبیر برنا و پیر درگذشت
امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور
منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤساء



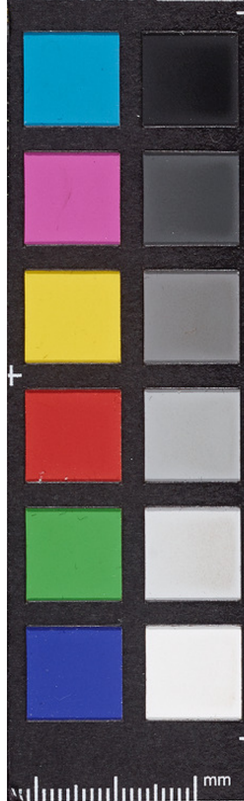
لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر اوزبکان بر خاک هلاک افتاده
بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را
صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر
از روی ستیز و قهر شاهزادگان را در میان گرفته هر دو را اسیر
سرپنجهٔ تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود بضرب شمشیر خونریز
آن دو خسرو مشتری ماهیت را از پای در انداختند فلک را

سر انداختن شد سرشت — نشاید کشیدن سر از سرنوشت
نه بزور دکس را که آخر نکشت — که در مهر بزم است و در کین درشت

ذکر شمه از ستیز و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او
بدرگاه فرمان فرمای ایران شاهزادهٔ سعادت انتما ابن حسین میرزا اگر
چه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خردتر بود اما در میدان
جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و اکثر
بعد از استماع خبر واقعهٔ مرل الخیال بخت آزمایی و نیت کشورکشایی

برزین ملکستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب
نیشابور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبد الباقی میرزا
بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام در ظل رایت نصرت آیینش
بوقوع انجامید و پس از شهادت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبد الله
میرزا و جمعی کثیر از لشکریان و امرا بدانجانب شتافته مکنت و عظمت
ابن حسین میرزا مضاعف گردید محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون
از جمعیت ابن حسین میرزا و داعیهٔ جهانبانی آن شاهزادهٔ مظفر لوا
وقوف یافتند کیفیت حال را بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم
بطرف سبزوار شتافتند ابن حسین میرزا بر توجه اعدا مطلع شده موضع
یکدرر را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار
صدای کوس حربی بمعموره گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین گرنای بلند گشته بمسامع
صور اسرافیل در قالب
جهان دمید و صوت م ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر
درجوش آمدند و دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند

بهمان



سهام جهان‌گیر از آشیانهٔ کمان کرد ان صفدر جهان در پرواز آمد که نقاب
کحلی بر رخسار آفتاب بست و بیکانها آبدار از شست دلاوران
خنجر گذار و دوری جسته مانند پند دلپذیر در دل جوانان نشست
شعلهٔ سنان سبان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ
خنجر چون صاعقهٔ ساطع نایرهٔ بیدادی افروخت ابن حسین میرزا
با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان
می غرید و بر زخم شمشیر خون افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید
و لشکر قیامت اثر او زبک مثال پلنگ زود آهنگ بصرصر
جلادت آتش جنگ می افروختند و بخدنگ خارا گذار عقد
ثریا بر کمر جوزا می دوختند و در آن روز در مبادی احوال
ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالفان را از بنیاد
برداشت و عبید الله سلطان را زخم زده رایت اقتدار
برافراشت اما چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 282b



او ازبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان جمع آمدند
و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان با دلها مشغول بودند حمله آوردند
ابن حسین میرزا ابعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود
شکست یافت و دل از ملک و مال برگرفته برگرفته عنان بوادی
فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان
امرا خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس
با فوجی دیگر از رؤسا سپاه میان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین
میرزا ابعد از فرار از آن معرکه خواه ناخواه بتعلق ملهم غیب و الهام
ملقی لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح عمل نموده بکشتی عاطفت گوهر نبوت التجا
می باید کرد تا از طوفان نوایب روزگار نجات یافته بجودی فراغت
واصل شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایه عنایت
مهر سپهر فتوت پناه می باید جست تا از تاب آفتاب حوادث
خلاصی

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 283a



خلاص شده بغایت عافیت فایز گردیم و اینمعنی را با بعضی از خواص

که همعنان آن شاهزاده فریدون فر از معرکه بکدر بیرون آمده بودند

ظاهر ساخته همگنان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضای

عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال پادشاه

مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاوم ابن حسین

میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از وصول

بدرگاه سلاطین پناه شرف پابوس که نهایت تمنای پادشاهان

کشورگشت همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب

شاهی مفتخر و مباهی شد و بانعام تاج زرهوزی و خلعت خاص و اسب

تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیه ایام زندگانی در کام

بسر برد و لا عجب   بر این آستان هر که سایید جبین   باقبال و دولت

شود همنشین   که آمد بر این در زروی نیاز   که در هر دو عالم نشد

سرفراز

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین

گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری

بجوار رحمت ایزدی در سحر روز جمعه هشتم محرم الحرام سنه ۹۱۳ که بدیع الزمان

میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دار السلطنه هراة

را وداع کردند و آن یک از باغ نو و این یک از باغ شهر بر اسبان

باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا

بامید امداد شجاع بیک که در ولایات گرمسیر و قندهار فرمان فرما

بود بدان جانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیک

طریقهٔ نامرضیهٔ بیوفایی مشاهده فرموده رایت عزیمت بصوب

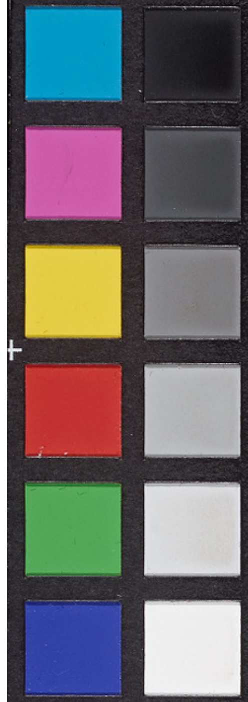
ملک نیمروز برافراخت و کسی نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده

اختر برج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود امیر سلطان علی

امتثال فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق

و اسباب باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ

برکوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بجانب



جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت
دیگر مقارنه سعدین دست داد و آن مه برادر رنیک اختر تکید یکدیگر را
در آغوش کشیده میرزا فره یدون حسین را که پس از فوت برادر اعیانی
خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراشته بود بایالت
ولایت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن
دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هراة رسید حجله نشینان
حرم سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر
از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان و فا میرزا رخصت
حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تیموری هر کس
در بلده از بلاد خراسان مانده بود بدانجانب توجه نمود بنابر آن
کرت دیگر لشکری جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضای چند ماه مظفر حسین میرزا
بمرضی صعب مبتلا گشت چنانچه اطبا و حاذق و حکمای مدقق هر چند

fol. 284b



در ابراء آن مرض وازاله آن عرض سعی نمودند جوهر ذات پسندیده

صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف صفت

قوت پذیرفته عندلیب روح بر فتوح از قفس قالب بجانب گلشن

ریاض قدس در پرواز آمده نهال ثمر بخش گلزار اقبال از اهتزاز

صرصر بیداد عالم بر ملال از پای در افتاد و کوکب آفتاب درخشش

فلک استقلال از اوج برج شرف و کمال بروی بحضیض خانه وبال نهاد

ز بیداد سپهر و جور ایام　ببرد آن خسرو نیکو سرانجام

هنوز از غصهٔ آن جور و بیداد　سیه پوشند اهل استراباد سلطان

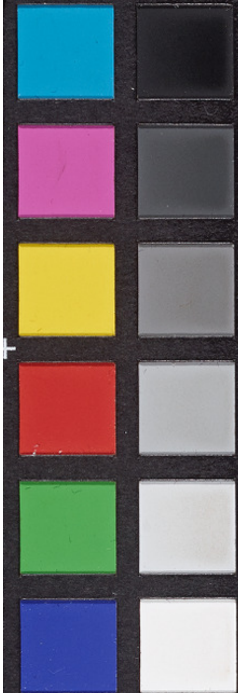
بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بی طاقتی

کرده کسوت سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت

مهاجرت آن برگجسته سر جیب شکیبایی چاک زده نوحه و زاری

بسپهر زنگاری رسانید　بناخن روی خست و موی بر کند

زافغان غلغله در چرخ افکند　رسیلاب سحاب چشم خونبار زمین را



ساخت چون دریای زخار عاقبت همگنان دست درحبل متین

تحمل واصطبار زده بتجهیز وتکفین شاهزاده اقدام نمودند وبختمات

آیات بینات و اطعام طعام وتصدقات روح شریفش را شاد

فرمودند وسلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند

خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت گشت

واز غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش وعشرت کرده نوای

نی وصدای ارغنون از فلک بوقلمون درگذشت وهنوز یکسال تمام

از وصول او باسترآباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را

علی التعاقب والتوالی استماع نمود **فرع گفتار در بیان نهضت سلطنت**

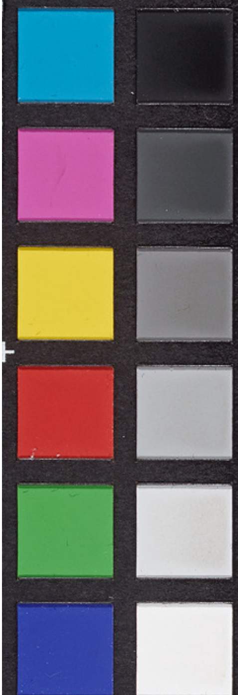
محمد خان شیبانی از ولایت توران بممالک ایران سلطان ربیع

چون دگربار زد خیم بطرف دشت وکهسار از سبزه وگل سپه

عیان کرد آهنگ حریم بوستان کرد از سرو سهی علم برافراخت

از غرش رعد سورن انداخت از خنجر ابدار سوسن بگرفت تمام

صحن گلشن سالک طریق کنورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی با سپاهی جر
جوش رعد خروش سیلان آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش
از آب آمویه عبور نمود و در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان
گذشته و عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان
میرزا چون از قرب وصول اعدا خبر یافت و دانست که با سلطان
سپاه جرجان با آن خان کنورستان بمیدان مقابله و مقاتله درنتوان
آمد اوام عتبه کعبه مرتبه نواب کامیاب شاهی لیته عنان بجران بصوب
آذربیجان انعطاف داد و در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر
بعرض ملازمان پایه سریر سلطنت مصیر رسیده بموجب فرمان واجب
الاذعان بیرام بیگ قرامانی میرزا بدیع الزمان را استقبال نمود و در روزی
که حضرت شاه دین پناه بر تخت حشمت و استقلال نشسته اطراف بارگاه
جهان پناه را بوجود امرای عظام و امینان ذوی الاحترام آراسته
بود بیرام بیگ آنجناب را بمجلس اشرف اعلی درآورد و بدیع الزمان میرزا



بشرف دستبوس همیون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفته باصناف

نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالمپناه

بیرون رفت و در منزلی که جهة اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود

و مصحوب اردوی کیهان پوی بآذربیجان رفته در آن مملکت از امر

ملازمت استعفا نمود و نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را

بعز اجابت اقران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب

غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار

در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمائه

که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء قضاء مالک الملک واجب التعظیم

به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تجلیل و تکریم نموده همراه خود

باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن

مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید مضمون آیه کریمه

وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِاَیِّ اَرْضٍ تَمُوتُ وصف الحال آن مهر سپهر اقبال

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 286b



گذشت و چون زمان حیات معدود بسر آمد داعی یا ایتها النفس

المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت

ای دل نبود دولت دنیا جاوید   زنهار وفا مدار از دهر امید

انوار کمالات رسد آخر بزوال   هر چند بر اوج فلک تابی خورشید

اصل ذکر حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین بابر پادشاه

احوال ظفر مآل استمال این قهرمان قدوسی نژاد و حکمران قدسی نهاد

پایهٔ افزای قوایم اورنگ شوکت و حشمت گره گشای معاقد سلطنت

و عظمت در واقعات بابری که آنحضرت بزبان ترکی بخط

خجسته نمط بی شائبهٔ تصنع و تکلف چنان نگارش فرموده اند

که خوانندگان عبارات فیض سماتش که آیات صدق و سداد است

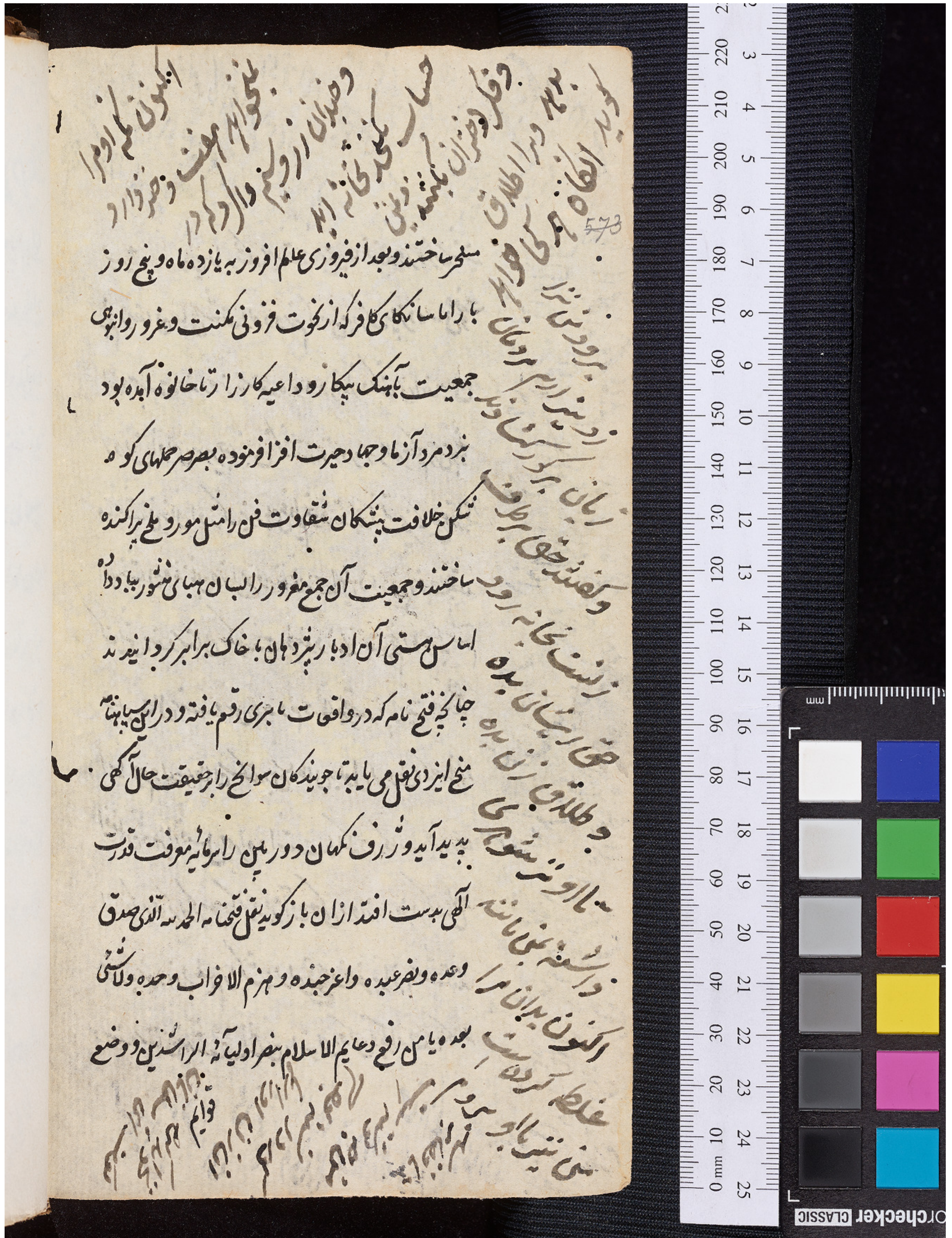
بی اختیار زبان بمدح و ثنا بر می گشایند و سوای فوتی چند

مابین حال چند سال که از میان افتاده در کتابی نیز پادشاهی

و آنحضرت ششم ماه محرم سال هشتصد و هشتاد و هشتم بفرهتی



بسیط روی زمین را رشک بهشت برین ساختند و روز سه شنبه
پنجم رمضان سال نهصد و نود و نهم که سن مبارک بیازده سال و هفت
ماه و بیست و نه روز رسیده بود در خطهٔ دلکشای اندجان
رونق افزای سریر جهانبانی گشتند و تا در ماوراءالنهر حکم ران بودند
و با شیبانی خان اوزبک نبردهای عظیم نمودند بعد از تسخیر کابل و قندهار
و بدخشان و غزنین و توابع و مضافات این دیار پنج نوبت بقصد
کشایش هندوستان رکضت فرمودند نوبت پنجم روز جمعه هشتم
رجب سال نهصد و سی و دوم در ظاهر قصبه پانی پت با سلطان
ابراهیم ولد سلطان سکندر بن سلطان بهلول لودی که صد هزار
افغان و هزار فیل همراه داشت با انکه در رکاب فیروزی
از نوکر و نوکر نوکر سوداکر و جز آن همگی دوازده هزار کس بود
محاربه نمودند و غنیم را کشته لوای فتح و ظفر برافراشتند
و هندوستان بهشت نشان را سوای دکن و گجرات و بنگاله



سنجر ساختند و بعد از فیروزی علم افروز به یازده ماه و پنج روز

بار اما سانکای کافر که از نخوت فزونی مکنت و غرور روانبوهی

جمعیت باهنگ پیکار و داعیه کارزار تا خانوه آمده بود

برد مردآزما و جهاد حیرت افزا فرموده بصرصر حملهای کوه

شکن خلافت پیشگان شقاوت فن را مثل مور و ملخ پراکنده

ساختند و جمعیت آن جمع مغرور را لباب هبای منثور بباد داده

اساس هستی آن ادبار پژوهان با خاک برابر گردانیدند

چنانچه فتحنامه که در واقعات بابری رقم یافته و در این سیاهه نامه

منیع ایزدی نقل می یابد تا جویندگان سوانح را بر حقیقت حال آگهی

پدید آید و ژرف نگهان دوربین را سرمایه معرفت قدرت

الهی بدست افتد از آن باز گویند نقل فتحنامه الحمد لله الذی صدق

وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده و لا شیء

بعده و یا من رفع دعایم الاسلام بنصر اولیائه الراشدین و وضع

fol. 288a



قوایم الاصنام بتهر اعدائه المارقین فقطع دابر القوم الذین ظلموا

والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد سید الغزاة والمجاهدین

وعلی آله واصحابه الهداة الی یوم الدین تواتر نعمای سبحانی باعث تکاثر

شکر و ثنای یزدانیست و تکاثر شکر و ثنای یزدانی مورث تواتر نعمای

سبحانی بر هر نعمتی شکری مرتب است و هر شکری را نعمتی از عقب

ادای لوازم شکر از قدرت بشر منتفی و در است و اهل اقتدار را از استیفای

مراسم آن عاجز علی الخصوص شکری که در مقابل نعمتی لازم آید که نه در

دنیا دولتی از آن عظیم‌تر باشد و نه در عقبی سعادتی از آن جسیم

تر نماید و این معنی جز نصرت بر اقویای کفار و استیلا بر اغنیاء فجار

که اولئک هم الکفرة الفجرة در شان امثال آن نازل است

نخواهد بود والمنة لله که آن سعادت عظمی و موهبت کبری که من

المهد الی هذا العهد مطلوب اصلی و مقصود حقیقی ضمیر خیر اندیش

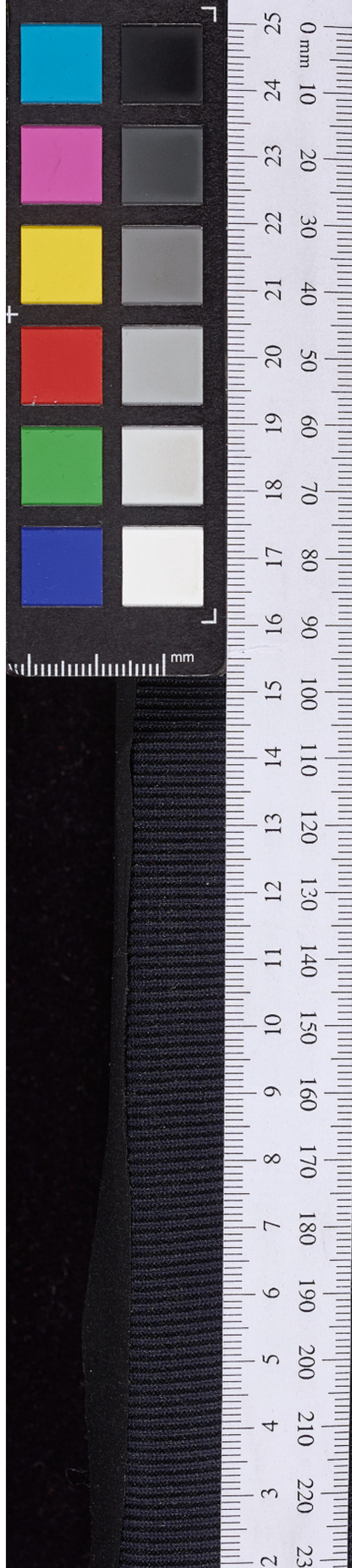
و رای صواب کیش بود در این ایام خجسته فرجام از ممکن عواطف

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 288b

حضرت ملک علام روی نمود فتاح بی منت وفیاض بی علت
مجرداً بمفتاح فتح ابواب فیض بر چهره آمال نواب نصرت
مآل ما کشود که نامی افواج با ابتهاج ما در دفتر غُزات
کرامی مثبت کردید ولواء اسلام بامداد لشکریان ظفر انجام
ما باوج رفعت وارتقا رسید کیفیت صدور این سعادت
وظهور این دولت آنکه اشعه سیوف سپاه اسلام پناه با ممالک هندرا
بلمعات انوار فتح وظفر منور ساخت وچنانچه در فتحنامه
ایادی توفیق رایات ظفر آیات ما را در ممالک دهلی واکره
وجونپور وفرید وبهار وغیر ذلک برافراخت اکثر طوایف
اقوام از اصحاب کفر وارباب اسلام اطاعت وانقیاد نواب
فرخنده فرجام ما را اختیار نموده طریق عبودیت را بقدم صدق
واخلاص پیموده اند اما سنکای کافر که در سوابق ایام دم از اطاعت
نواب خجسته انجام ما می زد اکنون بمضمون ابی واستکبر وکان من الکافرین

نعی



عمل نموده سلطان ضعفت بر کشید وقایع لشکر دوران و برخی سپاه
مقهوران کشته باعث اجتماع طوایفی گردید که بعضی طوق لعنت
زنار در گردن و برخی خار محنت ارتداد در دامن داشتند و استیلاء
انکار فرلعین خذله فی یوم الدین در ولایت هند بمرتبه بود که پیش
از طلوع آفتاب دولت پادشاهی و قبل از سطوع نیر خلافت
شهنشاهی با آنکه راجها و رایان بزرگ نهاد که در این مقاتله اطاعت
فرمانش نمودند و حاکمان و پیشوایان متصف به ارتداد که در این
محاربه در عنانش بودند بزرگی خود را منظور داشته در هیچ
قتالی متابعت بل موافقت وی نکرده اند و در هیچ مسافت
طریق مصاحبت و مرافقت او نسپرده اند تمامی سلاطین
رفیع این خط وسیع چون سلطان دهلی و سلطان گجرات و سلطان
هند و غیرهم از مقاومت آن بدسیر بی موافقت کفار دیگر
عاجز بوده اند و بلطایف الحیل با او مدارا و مواسا می نموده اند

لواء کفر در قریب دویست شهر از بلاد اسلام افراخته بود و تخریب

مساجد و معابد نموده عیال و اطفال مومنان آن مدن و امصار را

اسیر ساخته و قوت وی از قرار واقع بجائی رسیده بقاعدهٔ مستمرهٔ

هند که یک لک ولایت را صد سوار و کروری را ده هزار سوار

اعتبار میکنند بلاد مسخرهٔ آن بدخیل کفره بده کرور رسیده که جای یکلک

سوار باشد و در این ایام لسبی از کفار نامی که هرگز در هیچ معرکه یکی

از ایشان امدادش ننموده اند بنا بر عداوت عساکر اسلامی بر نکبر

شقاوت اثر وی افزودند چنانکه ده حاکم باستقلال که هر یک چون

دود دعوی برکشی می نمودند و در قطری از اقطار رفیع جمعی از کفار بودند

مانند اغلال و سلاسل بدان کافر فاجر متصل گشتند و از عشرهٔ کفره

که بر نقیض عشرهٔ مبشره لواء شقاوت فرای فخیر هم بعذاب الیم

می افراشتند توابع و عساکر بسیار و بر کنات وسیع الاقطار داشتند

چنانکه صلاح الدین سی هزار سوار را ولایت داشت در اول

ادی نکم

fol. 290a



ادی سنکه باکری دوازده هزار سوار متدنی راد وازده هزار سوار وحسن خان

میوانی دوازده هزار سوار و بارمحل اندری چهار هزار سوار و نربت هاد

هفت هزار سوار وستر دی کهیچی شش هزار سوار و ویرم دی چهار هزار

سوار و برسنکه دیو چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر

اکرچه ولایت و پرکنه نداشت اما ده هزار سوار تخمیناً بامید واری

نرداری جمع کرده بود که مجموعهٔ جمعیت آن مهجوران وادی سلامت

وامنیت فنظر بقاعده پرکنه ولایت دو لک و یکهزار باشد القصه

آن کافر مغرور باطن کور ظاهر دلها را باقساوت کفار سیاه روزکار

کظلمات بعضها فوق بعض بایکدیکر موافق ساخته در مقام مخالفت

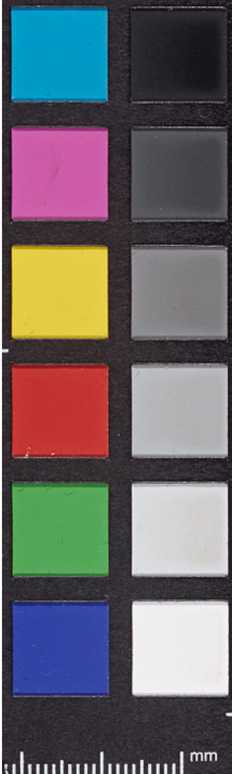
و محاربه اهل اسلام و هدم اساس شریعت سید انام علیه الصلوة والسلام

درآمد مبارزان عساکر پادشاهی مانند قضاء الهی بر سر آن دجال

اعور آمده قضیهٔ اذا جاء القضا عمی البصر را منظور نظر بصیرت

اصحاب سیرت کردانیدند و کریمهٔ من جاهد فانما یجاهد لنفسه را

ملحوظ داشته فرمان واجب الاذعان جاهد الکفار و المنافقین را
بامضا رسانیدند روز شنبه سیزدهم شهر جمیدی الثانی سنه ۹۳۳
که بارک الله فی سبتکم نشان مبارکی آن روز است در نواحی موضع
کانوه از مضافات بیانه حوالی کوهی که ده کروهی اعدای
دین بود مضرب خیام نصرت انجام لشکر اسلام گردید چون کوکبه
و دبدبه موکب اسلام بگوش اعدای دین و کافران لعین رسید
مخالفان ملت محمدی که مانند اصحاب فیل در پی انهدام کعبه
اهل اسلام بودند فیلان کوه پیکر عفریت منظر را اعتضاد خود
ساختند و همه متفق و یکدل گشته لشکر بتفاوت اثر خود را
فوجها پرداختند بآن فیلها هندوان ذلیل شده غره مانند
اصحاب فیل چون تیغ م اجل جمله مکروه و شوم / سیه تر ز شب بیشتر
از نجوم بعزم مقاتله و کارزار متوجه اردوی نصرت شعار شدند
غزاة عسکر اسلامی که اشجار ریاض شجاعتند صنوبر صفت صفها



کشیدند و نوک خود صنوبر هیأت آفتاب شعاع را چون

مجاهدان فی الله باوج ارتفاع رسانیدند صفی چون سد سکندر

آهن فام و مانند طریق شریعت پیغمبری باستقامت متین قوت

متابعتش کانهم بنیان مرصوص و فلاح و فیروزی بمقتضای اولئک

علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون باهالی آن صف مخصوص را

در آن زخنه نی از طبایع دهیم چو رای شهنشاه و دین قویم علمها

او غرس فرساهم الفهما انا فتحناهم و رعایت حزم را مرعی داشته

بطریق غزاه روم جهة پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه

بودند صفی از ارابه ترتیب نموده با یکدیگر بزنجیر اتصال داده شد

القصه جیوش اسلام چنان انتظام و استحکامی پدید آورد که عقل تیز

و تیغ اثر مدبر و مرتبش را آفرین کرد در این ترتیب و انتظام

و تشیید و استحکام متین مقرب الحضرت السلطانی اعتماد الدوله الخاقانی

نظام الدین علی خلیفه داد سعی و اجتهاد داد و بهمه تدبراتش موافق

581

تقدیر و جمله برداریها و کارگذاریها او پسندیده رای میر افتاد و مقرر گشت

پادشاهی در غول مقرر گشت و بر دست راست غول برادر

اعز ارشد ارجمند سعادت یار المختص بعواطف الملک المستعان جهان

تیمور سلطان و فرزند اعز ارشد ارجمند منظور نظر انظار حضرت اله

سلیمان شاه و جناب هدایت مآب ولایت انتساب خواجه

دوست خاوند معتمد السلطنة العلیة موتمن العتبة السنیة مقرب خاص

و زبدهٔ اصحاب اختصاص یونس علی و عمدة الخواص کامل الاخلاص

شاه منصور برلاس و عمدة الخواص زبده اصحاب اختصاص درویش محمد

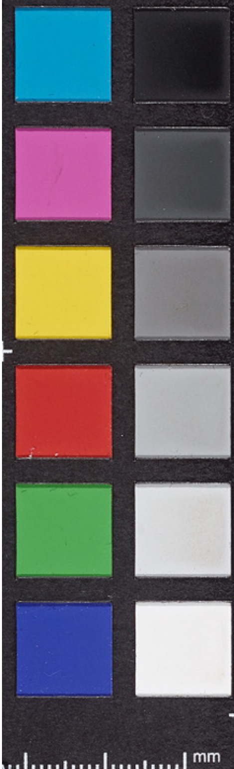
ساربان و عمدة الخواص صادق الاخلاص عبدالله کتابدار و دوست

ایشک آقا در محال خود قرار گرفتند و بر دست چپ غول سلطنت

مآب خلافت انتساب سلطان علاء الدین عالم خان بن

سلطان بهلول لودی و مقرب الحضرت السلطانی مشار الیه و دستور

اعاظم الصدور رهین الانام ملاذ الجمهور و مؤید الاسلام شیخ زین خوافی



وعمدة الخواص کامل الاخلاص محب علی ولد مقرب الحضرت السلطانی مشار الیه

وعمدة الخواص تردی بیک برادر قوچ بیک مرحوم مبرور و شیر افکن

ولد قوچ بیک مرحوم مذکور وعمدة الاعاظم والاعیان خان معظم آرایش

خان و دستور اعاظم انور زاد بن الامم خواجه حسین وجماعهٔ دیوانیان

عظام هریک در موضع مقرر ایستادند و در برانغار فرزند اعز ارشد

ارجمند سعادتیار کامکار منظور انظار عنایات حضرت آفریدگار

اختر برج سلطنت وکامکاری مهر سپهر خلافت وشهریاری الممدوح

بلسان العبید والحر مغز السلطنة والخلافة محمد همایون بهادر متمکن گشته

بیمن سعادت قرین آن عزیز فرزند جناب سلطنت مآب المختص

بعواطف الملک الدیان قاسم حسین سلطان وعمدة الخواص احمد

یوسف اوغلاقچی ومعتمدة الملک کامل الاخلاص هندو بیک قوچین

ومعتمد الملک صادق الاخلاص خسرو کوکلتاش ومعتمد الملک قوام

بیک اردو شاه وعمدة الخواص کامل العقیده والاخلاص ولی

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 292b

خازن. وفراغوری وعمدتی الخواص پرقلی سیستانی وعمده انور
رآءبین الامم خواجه بهلول بدخشی ومعتمد الخواص عبدالشکور وعمدتی
الاعیان سلیمان آقا ایلچی عراق وحسین ایلچی سیستان مقرر گشته
بر بسیار ظفر دثار فرزند کامکار مشار الیه عالی جناب سیادت مآب
مرتضوی انتساب میر بیم وعمده الخواص کامل الاخلاص محمدی کوکلتاس
وخواجکی اسد جاندار تعیین یافتند و در برانغار از امرآء همتد
عمده الملک خان خانان دلاور خان وعمده الاعیان ملک داد کر
رانی وعمده الاعیان شیخ المشایخ شیخ کوران هر یک در مقامی که
فرمان شده بود ایستادند و در جوانغار عساکر اسلام شعار
عالی جاه نقابت پناه رفعت دستگاه افتخار آل طه
وپس سید مهدی خواجه وبرادر اعز ارشد کامکار منظور انظار
بعنایت حضرت آفریدگار محمد سلطان میرزا وسلطنت مآب
خلافت انتساب عادل سلطان بن مهدی سلطان ومعتمد

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 293a



الملک کامل الاخلاص عبد العزیز میراخور و معتمد الملک صادق الاخلاص
محمد علی جنگ و عمدة الخواص کامل الاخلاص قتلق قدم قراول و شاه
حسین بارکی مغول غانجی و جان بیک اتکه صف کشیده ند و در این
جانب از امرای هند نتیجة السلاطین جلال خان و کمال خان اولاد
سلطان علاء الدین مذکور و عمدة الاعیان علیخان شیخزاده فرملی
و عمدة الاعیان نظام خان بیانه تعیین شده بود و جهة تولغمه
معتمد الخواص نزدیک و ملک قاسم برادر بابا قشقه با جمعی از فرقهٔ
مغول در جانب برانغار معتمد الخواص مومن اتکه و رستم ترکمان
با تسلیغ با جماعتی از تابینان خاصه در طرف جوانغار نامزد شدند
و عمدة الخواص کامل الاخلاص زبدهٔ اصحاب اختصاص سلطان محمد
بخشی اعیان و ارکان غزاة اسلام را در مواضع و محال مقرره
ایشان داشته خود باستماع احکام مستعد بود و تواچیان و یساولان
را باطراف و جوانب ارسال مکرر داشته و احکام مطاعه را در ضبط

وربط سپاه وسپاهی بسلاطین عظام وامراء کرام وسایر غزاة ذوی
الاحترام میرسانید وچون ارکان لشکر قایم گشته هرکس بجای خود
شتافت فرمان واجب الاذعان لازم الامتثال شرف نفاذ یافت
که هیچکس بی حکم از محال خود حرکت ننماید وبی رخصت دست بکار بر
نگشاید واز روز مذکور تخمینا یکپاس ودو گهری گذشته بود که فریقین
متقابلین متقارب یکدیگر گشته بنیاد مقاتله وکارزار شد قلبین عسکرین
مانند نور وظلمت در برابر یکدیگر ایستاده در برانغار وجوانغار
چنان عظیم قتالی واقع شد که زلزله در زمین وولوله در برین افتاد
جوانغار کفار شقاوت آثار بجانب برانغار میمنت دثار
عساکر اسلام شعار متوجه گشته بر سر خسرو کوکلتاش وملک قاسم
بابا قشقه حمله آوردند برادر اعز ارشد حسین تیمور سلطان حسب
الفرمان بکومک ایشان رفته ومردانه قتالی آغاز نهاد وکفار را
از جا برداشته قریب بعقب قلب ایشان رسانید وجلدو بنام

آن



آن عزیز برادر رشید و نادر العصر مصطفی رومی ارغول فرزند اغرا شد
کامکار منظور انظار حضرت آفریدگار المختص بعواطف الملک الذی
ینهی و یأمر محمد همایون بهادر ارابها را پیش آورده صفوف سپه
و ارابه تفنگ و ضرب زن مانند قلوب ایشان منکسر گردانید و درعلی محاربه
سلطنت مآب قاسم حسین سلطان و عمدة الخواص احمد یوسف و قوام بیک
فرمان یافته بامداد ایشان شتافتند و چون امان امان افواج اهل کفر
و طغیان متعاقب و متواتر بامداد مردم خود می آمدند ما نیز معتمد الملک
هندو بیک قوچین را و از عقب او عمدة الخواص محمدی کوکلتاش و خواجگی
اسد و بعد از آن معتمد السلطنة العلیة موتمن العتبة السنیة مقرب خاص زبده
اصحاب اختصاص یونس علی و عمدة الخواص کامل الاخلاص شاه منصور
برلاس و عمدة الخواص صادق العقیدة عبدالله کتابدار و از پی ایشان
عمدة الخواص دوست ایشیک آقا و محمد خلیل اختهبیگی بکومک فرستادیم
و برانغار کفره بکرات و مرات حملها بر جانب جوانغار لشکر اسلام

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 294b



آوردند و خود را بغزاة ذوی النجاة رسانیدند و هر نوبت غازیان

عظام بعضی را بزخم سهام ظفر فرجام بدار البوار رسانیدند و بعضی را

فرستاده برخی را ابرکردانیدند و معتمد الخواص مومن اتکه و رستم

ترکان بجانب عقب سپاه ظلمت دستگاه کفار شقاوت پناه

توجه نمودند و معتمد الخواص ملا محمود و علی اتکه باشلیق نوکران مقرب

الحضرت سلطانی اعتماد الدولة الخاقانی نظام الدین علی خلیفه را

بکومک منار الیه فرستادیم و برادر اعز ارشد محمد سلطان میرزا و سلطنت

مآب عادل سلطان و معتمد الملک عبد العزیز میراخور و قتلق

قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین بارکی مغول غانجی دست

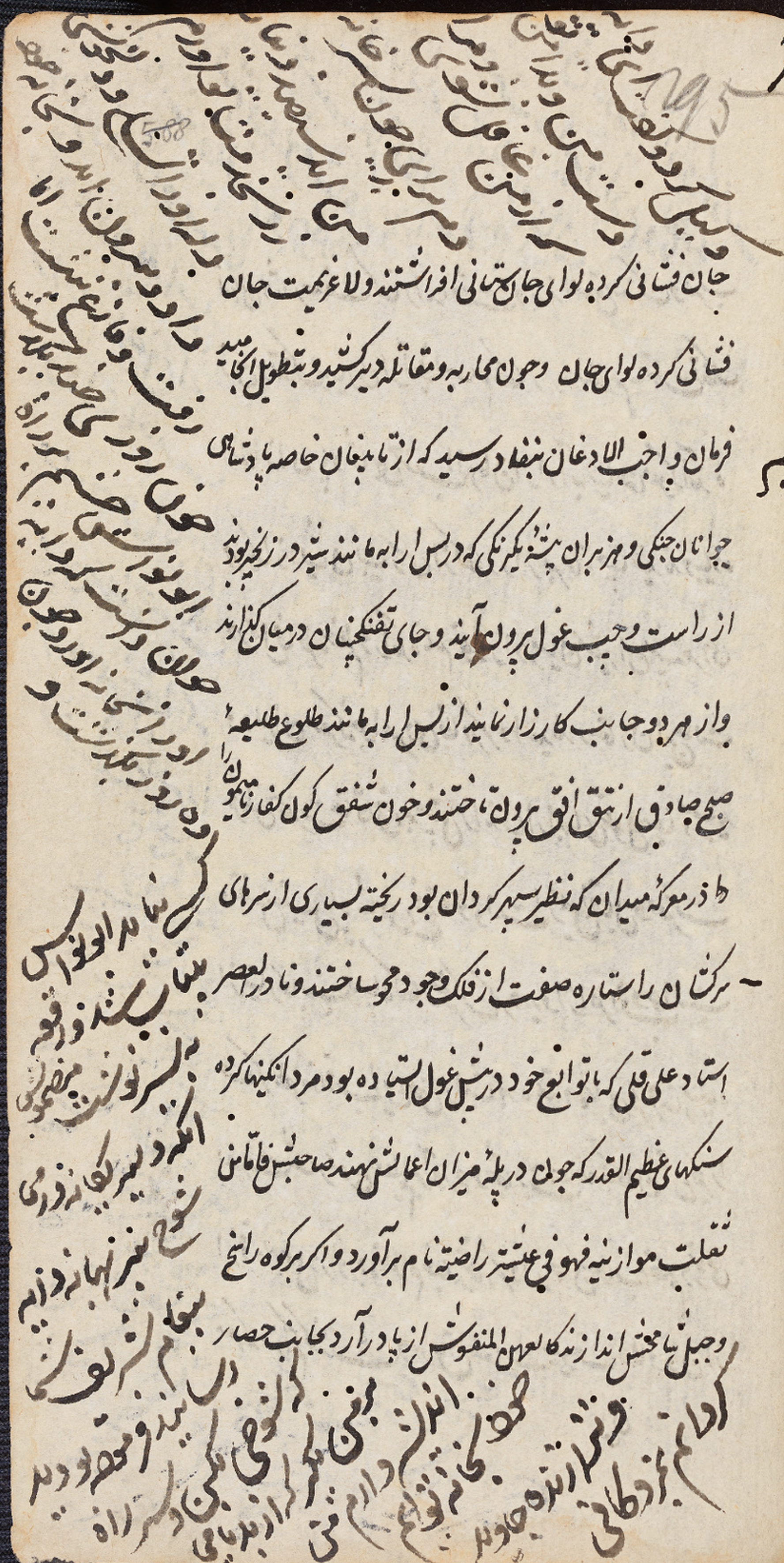
بمحاربه گشاده پای محکم کردند و دستور اعاظم انور رای امین الا هم

خواجه حسین را با جماعه دیوانیان بکومک ایشان فرستادیم همه اهل

جهاد در غایت جد و اجتهاد راغب مقاتله آمده کریمه قل هل

تربصون بنا الا احدی الحسنیین را منظور داشتند و عزیمت

جان



جان فشانی کرده لوای جان ستانی افراشتند و لا عزیمت جان

فشانی کرده لوای جان وچون محاربه و مقاتله دیر کشید و بتطویل انجامید

فرمان واجب الاذعان بنفاذ رسید که از تابینان خاصه پادشاهی

جوانان جنگی و هزبران بیشهٔ یکرنگی که در بسالت به مانند شیر در زنجیر بودند

از راست و چپ غول بیرون آیند و جای تفنگچیان در میان گذارند

و از هر دو جانب کارزار نمایند از بسالت به مانند طلوع طلیعهٔ

صبح صادق از تیغ افق بیرون تاختند و خون شفق گون کفار ناهموار را

در معرکهٔ میدان که نظیر سپهر گردان بود ریخته بسیاری از سرهای

سرکشان را ستاره صفت از فلک وجود محو ساختند و نادر العصر

استاد علی قلی که با توابع خود در پیش غول ایستاده بود مردانگیها کرده

سنگهای عظیم القدر که چون در پلهٔ میزان اعمالش نهند صاحبش فامّا من

ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة نام برآورد و اگر بر کوه راسخ

و جبل شامخ اندازند کالعهن المنفوش از پا درآرد بجانب حصار

آهن و تمار صف کفار انداخت و بانداختن سنگ و ضرب
زن و تفنگ بسیاری از آئینه اجسام کفار را منهدم ساخت تفنگ
اندازان پادشاهی حسب الفرمان از ارابه بمیان معرکه آمده
هر یکی از ایشان بسیاری از کفار را از هر ماه چیدند و پیاده
در محل مرحله عظیم در آمده نام خود را در میان شیران بیشه مردی
و دلیران معرکه جوانمردی ظاهر گردانیدند و مقارن این حالت
فرمان حضرت خاقانی به پیش راندن ارابهای غول پیغا رسید
و نفس نفیس پادشاهی فتح و دولت از یمین اقبال و نصرت
از یسار بجانب سپاه کفار متحرک گردید و از اطراف و جوانب
عساکر ظفر مناقب این معنی را مشاهده نموده تمامی بحر زخار سپاه
نصرت شعار تموج عظیم برآورد و شجاعت پیشه نهنگان آن بحر را
از قوه بفعل در آورده ظلام غبار غار گردانید چون سحاب مظلم در تمامی
معرکه متراکم گشت و بروق لمعات سیوف دلاوران از














لمعان برق درگشت تهییج کرد روی خورشید را چون پشت

آینه از نور عاری کرد و ضارب بمضروب و غالب بمغلوب

آمیخته بسمت امتیاز از نظر متواری شد سافر زمانه چنان شبی در

نظر آورد که سیاره در آن غیر تیر نبود و کواکب ثوابتش جز مواکب

ثابت الاقدام نمی نمود فرو رفت بر رفت روزی نبرد نم خون

بماهی و بر ماه کرد ز سم ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد

و آسمان گشت هشت مجاهدان غازی که در عین سراندازی

و جانبازی بودند از هاتف غیبی نوید ولا تهنوا ولا تحزنوا

وانتم الاعلون می شنودند و از مهنی لاریبی مژده نصر من الله

و فتح قریب و بشر المؤمنین استماع مینمودند چنان بشوق محاربه

میکردند که از قدسیان ملا اعلی ندا التحسین بدیشان میرسید

و ملائکه مقرب پروانه صفت برگرد سر ایشان میگردیدند و مابک

الصلوتین تا بیره قتال چنان اشتعال یافت که مشاعل آن علم بر افلاک



می‌آراست و میمنه و میسرهٔ لشکر اسلام میسره و میمنهٔ کفار را و جام

با قلبشان در یک محل مجتمع گردانید و چون آثار غالبیت مجاهدان

نامی و ارتفاع لوای اسلامی ظاهر شدن گرفت ساعتی آن کفار

لعین و آن اشرار بی دین در حال خود متحیر ماندند و آخر دلها از جان

برکنده بر جانب راست و چپ غول حمله آوردند و در جانب

چپ بیشتر هجوم کرده خود را نزدیک رسانیدند اما غزات

شجاعت رسمات ثمرهٔ نواب منظور داشته نهال نیزه در زمین

سینهٔ هر یک نشاندند و همه را چون بخت سیاه ایشان برگردانیدند

قرین این حال نسایم نصرت و اقبال بر چمن دولت نواب خجسته

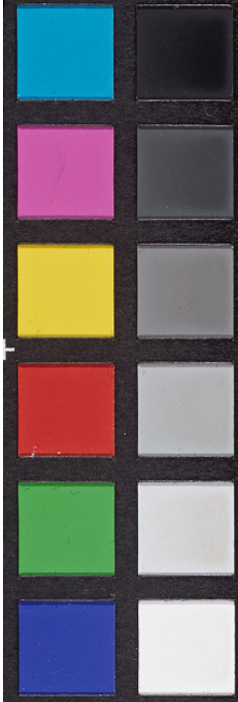
ما وزید و مژده انا فتحنا لک فتحا مبینا رسانید شاهد فتح که جمال

عالم آرائش بطره و ینصرک الله نصرا عزیزا قرین گشته نقاب استقبال

در سر در ستر اختفا بود یاری نموده قرین حال گردید هندوان

باطل حال خود را مشکل دانسته کالعهن المنفوش متفرق شدند و کالفراش

المبثوث



المبثوث متلاشی گشتند بسیاری کشته در معرکه افتاده

و گیری از سر خود درگذشته سر در بیابان آوارگی نهادند و طعمهٔ

زاغ و زغن گردیدند و از کشته پشتها افراخته شد و از سرها منارها

پرداخته گردید حسن خان میواتی بضرب تفنگ در سلک اموات

درآمد و همچنین عزتی از آن سرکشان ضلالت نشان که سرآمد آن قوم

بودند بتفنگ رسیده روز حیات سرآمد از جمله اول ادی سنگه

مذکور که والی ولایت دونگرپور بوده و دوازده هزار سوار داشته

و رای چند رہبان چوهان که چهار هزار سوار داشته و مانکچند چوهان

و دلبت رای که چهار هزار سوار بوده و گنگو و کرم سنگه و دونگرسی

که سه هزار سوار داشته و جمعی دیگر که هر یک از ایشان سرخیل بزرگ

گروهی و سردار قاطعهٔ ذی شوکت و شکوهی بودند راه دوزخ

پیمودند و از این دار وحل بدرک الاسفل انتقال نمودند راه

دار الحرب از جمیع آن در راه مرده مانند جهنم پر شدند در درک الاسفل

از منافقان جان بمالک دوزخ سپرده و ملوکم دید از عساکر اسلامی

هر کس بهر جانب که شتافتی در هر کامی خود کامی را کشته یافتی

و اردوی نامی از عقب منهزمان هر چند کوچ نمودی هیچ

قدمی از فرسوده محتشمی خالی نیافتی همه هندوان کشته خاز

و ذیل لشکر تفک همچون اصحاب فیل ز تنها بسی کوه ها شده

عیان بدکوه زان چشمه خون روان ز سهم و سهام صف

بر شکوه گریزان گریزان بهر دشت و کوه ولوالعلی ادبا دهم

نفور و کان امر الله قدرا مقدورا فحمد الله السمیع العلیم و ما النصر

الا من عند الله العزیز الحکیم شرح ارتحال آنحضرت آنکه از اتفاقات

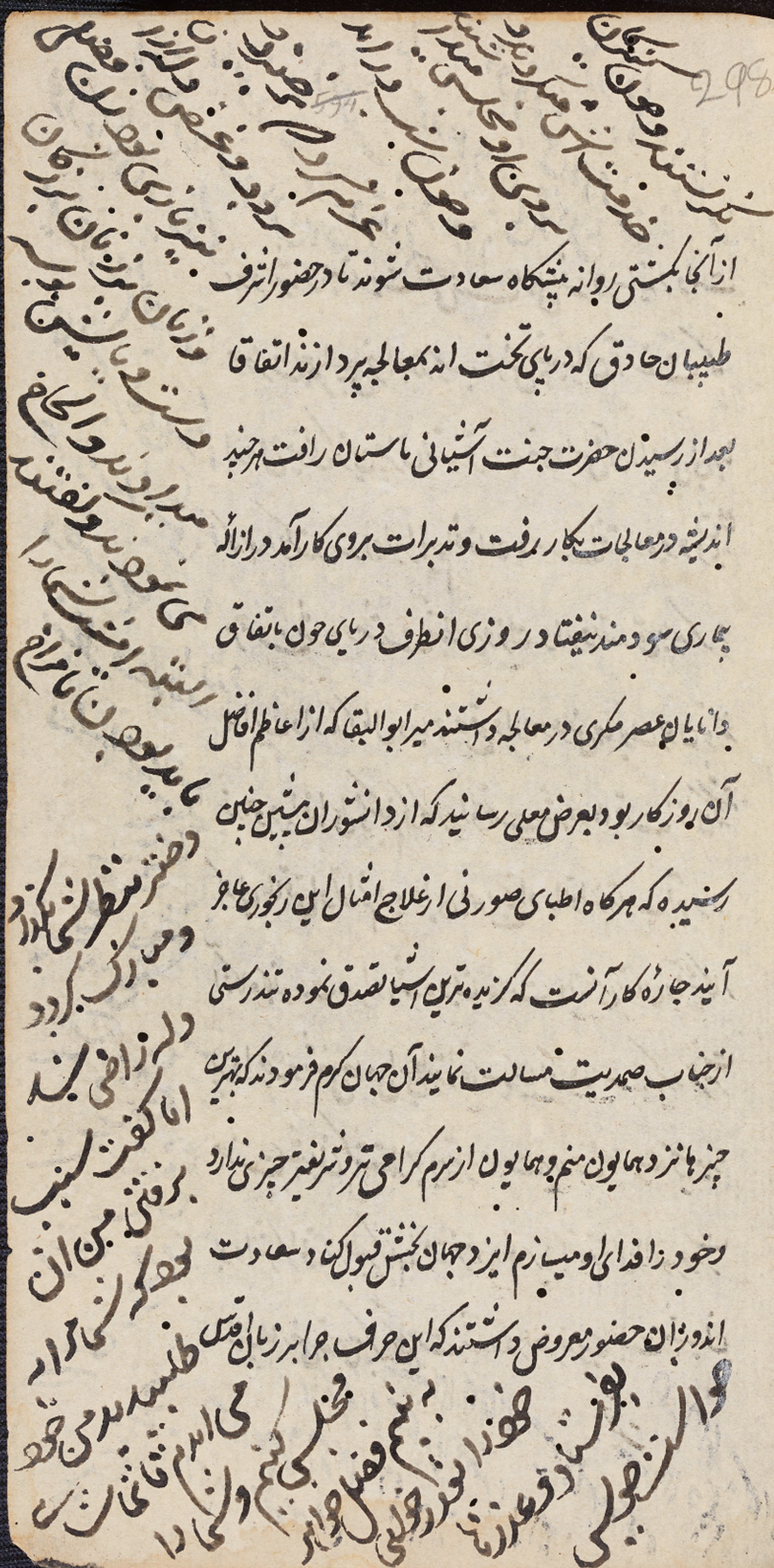
عارضه بر مزاج اعتدال امتزاج حضرت جنت آشیانی که در

سنبل قبول خویش کامیاب عیش و عزت بود نه طاری شد

و بامتداد کشید آنحضرت از استماع این خبر وحشت اثر بیقرار

گشته از فرط عطوفت فرمان داوند که بدار الملک دهلی رسیده

از آنجا



از آنجا بکشتی روانه پیشگاه سعادت شوند تا در حضور اشرف

طبیبان حاذق که در پای تخت اند بمعالجه پردازند اتفاقا

بعد از رسیدن حضرت جنت آشیانی باستان رافت هرچند

اندیشه در معالجات بکار رفت و تدبرات بروی کار آمد در ازاله

بیماری سودمند نیفتاد روزی ازان طرف دریای جون باتفاق

دانایان عصر مکری در معالجه داشتند میر ابو البقا که از اعاظم افاضل

آن روزگار بود بعرض معلی رسانید که از دانشوران پیشین چنین

رسیده که هرگاه اطبای صوری از علاج امثال این رنجوری عاجز

آیند چاره کار آنست که گزیده ترین اشیا تصدق نموده تندرستی

از جناب صمدیت مسالت نمایند آن جهان کرم فرمودند که بهترین

چیزها نزد همایون منم و همایون از سرم گرامی تر و تر بغیر چیزی ندارد

وجود را فدای او میسازم ایزد جهان بخشش قبول کند دست سعادت

اندوزان حضور معروض داشتند که این حرف چرا بر زبان قدس

رود ایشان بعنایت الهی صحت عاجل یافته در سایه دولت

حضرت نعم طبیعی خواهند رسید غرض پیشینیان آنست که

از مال دنیوی کریمی چیزی تصدق باید نمود پس آن الماس بی بها

که بعد از کشته شدن ابراهیم افغان بدست افتاده بود و بایشان

مرحمت شده و هشت مثقال وزن دارد تصدق باید کرد

جواب دادند که مال دنیا چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند

شد خود را فدای او میکنم که کار بر او سخت شده و طاقت انسان گذشته

که بی طاقتی او توانم دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد

آنگاه بخلوت سرا در شده و بمناجات دانای نهان و آشکار

پرداخته و شغل خاص این طبقهٔ قدسیه بجا آورده سه بار گرد سر حضرت

جنت آشیانی گشتند چون تیر دعوت بهدف اجابت رسیده

بود اثر گرانی در طبع کریم یافته فرمودند و بر داشتم و فی الفور وارث

غریبه عارض قدسی پیکر آنحضرت شد و در عنصر حضرت جنت آشیانی

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 299a



خفت پدید آمد و در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات فیض
سمات آنحضرت زمان زمان گران تر می شد تا آنکه اختلال مزاج بزیادتی
و تضاعف گرفت و علامات رحلت و انتقال هویدا گشت ششم
جمادی الاولی سال نهصد و سی و هفتم از چارباغی که در دار الخلافه اگره
بر لب آب جون سرسبز کرده آن بهار اقبال بود بگلگشت ریاض
رضوان توجه فرمودند نعش اقدس را بدار الملک کابل برده جسد مقدس را
در گذرگاه کابل مدفون گردانیدند مدت زندگانی چهل و نه سال
و چهار ماه و یکروز بود و زمان سلطنت سی و هفت سال و هشت
ماه و دو روز و سی و دو سال و ده ماه و سه روز پیش از تسخیر
هندوستان بهشت نشان از آنجمله ده سال و چهار ماه در ماوراءالنهر
لیکن درین مدت از سلطنت جز نامی نبود و پیوسته بجنگ
و جدل میگذشت و بیست و دو سال و شش ماه و سه روز در کابل
و غزنین و قندهار و بدخشان و چهار سال و نه ماه و بیست و نه روز

بعد از تسخیر هندوستان و در این ممالک با فرمانروای کابل و غزنین

وقندهار و بدخشان باستقلال و استبداد، داد معدلت پروری

و نصفت گستری و ملک آرائی و فتنه سرائی داده و اطفاء نوایر بغی

و عناد و اعلاء معالم عز و جاه نموده ساحت بستان سرای این مملکت

وسیع را از خس و خاشاک وجود تباه کیشان فساد اندیش پاک گردانید

اصل در ذکر حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه

اخبار و آثار راین ناصب اعلام شوکت رافع الویه ابهت چمن سرای

دین و دهی گلشن آرای صورت آنحضرت شب سه شنبه چهارم ذی قعده

سال نهصد و سیزدهم در ارک دار الملک کابل زینت بخش هستی گشتند

و نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت در بیست و چهار سالگی در دار

الخلافه اگره تخت جهانداری و جلوس سعادت بلند پایه گردانیدند

و اوایل جمادی الاولی سنه نهصد و چهل و یک بتأیید اقبال و هدایت دولت

بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب شوکت نهاده عنان

بگیران



یکران عظمت از دار الخلافه باراده تسخیر مالوه و گجرات معطوف داشتند

سلطان بهادر که سیوم رمضان این سال قلعه چیتور را از راجپوتان

رانا اودی سنگه گرفته بود از آنجا بقصد مقابله بسمت کوکب عالی روان

شده بود در همین ماه نواحی مندسور از مضافات صوبه مالوه تلاقی عسکرین

دست داد از عسکر فیروزی اقبال بیستم شوال این سال بی اشتعال نایره

جدال و قتال سلطان بهادر شب هنگام راه گریز بجانب مندو

پیش گرفت و فراوان خیول و اسباب و اموال بدست لشکر اقبال

افتاد و آنحضرت بتعاقب پرداخته متوجه مندو گشتند و سلطان

پس از تحصن چند روزه چون قلعه مندو و انفتاح پذیرفت بکام ناکامی

بقلعه چاپانیر که بهترین قلاع ولایت گجرات است رفت و از آنجا

بکنبایت و از آن بدیت شتافت و آنحضرت عنان از تعاقب

باز کشیدند چنانکه بهادران رزم جو تا دیب تکاشمی نموده با فراوان

غنایم بکنبایت که مخیم اقبال بود معاودت نمودند با تیدات آسمانی

در سال نهصد و چهل و دویم فتح ولایت مالوه و ولایت گجرات روی
نمود و در سنه نهصد و چهل و پنج کشایش بنگاله چهره کشا گشت دهم محرم
سنه نهصد و چهل و هفت بسبب مزورات عین الکمالی رسید و قریب پنج
سال و پنجاه و پانزده روز در فکر تدارک گذشته گذشت بعد از
انقضای مدت مذکور روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه
نهصد و پنجاه و دو قندهار را از میرزا عسکری که بنیابت میرزا کامران
به تنظیم و تنسیق آن می پرداخت انتزاع فرمودند و شب چهارشنبه
دوازدهم رمضان سال مذکور شهر کرامت بهر کابل را از میرزا کامران
که در آنجا بود گرفتند و اوایل نهصد و پنجاه و سه روی همت بصوب
بدخشان که میرزا سلیمان بحکومت آن اشتغال داشت و سر از فرمان
برداری پیچیده بود و اندیشه سروری در سرش میداد آورده آنرا
برگشودند و اواسط ذی الحجه نهصد و شصت و یک از کابل بصوب هندوستان
بهشت نشان توجه فرمودند و دویم ربیع الثانی سال نهصد و شصت

ودو دار السلطنة لاهور را بقدوم انور فروغ آسمانی بخشیدند و از آن

مقر جامع نهضت نموده هفتم رجب این سال سهرند با سکندر سور داماد

شیر خان که اصل او منشی احمد است و از جانب سلیم خان حکومت پنجاب

داشت و بعد از سپری شدن روزگار شیر مدعی فرمان روایی شد

و خود را سکندر نام نهاد و از سند تا دریای گنگ بتصرف

در آورده جنگ صف نموده فتح کردند و روز یکشنبه چهارم رمضان

این سال بدار الملک دهلی تشریف آوردند و در آنجا روز یکشنبه سیزدهم

ماه ربیع الاول سنه نهصد و شصت و سه از عشرت جای دنیی به نزهت

سرای عقبی خرامش نمودند روضه منوره آنحضرت بحکم حضرت عرش آشیانی

در دار الملک مذکور بر کنار دریای جون برافراخته شده ایام حیوة

آن رضوان مرتبت چهل و نه سال و چهار ماه قمری و ده روز بود

از ولادت تا جلوس بیست و سه سال و شش ماه و پنج روز و از اورنگ

نشینی تا منتقل شدن بیست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز



ازآن میان ازروز تخت آرایی که تا نه سال وهشت ماه ویکروز بسلطنت

رانی کابل وغزنین وقندهار وبدخشان فرمان فرمای هندوستان بهشت

نشان بودند بعد ازآن تا پانزده سال وبیست وپنج روز بسبوح

برخی سوانح دست تصرف ازممالک هندوستان کوتاه بود

وازجمله این فرصت قریب نه سال وهشت ماه ولایت

کابل وغزنی وقندهار وبدخشان متصرف بودند پس ازمعاودت

هندوستان تا تاریخ ارتحال یازده ماه ویازده روز بازدرهندوستان

نیز فرمان فرمایی نمودند **اصل درحضرت عرش اشیانی جلال الدین اکبر**

پادشاه غازی مناقب ومعالی این خداوند فروفرهنگ خدیو دانش

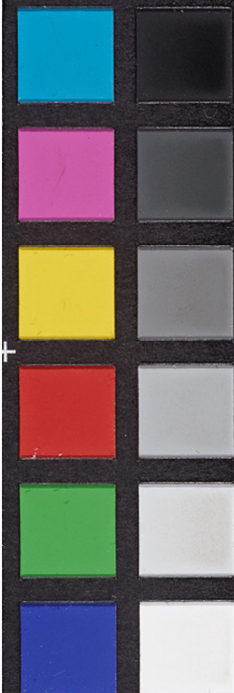
وهنگ فروغ بخش ایوان جلال فلک رخش والا اقبال را شیخ ابو الفضل

برنهج ولیط دراکبرنامه نگاشته آنحضرت شب یکشنبه پنجم رجب سال

نهصد وچهل ونهم درحینی که شمس دراول درجه عقرب بود ودرحصار

امرکوت بدولت واقبال ازمطلع جاه وجلال طلوع نموده بسیط

fol. 302a



هفت طبق خاک را چون نه طارم افلاک نورآگین گردانیدند و قریب
نصف النهار جمعه دوم شهر ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سیم هنگامی
که شمس در نوزدهم درجه حوت بود و عمر گرامی به سیزده سال و چهار
ماه شمسی و نه روز که سیزده سال و هشت ماه قمری و بیست و هشت
روز باشد رسیده تخت دولت و بخت را در کلانور از مضافات
دار السلطنه لاهور به جلوس مقدس رفعت آسمانی و زینت عرش
سلیمانی دادند و شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الاولی سنه
هزار و چهارده مطابق دوم ابان در دار الخلافه اکبرآباد از شورشکده
دل افگار جهان به مرغزار جنان رحلت فرمودند مدت عمر آنحضرت
والا شکوه شصت و سه سال شمسی و یک روز بود که شصت و چهار سال
و یازده ماه قمری و هفت روز باشد و مدت فرمانفرمایی چهل
و نه سال و هفت ماه شمسی و سیزده روز که پنجاه و یک سال و ده ماه
قمری و نه روز میشود آنحضرت را با اعلیحضرت خاقانی صاحبقرانی

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

ثانی تعلق تمامی بود و همواره در کنف عاطفت تربیت می‌فرمودند

شرح این اجمال آنکه چون ولادت باسعادت کیهان خدیو زینت

افزای عالم هستی گردید حضرت عرش آشیانی روز ششم از میلاد

سعادت نهاد بمنزل حضرت جنت مکانی تشریف برده

فرمودند که این تازه نهال بوستان عظمت را بفرزندی برگرفتم

در حجر شفقت خویش ترشیح خواهم فرمود و گیتی خداوند را بدولتخانه

والا آورده بهمین حلیله خویش حجله‌نشین رفعت و اعتلا پرده‌گزین

مجد و علا ذره دریای کامکاری قره باصره بختیاری مستقیه نقاب

ابهت محتجبه حجاب عظمت خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم بنت

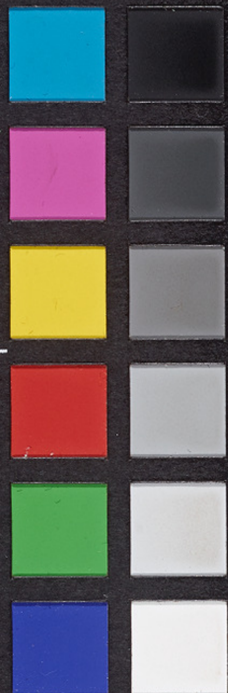
هندال میرزا ابن حضرت فردوس مکانی سپرده برگذارند که ما را

از شما فرزندی نیست این دلبند سعادتمند بخت بیدار

اقبال آثار فرزند ما و شماست در آغوش رافت و کنار

عطوفت خویش حضانت نمائید و آن فروغ بخش شبستان

سلطنت



سلطنت گیتی خدیو را از مهد صبی تا عهد تمیز بلطف تربیح

پرورش نموده‌اند و آن عالیحضرت در اندوختن سعادت خدمت

جد امجد کوشیده نانفس و اپسین آن علیین مکان جدائی نگزیدند چنانچه

بهنگام احتضار آن آسمان اقتدار هرچند حضرت جنت مکانی

بسبب مخالفت خسرو که درون قلعهٔ دار الخلافه اکره بود و بمدد خان

اعظم و راجه مانسنگه با حضرت جنت مکانی که برون قلعه مذکور

بودند راه منازعت پیمود چنانچه تفصیل آن در جهانگیرنامه مسطور است

والده ماجدهٔ اعلی حضرت را فرستاده آن گوهر افسر خلافت را

بتاکید تمام طلب فرمودند و پیغام دادند که درچنین وقت بودن

آن فرزند در آنجا مناسب نمی نماید این پیکر مردی و مردمی نظر

بر عنایتی که حضرت عرش آشیانی را برین نور پرورد الهی بود دست

از خدمتکاری باز نداشته والده معظمه را رخصت نمودند و بر

کنار زدند که تا رمقی از زندگی آنحضرت باقیست خود را از خدمت

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 303b



باز نمیدارم درین اثنا حضرت جنت مکانی تشریف آوردند
و بعد از ملازمت حضرت عرش آشیانی دست اعلی حضرت
گرفته بدولتخانهٔ خود همراه بردند اعلی حضرت از ششم روز ولادت
تا این وقت در ملازمت حضرت عرش آشیانی بودند و از آن
تاریخ التزام خدمت حضرت جنت مکانی نمودند اکثری بزبان
مقدس خدیو اقبال میرود که این سه پادشاه گردون عظمت را بر ما حقوق
بسیاری است نخست خاقان کبیر حضرت صاحبقران عالمگیر که تسخیر
ممالک جهان خصوصاً هندوستان بهشت نشان نموده و قانون ملک
گیری در میان آورده رهنمون اخلاق سعادت پیوند گشتند
دویم حضرت گیتی ستانی بابر پادشاه که از ولایت بهندوستان
آمده بضرب شمشیر جهانگیر آنرا مسخر ساختند سیم حضرت عرش
آشیانی اکبر پادشاه که ولایت هندوستان در عهد فرمان
روایی آن پادشاه جم جاه از خار فتنه پیراسته شد و بوستان

ایمن و آرام گردیده و حصول دشوار گشت تسخیر پذیرفت و گردنکشان

روزگار غاشیه انقیاد بر دوش گرفتند اصل در عصر جنت مکانی

نورالدین محمد جهانگیر پادشاه آنحضرت بعد از انقضای هفت گهری

از روز چهارشنبه هیجدهم ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هفتم

مطابق سیزدهم شهریور سنه چهارده اکبری در دار السرور فتحپور سیکری

متولد شده بودند و پس از سپری شدن یک ساعت نجومی از روز پنجشنبه

هشتم جمادی الاولی سنه هزار و چهارده هجری موافق دهم آبان

سال پنجاهم اکبری که عمر گرامی سی و شش سال و یک ماه شمسی و بیست و سه روز

بود که سی و هفت سال و سه ماه قمری و سه روز باشد در دار

الخلافه آگره سریر دولت را بلند پایگی بخشیده‌اند و بیست و دو سال

شمسی و شش روز که بیست و دو سال و هشت ماه قمری

و نه روز میشود سلطنت نموده‌اند و در نخستین تشریف آنحضرت

بکشمیر که در یازدهم فروردین سال پانزدهم فرمان فرمایی

[illegible]

موافق بیست و چهارم ربیع الثانی سنه هزار و بیست و نه هجری بوقوع
آمد و اعلی حضرت در خدمت آنحضرت بودند قریب زمان انصراف
عارضه ضیق النفس بر آن حضرت طاری شده بود در آن نزدیکی
این عارضه اشتداد پذیرفت و ضعف بکمال رسید و از کلال
قوی و فقدان اشتها علامات ارتحال و امارات انتقال
بر آن حضرت ظاهر شد چنانچه در حین مراجعت بدار السلطنه
لاهور فرمودند معلوم نیست که تا بشهر حیات مستعار وفا کند
و در راجور مرض طغیان نمود و تا رسیدن بمنزل حال باین متغیر گشت
و روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت هجری
مطابق پانزدهم آبان هنگامی که عمر گرامی به پنجاه و هشت سال
و یکماه شمسی و بیست و نه روز که پنجاه و نه سال و یازده ماه قمری و دواز
ده روز باشد رسیده بود و در همین منزل همای روح پاک آنحضرت

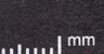












305

608

اینکه چون هر نفس که بود رقم [illegible] که سلیمان [illegible] نقش [illegible]

چون اسباب جهانبانی این نور پرور دودمان الهی اماده شد و ابواب

جهانستانی این بختور اقبال بلند گشاده صبح سعادتی که زمانه را

چشم ارزو در راه سطوع آن باز بود دمید روز پنجشنبه بیست

ششم جمادی الاول سنه هزار سی و هفتم هجری مطابق بیست پنجم

بهمن ماه الهی در دار الخلافه اگره بعد از انقضای سه و نیم گهری

که یک ربع بیست چهار دقیقه نجومی باشد پای ~~اسمان بر تخت~~ سما

جهانبانی نهاده و سن گرامی به سی و شش سال شمسی و بیست

روز که سی هفت سال دو ماه قمری و هشت روز رسیده

بعد پای اسمان سما بر تخت فرقد سها نهادند

تمام ...

Finis

1037

Bodleian Library MS. Ouseley 189

fol. 305b



Bodleian Library MS. Ouseley 189

Inside lower board



Bodleian Library MS. Ouseley 189

Lower board

